

فصلنامه زنان شماره ۴۹، بهمن ۱۳۹۸
Quarterly journal No. 49. February 2020



جمهوری اسلامی
نابود باید گردد



سر سخن

در راه اشاعه نگرش انقلابی و متحد و متشکل کردن زنان!

آیدا پایدار

۸ ■ گذری تاریخی بر پوشش زنان: اسلام و حجاب

لیلا پرنیان

۱۰ ■ خیزش ها و مبارزات، هموارتر شدن راه انقلاب!

اخگر فرزانه

۱۴ ■ انباشت سرمایه به قیمت غارت حق حیات ساکنین کره‌ی زمین

نشریه انقلاب

۱۷ ■ شعری از یک انقلابی کمونیست با عنوان «زنان جهان»

مهسا روژان

۱۸ ■ «آلترناتیو»

لاله آزاد

۲۲ ■ امپریالیزم آمریکا هیچ زنی را در جهان آزاد و رها نخواهد کرد!

صحرا بهار

۲۴ ■ زنی که به خاطر لقمه نانی تن‌اش را به سه مرد در یک گورخالی فروخت!

ندا روشن

۲۵ ■ چند همسری، سرویس جنسی دادن چند زن به یک مرد

پریسا منصوری

۲۶ ■ یک روز در دادگاه

آندریا دورکین - مترجمین: سمیرا باستانی و حنا مهاجر

۲۷ ■ قساوت تجاوز و پسر همسایه

بیانیه‌ها

بیانیه‌ی سازمان زنان هشت مارس
۳۴ ■ شعار جوانان زن و مرد در دانشگاه و خیابان‌ها در ۲۱ دی ۹۸: جمهوری اسلامی نابود باید گردد!

بیانیه‌ی سازمان زنان هشت مارس
۳۵ ■ تضادهای فاشیست‌های حاکم بر آمریکا با رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی، هیچ ربطی به منافع مردم ندارد!

بیانیه‌ی سازمان زنان هشت مارس
۳۶ ■ گرانی بنزین و خشم توده‌ها!


بیانیه‌ی سازمان زنان هشت مارس
۳۷ ■ ادای احترام به جان باختگان، با ادامه مبارزه آنان در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی
معنای واقعی می‌یابد!

برخی از فعالیت‌ها

■ تصاویر برخی از فعالیت‌ها

■ ترجمه بیانیه تضادهای فاشیست‌های حاکم بر آمریکا با رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی، هیچ ربطی به منافع مردم ندارد! - به زبان انگلیسی

■ ترجمه بیانیه ادای احترام به جان باختگان، با ادامه مبارزه آنان در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی معنای واقعی می‌یابد! - به زبان انگلیسی



سردبیر نشریه: لایلا پرنیان
طراحی و صفحه‌بندی: فریدا فراز
جلد: سمیرا باستانی

همکاری شما

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس برای ما ارسال نمایید. بی شک همکاری شما در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل ما:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهدهی نویسنده گان آن است.



طرح از آیدا پایدار

خیزش آبان ماه ۱۳۹۸ در زمین مبارزاتی شخمی عمیق زد و بستر مناسب‌تری را برای ادامه مبارزه به وجود آورد که حاصل آن اعتراضات دانشجویان مبارز در اواخر دی ماه ۹۸ علیه رژیم جمهوری اسلامی شد. خیزش‌ها و مبارزات گوناگون نشان می‌دهند که شرایط عینی برای گسترش رویکرد انقلابی و تشدید مبارزه‌ی آگاهانه، هدفمند و متشکل هم برای زنان و هم برای سایر اقشار و طبقات ستمدیده بیش از پیش فراهم شده‌است.

دانشجویان و مردم دامن زد. این مبارزه در شرایطی به وقوع پیوست که رژیم جمهوری اسلامی قصد داشت ضربه‌ی مهلکی که در اثر خیزش‌ها خصوصاً خیزش آبان ماه خورده بود را با بسیج مردم برای تشیع جنازه قاسم سلیمانی - این سردار کشتار مردم در ایران، عراق و سوریه - به نفع خود و به عقب راندن جامعه به کار گیرد. اما به راه‌اندازی مبارزه توسط دانشجویان و بردن آن به خیابان‌ها و پیوستن مردم به آنان، هدف رژیم را به درجات بالایی، با شکست روبرو کرد. در عین حال طرح شعارهای هم‌چون: «بسیجی، سپاهی، داعش ما شما یید» و یا «سلیمانی قاتله، رهبرش هم خائنه» با تفکر بخشی از مردم که قاسم سلیمانی را حافظ «امنیت کشور و بیرون راندن داعش» می‌دانند، به درستی مرزبندی کرد.

در مبارزات و خیزش‌های اخیر که جای موضع‌گیری علیه امپریالیست‌ها خصوصاً آمریکا خالی بود، برای اولین بار دانشجویان مبارز در دی ماه ۹۸ با طرح شعار «از آمریکا تا ایران، مرگ بر این جانان» راهی را باز کردند که می‌تواند هم در فراگیر کردن این موضع در بین مردم و هم در تعمیق بخشیدن به درک درست از کارکرد سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان که در دشمنی با مردم ایران و کل جهان برای منافع ارتجاعی‌شان دست به هر جنایتی می‌زنند، یاری رساند.

خیزش سراسری آبان ماه که شکل تعرضی و آشتی‌ناپذیر در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را در خود فشرده کرد، زمینه‌ساز مبارزاتی شد که دانشجویان دانشگاه‌های مختلف تهران، بابل، آمل، شیراز، اصفهان همدان و... سازماندهی کردند و با طرح شعارهای انقلابی و مرزبندی با ستمگران رنگارنگ به تفکر مردم، سمت و سوی صحیح‌تری دادند. دروس این مبارزات رو به آینده می‌تواند تبلور خود را به‌طور آگاهانه در برگزاری هشت مارس، روز جهانی زن منعکس سازد.

بخش مبارز و انقلابی جنبش دانشجویی در دی ماه ۹۸ با پیش گذاشتن شعارهایی هم‌چون «جمهوری اسلامی، نابود باید گردد»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه، چه رهبر»، «۱۵۰۰ نفر، کشته‌ی آبان ماست»، «چه دی باشه، چه آبان، پیام یکی‌ست، انقلاب»، نه تنها در بین سران و سلاطین مرتجع جمهوری اسلامی بلکه در دل همه‌ی فرصت‌طلبان و مرتجعین رنگارنگ هراس انداخت.

سقوط هواپیمای اوکرائینی و کشته شدن ۱۷۶ نفر سرنشین و خدمه‌ی آن توسط سپاه پاسداران و اعتراف سران رژیم به آن، خشم انباشت‌شده و ادامه‌ی مبارزه ضد رژیم را در میان بخشی از

مبارزه ضد رژیم دانشجویان در دی ماه ۹۸ ادامه همان مبارزه‌ای است که از ۱۶ آذر و با الهام از خیزش زحمتکشان در آبان، آغاز شد. دانشجویان در ۱۶ آذر با پیش گذاشتن پرچم مبارزاتی خود در ضدیت با نئولیبرالیسم و همبستگی با مبارزات مردم در اقصی نقاط جهان، جهت‌گیری درستی در ضدیت با سرمایه‌داری امپریالیستی پیش گذاشتند. علاوه بر آن با طرح ضدیت با حجاب اجباری و ارتباط این خشونت سازمان‌یافته دولتی بر زنان با سیستم ستم و استثمار نشان دادند که روشنفکران مبارز و انقلابی جامعه می‌توانند در جهت‌دهی اصولی به مبارزات و ترسیم افق‌های رهایی‌بخش و همه‌گیر کردن آن نه تنها در میان زنان بلکه در بین اقشار و طبقات زحمتکش و مردم ستمدیده، نقش مهمی را بر عهده گیرند.

حضور پر قدرت و غیر قابل انکار دانشجویان زن در پیش گذاشتن شعارهای انقلابی برای به جلو راندن مبارزات ضد رژیم در دی ماه ۹۸ الهام گرفته از همان نقشی است که زنان در خیزش آبان‌ماه از افشاکاری‌های جسورانه تا سمت و سو دادن به مبارزه، از شعاردهی تا سخنرانی، از بستن خیابان‌ها تا سینه سپر کردن در برابر نیروهای سرکوبگر بر عهده خود گذاشته بودند.

حضور چشم‌گیر زنان در میدان مبارزه و جنگ‌های خیابانی برای رژیم که به مدت ۴۱ سال تلاش کرد از طریق فرهنگ و سنت مردسالارانه، حجاب اجباری و قوانین ضدزن مبتنی بر شریعت اسلامی و با سرکوب و وحشیانه و سیستماتیک، زنان را به کنج خانه و به دور از فعالیت‌های اجتماعی بکشاند و از آنان موجوداتی ضعیف و متکی به مردان بسازد، گران تمام شده‌است. بی‌دلیل نیست که نیروهای امنیتی رژیم با دستگیری‌های گسترده در سراسر ایران، با پخش خبرهایی مبنی بر شناسایی و بازداشت‌های زنانه که در «اعتشاشات» آبان نقش رهبری داشتند، در پی انتقام‌گیری از زنان است. اما زنان چه در زندان بزرگ و چه آنانی که در زندان‌های قرون وسطایی رژیم اسیرند، نشان دادند که عزم خود را برای ادامه‌ی مبارزه علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی، جزم کرده‌اند.

اگر نقطه عطف خیزش تهیدستان و زحمت‌کشان جامعه در دی ماه ۹۶ در مرزبندی با دارودسته‌ی اصلاح‌طلبان رقم خورد، اگر در خیزش آبان‌ماه ۹۸، نقطه‌ی عطف در روش مبارزاتی پیش‌برده شده در آن بود که عملاً در تقابل با راه و روش مسالمت‌آمیزی قرار گرفت که از سال‌ها پیش تاکنون در جنبش زنان و سایر جنبش‌ها تبلیغ می‌شد، در دی‌ماه ۹۸، پیش گذاشتن شعار انقلاب در برابر «فراندوم و اصلاحات» خط‌کشی با تفکر و جریان‌های گوناگون رفرمیست و اصلاح‌طلبی است که از انقلاب و به زیر کشیده شدن مناسبات کهنه و جایگزین کردن آن با مناسبات نوین و انقلابی، هراسناک‌اند. اینان خود را به آب و آتش می‌زنند که دره‌ای که بین مردم و رژیم ایجاد شده را با طرح خواست‌های بغایت ارتجاعی هم‌چون فراندوم و گذار مسالمت‌آمیز، پر کرده و خود را در راس جنبش اعتراضی قرار دهند!

در طی دو سال گذشته افزایش بازداشت و زندان و صدور احکام طولانی مدت توسط نهادهای امنیتی و سیستم قضایی رژیم برای زنانی که با جسارت حجاب از سر برگرفتند، نقش و جایگاه مهم حجاب اجباری را حتا در شرایط کنونی برای این رژیم تئوکراتیک نشان می‌دهد. در دوره‌ای که رژیم جمهوری اسلامی با بود و نبودش دست و پنجه نرم می‌کند، موضوع حفظ حجاب اجباری که با حاکمیت دینی گره خورده، هم‌چنان از مهم‌ترین برنامه‌های سرکوب‌گرایانه‌اش است.

در خیزش آبان‌ماه و خصوصاً در مبارزات اعتراضی دی‌ماه علیرغم این که تعداد قابل ملاحظه‌ای از زنان جوان حجاب بر سر نداشتند، اما این حرکت توده‌ای نشد. برای زنانی که در دی ماه، همراه با مردان شعار «جمهوری اسلامی نابود باید گردد»، را پیش گذاشتند، قابل

قبول و هضم نخواهد بود که قانون بغایت ارتجاعی و زن‌ستیزانه‌ی حجاب اجباری، رعایت گردد، حتا اگر برای حفظ وحدت باشد.

این واقعیت را باید همه خصوصاً زنان مبارز و رادیکال در نظر داشته باشند که همواره در تاریخ مبارزاتی خصوصاً از دوره‌ی مبارزات ضد سلطنت پهلوی تا کنون، تحت عناوین گوناگون چه در صفوف مردم و چه در میان بسیاری از سازمان‌ها و احزاب مبارز، طرح خواسته‌های زنان کناری ارزیابی شده و در «بهترین» حالت به بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی موکول شده‌است. این حقیقت در نظر گرفته نشده که ضدیت با زن‌ستیزی رژیم و طرح خواسته‌های زنان، مبارزه‌ای سیاسی است و در تقابل مستقیم با رژیم است که نیمی از جامعه را برده‌ی نیم دیگر کرده‌است تا بتواند سیستم ستم و استثمارش را تحکیم بخشد.

در نتیجه باید هدف از مبارزه، یعنی زیر و رو کردن مناسبات ستمگرانه و استثمارگرایی در جهت انقلاب روشن باشد تا بتواند به درستی ربط موضوع مبارزه علیه ستم بر زن و کلیه افکار پدرومرد سالارانه که از مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی نشأت گرفته را در مبارزه علیه کهنه و خلق نو بازتاب دهد.

از دی‌ماه ۹۶ و جهش مبارزه‌ی زنان علیه حجاب اجباری، نقش زنان در اعتراضات معلمان، دانشجویان، کارگران، مال‌باختگان، محیط زیست، نقش برجسته، توده‌ای و تاثیرگذار زنان در خیزش آبان‌ماه ۹۸، نقش چشم‌گیر زنان در دی ۹۸ همه‌وهمه نشان می‌دهد شرایط عینی مناسبی به‌وجود آمده‌است که زنان بتوانند با پیش گذاشتن خواسته‌های خود و طرح شعارهایی که بیان زن‌ستیزی رژیم جمهوری اسلامی را در خود منعکس می‌کند، حلقه‌ی اتصال جنبش‌ها و مبارزات گوناگون در جامعه شوند.

طغیان و شورشگری عریان زنان در همه‌ی مبارزات و خیزش‌ها، در نتیجه‌ی چهل و یک‌سال خشونت افسارگسیخته‌ی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی بر آنان است. خشمی که در زنان انباشته شده‌است اگر با آگاهی انقلابی و ایجاد تشکل‌های مستقل، توده‌ای و وسیع زنان، عجین شود می‌تواند در سرنوشت مبارزات و خیزش‌ها در خدمت به امر سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و مهم‌تر از آن، پایه‌ریزی جامعه‌ی نوینی که در سرلوحه‌ی آن‌ها رهایی زنان قرار دارد، نقشی تعیین‌کننده بازی کند.

هر انقلابی نیاز به علم دارد. اگر چه شور، جسارت، از خود گذشتگی و تحقیر کردن مرگ لازمه انقلاب است، اما همه‌ی این‌ها در خود نمی‌تواند منجر به انقلاب شود. درک علمی از الزامات انقلاب نقش تعیین‌کننده در رهایی زنان، مردم ایران و کل جهان دارد. این آگاهی انقلابی به زنان کمک خواهد کرد که در پیش‌برد مبارزه، خط و مرز روشن و بدون ابهامی را در برابر همه‌ی مرتجعین داخلی و خارجی و همه‌ی نیروها و جریان‌های وابسته به امپریالیست‌ها که رویکرد و برنامه‌شان انقیاد زنان و کل جامعه است، بکشند.

روحیه‌ی متحدانه و به درجات بالائی سازش‌ناپذیری مبارزات، خصوصاً در خیزش آبان‌ماه علیه رژیم جمهوری اسلامی را باید بخشی از توشه‌ی راه مبارزاتی خود برای برگزاری هشت مارس، روز جهانی زن و روزهای پس از آن کرده و با تکیه بر آن در راه متحد کردن جنبش انقلابی زنان بی‌وقفه تلاش کنیم. با این جهت‌گیری است که می‌توانیم در شکل‌گیری جمع‌های متشکل زنان در ایران به‌گرد نگرش انقلابی گام‌های سنجیده و هدفمند برداشته و این چنین پیشروی جنبش انقلابی زنان را تضمین نماییم. ■

گذری تاریخی

بر

پوشش زنان: اسلام و حجاب!

آیدا پایدار

بخش اول این مقاله در نشریه‌ی «هشت مارس» شماره‌ی ۴۸ به چاپ رسید.

مسلمان که این اتفاقات بدون پیدا کردن یک بستر مستعد امکان وقوع نمی‌یافت. چنان‌که در متن پیش دیدیم چگونه وضعیت زنان در نقاط مختلفی از تمدن‌های پیشین بشری، سیری نزولی یافته بود. خدایان مرد یک به یک به میدان آمدند و بر الهه‌گان زن ارجحیت یافتند، به تناسبی که قدرت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی از زنان سلب و در اختیار مردان قرار می‌گرفت. کوروش هخامنشی پس از فتح بابل و حذف خدایان دیگر، «مردوک» را، به مثابه مردترین خدا، باقی گذاشت و برگزید؛ همان‌گونه که محمد در خانه‌ی کعبه، تندیس ایزدبانوان را در هم شکست و الله را، خدای مرد را بر جای گذاشت و آئین جدید- با تمام سویه‌های قدرتی که به دست آورد- را بر این اساس پی‌ریزی شد.

با این‌که پیش از اسلام نیز وضعیت زنان در شبه جزیره‌ی عربستان در شیب سرازیری قرار گرفته بود و مصلحت خانواده و قبیله برخواست زن ارجحیت داشت اما در همان جامعه‌ی پدرسالار عربستان نیز هنوز زنان قادر به ایفای نقش‌های اجتماعی بودند؛ آزادانه‌تر با مردان معاشرت داشتند، تجارت می‌کردند، شعر می‌سرودند، آواز می‌خواندند و... در حالی که هنوز تا حد زیادی و به این شکل عمومی فارغ بودند از آن‌چه که بعداً حجاب خوانده شد. به‌طور خلاصه می‌توان وضعیت زن پیش از اسلام را بنابه بافت‌بندی اجتماعی به‌شکل تعدد قیایل و تضادمندی، کشمکش و جنگ مداوم میان آنان و هم‌چنین شیوه‌های تولید ثروت اجتماعی وضعیتی دو سویه دانست: از یک‌سو به‌علت جنگ و غارت که زنان به‌علت عدم مداخله چندان و هم‌چنین در معرض ربه‌بوده و به غنیمت گرفته‌شدن از سوی مردان قبیله‌ی پیروز، در موقعیتی فرودست قرار می‌گرفتند و احتمال به همین علت بود که از ارث به‌طور کامل بی‌بهره بودند و از سوی دیگر به نسبت کلیت جامعه‌ی پدرسالار آن دوران و نیز در قیاس با دوران استیلای اسلام هنوز به عنوان شخص می‌توانستند حاضر باشند و امکان رشد سویه‌های اجتماعی شخصیت خود را داشته باشند. بستری دوگانه که در نهایت با حفظ و تقویت گوشه‌های ارتجاعی‌تر منجر به محصور شدن، پوشیده‌شدن و تسلیم‌شدن تمام و کمال زن به خدایی مردانه و تقدیس پذیرش موقعیت هرچه فرودست‌ترش شد. اما همان‌طور که اشاره شد این هرگز یک اتفاق ناگهانی و یک‌باره نبوده‌است؛ بلکه ادامه‌ی سیر استحکام جامعه‌ی پدرسالاری بود که قوانین مبتنی بر آئین جدید تا حد زیادی بیرون آمده از شکاف و درزهای همان و بعدتر در تلاقی با عادات و رسوم جوامع دیگری بود که تحت تسلط اسلام قرار گرفتند. آئین جدید می‌کوشید تا با وام‌گیری و وام‌دهی این تأثیرات متقابل، دژ سلطه‌ی خود را مستحکم، ماندگار و پایدارتر

در متن پیشین به این موضوع اشاره داشتیم که ارتباطی غیرقابل گسست وجود دارد. میان شیوه‌ی تولید در جوامع بشری با نحوه‌ی ظهور و تعریف هر موجودیتی. اکیدا ظاهر پدیده‌ها، مجبور و محکوم به تطبیق با قاب کلی و در برگیرنده‌ی آنان است تا با نحوه‌ی حضور تن‌های انباشته در آن، جای هیچ شک و شبهه‌ای بر چگونگی بسته شدن چارچوب قدرت حاضر و حقانیت شاکله‌اش باقی نماند. فریم‌ها یکی پس از دیگری با ذائقه‌ی حاکمان پشت سرهم چیده می‌شوند، تاریخ در یک پروسه‌ی سندسازی شده توسط آنان به نمایش در می‌آید و نگاه مخاطب ادوار، گاه بی آن‌که خود بداند و بخواند، در ضرب‌آهنگ سریع کات و پیوندهای جعلی، خرد و حل شده و در نهایت هم‌نظر می‌گردد با این روایت، به‌مثابه تنها درپچه‌ی تماشای پشت سر. بدون فشردن پاهای پی‌درپی نظم‌یافته و تقدیس‌شده بر دهان محکومان، سالن‌های روایت تاریخ حاکمان رونق نخواهند گرفت، و بدون نمایش وارونه‌ی این داستان، بلیت‌های غرقه در خون محذوفان، لیسیده و مشروح نخواهند شد. بنابراین دشوار است صدای دیگر را رد گرفتن و فریاد زدند در قابی که قابمان نیست؛ ازین رو صدای دیگر و دوم را، آن‌چه را که «ناممکن» می‌نماید «طلب» می‌کنیم.

ما به‌ناچار برای بازپس‌گیری صدایمان در قاب این روایات، از سکون و سکوت بیرون آمده و گام برمی‌داریم تا گوشه‌ای مناسب را برای واژگونی‌اش بیابیم.

صدای دیگر و حذف شده‌ی زن را، صدای تنه‌ای دردش را، صدای بیرون‌آمده از شکنجه‌ی حجابش را پی‌می‌گیریم و به‌قابی دیگر از تاریخ برمی‌گردیم و می‌کوشیم در هم‌صدایی خویش استحاله‌ی این تصویر دفرمه‌ی تا قاب اکنون را به‌دهان حذف شده‌اش برگردانیم؛ از تیزترین گوشه‌ها سرود رهایی را با بند بندمان سر دهیم: ما زنان محبوس در زندان متحرک حجاب تا هنوز، ما زنان شکنجه زیر تیغ قدرت حاکمیت اسلام، ما «صدایان دوم شلاق».

اما مساله، اسلام به خودی خود و به مثابه یک فرود یک‌باره از سیارات نامکشوف نیست! اسلام نیز به‌مثابه یکی از پدیده‌های خوش‌خدمت طبقاتی در فراز و نشیب ضرورت‌های زمانه به نفع طبقات حاکمه هر آن‌جا که می‌بایست منعطفانه تعظیم کرده و دست‌خوش تغییراتی شده‌است. این تغییرات آن‌چنان که خواهیم دید زنان را در سیر ننگین خود بیش از پیش محبوس و زندان حجاب را به گونه‌ای تنگ و تنگ‌تر کرده که در نهایت به عنوان یک اصل غیرقابل چشم‌پوشی از قوانین شرع‌الهی پذیرفته و با زور به جوامع تحت سیطره‌اش اعمال کرده‌است.

Compulsory veil is the center of state violence against women in Iran

IN THE OCCASION OF 40TH ANNIVERSARY OF WOMEN'S UPRISING AGAINST COMPULSORY VEIL IN IRAN

حجاب اجباری مرکز خشونت دولتی علیه زنان در ایران است

THE CAMPAIGN TO FIGHT STATE, SOCIAL, AND DOMESTIC VIOLENCE AGAINST WOMEN IN IRAN



از سوره‌ی احزاب) می‌بینیم که در اصل حجاب، مختص زنان محمد و یکی از انواع امتیازاتی است که طبقه‌ی مقدسان برای خود و در مورد زنان‌شان قائل شده‌اند. تاکید می‌شود علت نزول چنین آیه‌ای تشخیص زنان محمد از سایر زنان و حفظ حریم واقع شدن با آنان به عنوان ملک خصوصی مرد اول/ مقدس آن جامعه بوده‌است. پس از محمد به نظر می‌رسد که از این موضوع نزد جانشینان و رفته‌رفته نزد سایر مردان طبقات فوقانی و برخوردار از قدرت الگوبرداری می‌شود پس زنان خود را ملزم و محکوم به رعایت همان پوشش و حجابی می‌کنند که محمد به زنانش امر کرده‌بود. در چنین وضعیتی است که هنوز مواردی یافت می‌شود در ارتباط با ضرورت حفظ این تمایز طبقاتی تا سر حد مجازات‌ زنانی از طبقات پایین (کنیزان) که تلاش می‌داشتند خود را طبق این نوع از پوشش/حجاب اسلامی ببوشانند. اما با گذر زمان و مستحکم شدن و هویت‌یابی مردسالاری اسلامی و هم‌چنین استیلا‌ی فرهنگ طبقه‌ی حاکمه بر کل جامعه، این شکل از پوشش که مختص زنان طبقه‌ی فوقانی بود به عنوان یک ضرورت و ارزش همگانی مورد تقلید و تکریم قرار گرفت و کم‌کم در ادوار بعدی شکل اجباری یافت و بر تن و جان تمام زنان در جوامع اسلامی هم‌چون چماق کوبیده شد!

این چماق مقدس هنوز پس از هزار و چهارصد سال که از ظهور اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان می‌گذرد، در کشورهای اسلامی بالا و پایین می‌شود و خون‌های تازه جاری می‌کند تا بتواند با توجه به مختصات طبقاتی و مردسالاری جهان کنونی زنان را در پیشگاه «مردخدایان سرمایه» قربانی کند. چماقی‌ها از چماقدان تئوکراسی که در جامعه‌های مثل ایران به واسطه‌ی اسلام سیاسی حاکمه، بیش از چهل سال است که به تعداد تمام زنان این جغرافیا، هر روز و هر ساعت و هر ثانیه بالا و پایین رفته و سرخی خیابان‌های آغشته به خون زنان را با سیاهی زور خدا پوشانده است. چماقی که هر صبح خنج به صورت خورشید می‌کشد و پرنده‌ای را از عمر سینه‌ی هر زن دریغ می‌کند.

چماقی که بنابر ماهیت انکارکننده و پوشاننده‌ی خود مزین شده‌است به تاریکی و سکوت! چماقی که بر فرق زنان کوبیده می‌شود اما مشت‌های مداوم و خشم‌آگین‌شان را بر نمی‌تابد و کتمان می‌کند! صدای خروش آنان را نیز به‌همان ترتیبی که پیکرشان را پوشانده از صفحات تاریخ زدوده است بی آن‌که تاب‌باور آن را داشته باشد که تاریخ زنده است و جاری و مشت‌ها یک به یک جوانه می‌زنند و می‌شکفتند از تن‌های دیگر این تن بی‌شمار و نهایت! می‌شکفتند از تن زندگی‌بخش زن؛ می‌شکفتند از شکاف‌های طبقاتی و درزهای مردسالاری؛ می‌شکفتند از تضادمندی پدیدآورندگان میرای این چماق و ریشه محکم می‌کنند؛ می‌شکفتند هم‌چنان که خورشید رهایی را بالا می‌برد تا روسیاهان را در روز روشن آگاهی و حقیقت، به همگان بشناسانند و پرنده‌ی محبوس خنده‌ی خویش را در افق شاد فردا رها کنند! □

کند. این کوشش قرن‌ها در این مسیر ادامه یافت تا صدای اسلام به عنوان یک ایدئولوژی بیرون آمده از بلندگوهای این دژ بتواند به‌این بنا رونق، هویت و انسجام دهد. این صدا به دور دست‌ها می‌رفت و انعکاس صدای بازگشته حاوی کدهای جدیدی از سایر جوامع پدرسالاری بود که هرچند با اشکال نسبتاً متفاوت اما کمابیش برای بریدن دست و پای زنان از صحن قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیوسته به تن و جان و هویت آنان می‌تاخت؛ هم‌چنان که به سمت گوشه‌نشین کردن و پوشاندن هرچه بیشتر زنان در لایه‌هایی از پارچه و دیوار و سکوت میل می‌کرد.

بنابراین برای پیگیری مسأله‌ی حجاب نیز نمی‌توان بدون در نظر گرفتن این تأثیرات، عادات و آداب جاری در این جوامع و دلایلی که منجر به متصل شدن حلقه‌های این زنجیر اسارت و تسلیم در نقاط مختلف جغرافیای اسلام شده‌است، حکمی کلی صادر کرد.

آن‌چه از مطالعه‌ی شواهد برجای مانده برمی‌آید، بیانگر ارتباط تنگاتنگ حصر زنان با پدیده‌ی حجاب در اسلام است. همان‌طور که اشاره شد به‌علت درگیری و جنگ‌های میان قبیله‌ای، چون زن به‌عنوان بخشی از دارایی خانواده (با محوریت و در رأس بودن پدر) در معرض ربه‌ی شدن قرار داشت، ابتدا زنان را در چنین موقعیت‌هایی به‌منظور حفاظت و دور از دسترس بودن سایر مردان، پنهان می‌کردند. اما رفته رفته این رفتار خصوصاً نزد طبقات فوقانی، به‌شکل یک عادت فرهنگی در سایر موقعیت‌ها نیز درآمد و بخشی از ارزش‌های آن خانواده یا قبیله محسوب شد. ارزشی که اشاره به نوعی از شایستگی آن خاندان یا قبیله داشت در ارتباط با توان حفاظت از مایملک خود و در نهایت نشان‌گر قدرت آن قبیله بود. زنان پرده‌نشین، زنان خیمه‌نشین، زنان پنهان و پوشیده و پشت حائل، زنان ناشناس (به عنوان زن) به واسطه‌ی حجاب اما شناس (از حیث طبقاتی) باز به واسطه‌ی همان حجاب، زنانی از طبقات ممتاز و در قدرت بوده‌اند. نیازهایی که این زنان را بر آن می‌داشت تا از این وضعیت خیمه‌نشینی بیرون آیند توسط کنیزان به خدمت گماشته، برطرف می‌شد. بنابراین زیست متفاوتی که میان زنان طبقات فوقانی و زنان طبقات تحتانی خصوصاً کنیزان، جریان داشت و ضرورت‌های متفاوت ناشی از آن منجر به بروز اختلاف و تفاوتی میان نوع پوشش و لباس زنان در هر کدام از این طبقات شد. همان‌طور که در متن پیش هم شاهد وجود این اختلاف در نوع پوشش زنان مختلف در سایر تمدن‌ها بودیم، در اینجا و نزد جامعه‌ی عربستان آن زمان نیز کارکرد حجاب برای صورت‌مندی «تمایز طبقاتی» بود.

بر همین اساس در ادوار نخست ظهور اسلام، به‌هیچ وجه حجاب کارکردی عمومی به گونه‌ای که حکمی کلی باشد برای تمامی زنان در جامعه‌ی مسلمان، نداشت. حتی با استناد به موارد موجود در قرآن که بعدتر تلاش شد تا حکم سنگین و قطعی حجاب را به این شکل اجبار همگانی به آن ربط و نسبت دهند (از جمله آیه‌ی پنجاه و سه



نکاتی در مورد ثولبراليسم و رژيم جمهوری اسلامی و سایر نیروهای وابسته

لیلا پرنیان

ریتم سریع تحولات نشان از آن دارد که ایران آبستن تحولات بس عظیم تری می‌باشد که می‌تواند به سرعت کل منطقه را در برگیرد. تضادهای عدیده‌ای که بیش از گذشته حدت یافته اند. تضاد میان مردم و رژیم جمهوری اسلامی، تضاد میان مردم و امپریالیسم آمریکا و بقیه امپریالیست‌ها، تضاد میان مردم و بنیادگرایان اسلامی، تضاد میان جمهوری اسلامی و آمریکا و غرب در کل، تضادهای منطقه‌ای میان رژیم جمهوری اسلامی و عربستان سعودی و اسرائیل و هم‌چنین تضاد میان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی که در مواقعی فروکش می‌کند و در مواقعی حدت می‌یابد، هم‌چنین تضاد میان امپریالیست‌ها و انعکاس آن در منطقه. تداخل این تضادها در سطح داخلی و هم‌چنین در سطح بین‌المللی بر پیچیدگی اوضاع افزوده است. این پیچیدگی به نوبه خود به رویکردهایی که صف دوست و دشمن را بین توده‌های مردم مخدوش می‌کند، پا داده است. حذف هر یک از این تضادها به منظور ساده کردن اوضاع نتایج وخیم و وحشتناکی را در بر خواهد داشت که نه تنها مانع از شناخت صحیح و علمی از اوضاع می‌شود، بلکه ممکن است باعث دنباله روی از جریانات و نیروهای وابسته و ارتجاعی شود. حدت‌یابی هم زمان تضادها و در هم پیچیده شدن آن‌ها در عرصه جامعه ایران، اوضاع را در عین خطرات با فرصت‌های بهتر و بیشتری برای پیشرفت‌های انقلابی روبرو ساخته است.

خیزش آبان‌ماه غرش خشم توده‌های عظیمی از جامعه علیه چهل و یک‌سال خلافت رژیم جمهوری اسلامی را به نمایش گذارد و نشان داد که جامعه در شرایط بسیار حساس و پرتلاطمی بسر می‌برد که با گذشت زمان حادث‌تر می‌شود. خیزش آبان‌ماه، مبارزات دانشجویان در ۱۶ آذر در ادامه آن و مبارزات دی‌ماه و هم‌چنین درگیری‌های منطقه‌ای و حدت تضادهای میان رژیم فاشیستی ترامپ و جمهوری اسلامی در مورد موضوعات و مسائل منطقه‌ای به خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد. مبارزات اخیر ستون‌های رژیم جمهوری اسلامی را به شدت به لرزه درآورد و مشروعیتش را نزد توده‌ها از بین برد. برای جامعه‌ای که هنوز درگیر و دار تضاد و مبارزه با حاکمیت به سر می‌برد و برای خانواده‌های خشمگینی که یا در سوگ از دست دادن بیش از ۱۵۰۰ نفر از جوانان‌شان به سر می‌بردند و یا نگران سرنوشت صدها زخمی که در چنگال‌های یک رژیم ارتجاعی به اسارت گرفته شده‌اند، ترور قاسم سلیمانی به فرمان ترامپ، بحرانی دیگری آفرید. بیم شروع جنگی دیگر در خاورمیانه بر فضای سیاسی جهان مستولی گشت. پس از پرتاب موشک‌های جمهوری اسلامی به پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق و به فاصله چند ساعت پس از آن، سقوط هواپیمای اوکراین توسط شلیک پدافند هوایی سپاه پاسداران که باعث مرگ ۱۷۶ نفر شد، به تضاد بیشتر بین مردم با جمهوری اسلامی از یک‌طرف و تضادهای بین مرتجعین از طرف دیگر، دامن زد.

زمانی که مردم در کشاکش ادامه خیزش آبان ماه به اشکال دیگر بودند تا بتوانند مانع از آن شوند که رژیم جمهوری اسلامی از این همه جنایت علیه معترضین جان سالم بدر ببرد، در چنین موقعیتی ترور قاسم سلیمانی به دستور ترامپ فرصت مناسبی برای جمهوری اسلامی فراهم کرد تا بتواند حملات خود را در زمینه تبلیغاتی علیه روحیه مبارزاتی دامن زند و میدان مرعوب کردن مردم را دوباره به دست گیرد.

اما در چنین شرایط پرتلاطمی که تضادهای مختلف و به خصوص تضاد توده‌های مردم با رژیم جمهوری اسلامی به شدت حاد است، این اوضاع نتوانست و نمی‌توانست پا برجا بماند. شلیک جنایت‌کارانه موشک به هواپیمای مسافربری اوکرائینی، انکار و دروغگویی سه روزه مقامات دولتی و کشوری، بار دیگر خشم مردم را برانگیخت و حتی ادعای رژیم مبنی بر غیرعمدی بودن آن، برای مردم از همان ابتدا به زیر علامت سوال رفت. مردم صدای اعتراض خود را به انواع مختلف بلند کرده و این عمل جنایتکارانه را به مبارزه‌ای علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی بدل کردند.

دانشجویان پیش قراولان این مبارزات بودند و با شجاعت کم نظیری بار دیگر رژیم جمهوری اسلامی را به مصاف طلبیدند و صدای اعتراض‌شان را به سراسر کشور کشانده، حمایت اقشار دیگر را نیز به درجاتی به خود جلب کردند. مهم‌تر آن‌که دانشجویان شعارهای تعرضی توده‌ها را تدقیق و رادیکالیزه کرده و به سطح بالاتری ارتقاء دادند. دانشجویان کشتار و وحشیگری‌های رژیم را که در آبان ماه برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم به کار برده بود را به پیشیزی خریدند و جسورانه در مقابل سرکوبگران جمهوری اسلامی ایستادند و با عمل مبارزه جویانه‌شان اعلام کردند که برای منافع توده‌ها و در جهت رهایی از سیستم ستم و استثمار جمهوری اسلامی، از کشته شدن و دستگیری و شکنجه‌ای بی‌ندارند.

زمینه‌های سیاسی و اقتصادی خیزش‌ها و مبارزات اخیر

اعتراضات دامنه‌دار ماه‌های اخیر این سوال را به میان آورده است که آیا به‌طور واقعی تحریم‌های آمریکا آن‌گونه که رژیم ترامپ و هم‌چنین رژیم جمهوری اسلامی ادعا می‌کنند باعث اعتراضات توده‌های ستم‌دیده شده‌است؟ شکی نیست که تحریم‌های آمریکا مشکلات اقتصادی فراوانی را برای رژیم جمهوری اسلامی ببار آورده و بار اصلی فشار این تحریم‌ها بردوش مردم و به‌خصوص اقشار و طبقات زحمتکش و تحتانی بوده‌است. شکی نیست که مشکلات اقتصادی در جامعه بی‌انتهاست و شکاف بین فقیر و غنی هر روز عمیق‌تر می‌شود. فقر هولناکی که بر جامعه ایران حاکم شده هر روز گسترده‌تر می‌شود. اما چنین اوضاعی تنها به خاطر تحریم‌های اقتصادی آمریکا نیست. اوضاع اقتصاد ایران حتی قبل از تحریم‌ها بسیار فلاکت‌بار بود و خیزش دی‌ماه ۹۶ قبل از اعمال تحریم‌ها و بعد از مذاکرات برجام به‌وقوع پیوست؛ یعنی زمانی که قرار بود روابط اقتصادی با جهان غرب در «شکوفایی» کامل باشد. هر چند که تحریم‌های آمریکا شرایط را وخیم‌تر کرده‌است و به‌خصوص مردم را تحت فشارهای بیش از حدی نیز قرار داده است، اما این سؤال هم‌چنان باقی می‌ماند که چرا این تحریم‌ها در چنین فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی می‌تواند اقتصاد یک کشور را تا این حد در هم ببرد؟

اقتصاد تحت رهبری رژیم جمهوری اسلامی دارای دو مشخصه است. یکم ادامه و تشدید سیاست اقتصادی رژیم شاه یعنی وابستگی اقتصاد به صدور نفت که از ابتدای قدرت‌گیری تا کنون به آن متکی بوده‌است و دوم تلاش برای تنیده شدن هرچه بیشتر در شبکه سرمایه‌داری جهانی که بعد از پایان جنگ ایران و عراق شدت و شتاب بیشتری به خود گرفت. البته این دو مشخصه در یک رابطه مستقیم با هم قرار دارند. رژیم جمهوری اسلامی بعد از اتمام جنگ

ایران و عراق برای شکل‌دهی و قدرت‌گیری سرمایه‌داری تازه به دوران رسیده در ایران تلاش کرد که هرچه بیشتر اقتصاد را در شبکه سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر جهان، ادغام کند. چنین ادغامی با گرفتن وام‌های کلان از نهادهای مالی امپریالیستی همراه بود.

نهادهای مالی بین‌المللی امپریالیستی هم چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و بعد هم «سازمان تجارت جهانی» و... از اوایل سال‌های ۸۰ در عمل مسئولیت ادغام اقتصاد کشورهای موسوم به جهان سوم (آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و خاورمیانه) در شبکه سرمایه‌داری جهانی در سطح بالاتری را بر عهده داشته‌اند. این روند بعد از فروپاشی بلوک شرق شتاب بیشتری گرفت و اقتصاد کشورهای مختلف در یک سطح کیفی بالاتری به شبکه جهانی سرمایه‌داری که به گلوبالیزاسیون اقتصادی معروف شد، گره خورد. چنین جهت‌گیری لزوماً به دل‌خواه صورت نگرفت بلکه اجبار و ضرورتی به منظور ایجاد تسهیلات و امکانات برای رقابت سرمایه‌های مالی کلان جهانی و در سطحی کیفی‌تین و به منظور مقابله با گرایش نزولی نرخ سود بود. زمانی که بحران اقتصادی، سرمایه‌های امپریالیستی را در اواسط دهه ۷۰ در بر گرفت، موضوع وداع و یا وداع تدریجی با دولت رفاه در کشورهای امپریالیستی در دستور کار قرار گرفت تا سرمایه‌های امپریالیستی به‌قیمت فشار بر مردم جهان امکان رشد وسیع‌تری را در رقابت با دیگر سرمایه‌های رقیب داشته باشند. از طرف دیگر در این ساختار جهانی سرمایه، تلاش‌های مهمی برای ورود سریع و بی‌مانع سرمایه‌های مالی امپریالیستی به کشورهای جهان سوم صورت گرفت. به این ترتیب برای پرداخت وام‌های نهادهای مالی امپریالیستی به کشورهای جهان سوم تسهیلات لازم ایجاد شد و شروط و موانع به کنار زده شدند. یعنی این نهادها چنین تکلیف می‌کردند تا در مقابل ارائه وام، تعرفه‌های گمرکی برای ورود کالاهای امپریالیست‌ها، حذف شوند، مالیات بر سود سرمایه‌های خارجی تقلیل یابند و یا به‌کلی برداشته شوند. سرمایه سرمایه‌داران در فوق استثمار کارگران و زحمت‌کشان این کشورها آزادی کامل داشته باشند و از مقررات و قوانین کار کشورهای جهان سوم معاف شوند. این سیاست‌های دیکته شده نه تنها به‌خودی خود ضربات تخریبی بر اقتصاد و دفرمه کردن اقتصاد کشورهای تحت سلطه را نشان می‌دهد بلکه تجربه چند دهه اخیر آن را نیز ثابت کرده است. بدین ترتیب چنین روندی نه تنها اقتصاد کشورهای تحت‌سلطه را در مجموع سر و سامان نداده‌است بلکه آن را به‌شدت در هم ریخته و به شکل ناموزون و معوجی به سرمایه‌های امپریالیستی وابسته و معتاد کرده است. در این شرایط است که خروج سرمایه‌های امپریالیستی و یا تحریم‌ها می‌تواند اقتصاد این کشورها را درب و داغان کند. اگر در دورانی کشورهای تحت‌سلطه در مقابل وام‌های اعطایی نهادهای مالی امپریالیستی مجبور بودند که به توصیه‌های آنان گردن نهند. به مرور زمان و با شکل‌گیری بیشتر ساختار اقتصاد جهانی یا گلوبالیزاسیون، این کشورها برای کارکرد اقتصادشان که شدیداً به‌صورت سرمایه جهانی وابسته‌اند، مجبورند حتا بدون دریافت وام‌ها به توصیه‌ها و دستورات این نهادهای مالی امپریالیستی گردن نهند. سیاست‌هایی که به سیاست‌های نتولیبرالیسم معروف است و نه تنها اقتصاد جهانی را هرچه بیشتر و عمیق‌تر در یک شبکه جهانی سرمایه‌داری ادغام کرده بلکه هرچه بیشتر رابطه بین کشورهای امپریالیستی با کشورهای جهان سوم را به‌صورت حاکم و محکوم تنظیم نموده است.

رژیم جمهوری اسلامی از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی یعنی دوران بعد از جنگ ایران و عراق به‌طور آشکارتری برای بازسازی اقتصادی در چنین جهتی حرکت کرده است. وام‌هایی که در این دوران از نهادهای مالی امپریالیستی دریافت کرد نه تنها به این روند شتاب داد، بلکه این روند را عمق بخشید. این روند در دوران احمدی‌نژاد جهش دیگری داشت که عمدتاً در موضوع «هدفمند کردن یارانه‌ها» خود را تبلور داد. روشن است که هدفمند کردن

عراق، لبنان، شیلی، اکوادور، بولیوی و کلمبیا مبارزاتی در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت‌هایشان که منطبق بر سیاست‌های نئولیبرالیستی است، در جریان بود. البته همین سیاست اما به شکلی متفاوت و در سطحی متفاوت در کشورهای امپریالیستی نیز اعمال شده‌است. مبارزات جلیقه زردها در فرانسه علیه این سیاست‌ها یک نمونه از آن است.

برخی از کارشناسان اقتصادی امپریالیستی و هم‌چنین کارشناسان ایرانی تعلیم دیده شده توسط چنین دیدگاهی که خود را جزو اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌دانند، در اظهار نظراتشان در مورد مشکلات و مسائل اقتصادی رژیم یا اشاره‌ای به این سیاست‌های دست‌پخت نهادهای مالی امپریالیستی نمی‌کنند و یا کاملاً منکر ربط سیاست‌های اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی با نئولیبرالیسم می‌شود. دسته دیگری انتقادشان این است که «تعدیل اقتصادی» با اصلاحات در سیاست و یا به عبارت دیگر اصلاحات دمکراتیک باید همراه باشد و دلیل شکست جمهوری اسلامی در این است که «تعدیل اقتصادی» و یا «تعدیل ساختاری» را با اصلاحات دمکراتیک همراه نکرده است. در برابر این بحث باید این واقعیت را بیان کرد که در تمام کشورهایی که این سیاست به پیش رفته، اکثریت مردم یعنی تهیدستان جامعه را در فقر مطلق قرار داده، حتا اگر با «اصلاحات دمکراتیک» همراه بوده باشد. در عین این‌که این سیاست «تعدیل اقتصادی» بدون اعمال فشار و سرکوب هم ممکن نبوده است.

شعار دانشجویان علیه نئولیبرالیسم مرزبندی دقیقی بود علیه نیروهایی که علیرغم «انقذاد» به جمهوری اسلامی، برنامه اقتصادی‌شان چیزی نیست جز همان بسته‌های ارسالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. جریاناتی چون رضا پهلوی، مجاهدین و... در انتظار این هستند که با اعمال تحریم‌ها و هم‌چنین کمک‌های نظامی امپریالیست‌ها، بتوانند به قدرت برسند. اما برنامه اقتصادی که در سر دارند، همان برنامه اقتصادی جمهوری اسلامی است که توسط نهادهای مالی امپریالیستی سال‌ها دیکته شده‌است. یعنی همان خصوصی‌سازی‌ها، حذف سوبسیدها از مواد اولیه، برداشتن تعرفه‌های گمرکی، افزایش هزینه خدمات عمومی، بالا بردن قیمت سوخت به قیمت بازار جهانی و خلاصه «تعدیل اقتصادی» تا بتوانند به عضویت در «سازمان تجارت جهانی» نایل آیند و باز هم اقتصاد را در شبکه جهانی حاکم سرمایه‌داری امپریالیستی عمیق‌تر غرق کنند. بنابراین نه تنها هیچ یک از جناح‌های درون حکومتی از این جهت‌گیری اقتصادی که سرنوشت آن از قبل روشن است نمی‌توانند بگریزند، بلکه هیچ یک از جریان‌های مترجع و وابسته به امپریالیست‌ها که تلاش دارند خود را به عنوان آلترناتیوی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی معرفی کنند، راه‌گریزی از این جهت‌گیری اقتصادی ندارند.

مبارزات ضد رژیم و برخی دستاوردهای سیاسی آن

همان‌گونه که اشاره شد نمی‌توان خیزش آبان‌ماه را در اعتراض به‌گران شدن بنزین و یا حتی فقط در چارچوب مشکلات اقتصادی خلاصه کرد. چرا که مجموعه‌ای از تضادها علیه مردم عمل می‌کنند که نهایتاً ناشی از کارکرد سیستم و نظام ستم و استثمار حاکم است. خیزش آبان‌ماه و ادامه آن، طغیان خشم توده‌های زخم‌خورده‌ای است که تحت فشارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. چهل و یک‌سال است که خفقان، دیکتاتوری و فشارهای سیاسی رژیم دینی عرصه را بر مردم تنگ کرده است. این رژیم هرگونه مخالفت سیاسی حتی مخالفین بی‌خطر را هم تحمل نمی‌کند و به زندان‌های طولانی مدت محکوم می‌کند. برای این رژیم سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام معترضین یک مسئله عادی است. کارگران، معلمان، دانشجویان و فعالین محیط زیست و همه اقشاری که برای حقوق صنفی خود مبارزه می‌کنند با

یارانه به معنی واقعی حذف بخش مهمی از یارانه‌های دولتی به انرژی و کالاهای حامل انرژی و مواد اولیه غذایی مردم بود. این سیاست در شرایطی صورت می‌گرفت که احمدی نژاد در ظاهر با موضع‌گیری‌های «ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی» ژست یک فرد «زادیکال و ضد امپریالیستی» را به خود گرفته بود، اما در عمل در حال پیاده کردن مو به موی توصیه‌های بانک جهانی بود. البته یک بخش از پیشبرد توصیه‌های بانک جهانی، حذف یارانه‌ها بود و بخش دیگر، ادامه خصوصی‌سازی‌ها که امکان تصاحب بسیاری از شرکت‌های کلیدی و یا امتیازات واردات و صادرات را به عناصر کلیدی رژیم و سپاه پاسداران و نهادهای وابسته به سپاه پاسداران و بیت خامنه‌ای می‌داد و شرایط را برای ادغام بیشتر در سرمایه‌داری جهانی تسهیل می‌کرد. این سیاست‌ها ضربه دیگری بود به اقتصاد درب و داغان ایران و جهت دادن آن به سمت سوددهی و رانت‌خواری برای سرمایه‌داران و نهادهای سرمایه‌داری تازه به دوران رسیده. این سیاست‌های اقتصادی علیرغم تحریم‌های اقتصادی آمریکا از جانب سران جمهوری اسلامی ادامه یافته و چاره‌ای هم جز ادامه آن نداشته‌اند. در حقیقت گران شدن سی‌صد درصدی بنزین که به گران شدن کلیه مایحتاج عمومی مردم مبدل شده‌است در راستای همین سیاست بود. اما مهم تبعات چنین سیاستی است. گران شدن بنزین تنها یک مورد از هزاران تأثیر مخربی است که شکل‌دهی این چنینی اقتصاد و عواقب وخیم آن برای مردم را نشان می‌دهد. نقش ایران در تقسیم کار بین‌المللی به مثابه صادرکننده نفت بیش‌ازپیش تثبیت شده‌است و سایر رشته‌های تولیدی چه در عرصه کشاورزی و یا صنعت و حتی در بسیاری از زمینه‌های خدمات در وابستگی روبه افزایشی به سرمایه جهانی قرار دارد.

خلاصه این‌که اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی در نتیجه وابستگی شدید آن به صدور نفت و وابستگی به سرمایه جهانی و پیاده کردن توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول یا به اصطلاح «تعدیل اقتصادی»، در هم شکسته شده‌است و در موقعیت ضعیف‌تری نسبت به هر زمان دیگر قرار دارد. این اقتصاد حتی قبل از تحریم‌ها به بحران خورده و دچار رکود شدید شده‌بود. بیکاری در میان طبقات تحتانی و هم‌چنین در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به‌خصوص در میان زنان به سطح غیر قابل باوری رسیده بود. کشاورزی به‌خاطر واردات بی‌رویه در یک بحران عمیق به‌سر می‌برد. تولیدات محصولات اولیه کشاورزی مثل گندم و برنج شیفت بزرگی به‌سمت واردات کرده بود. تولید محصولات صنعتی در همان سطح ابتدایی و اولیه نیز در رکود بود. حتی قبل از تحریم‌ها ۴۰ درصد از مردم زیر خط فقر قرار داشتند. هنگامی که اقتصاد یک کشور تا این درجه وابستگی پیدا می‌کند آن زمان است که در مقابل تحریم‌ها به‌شدت شکننده می‌شود. وخامت اوضاع تا این حد، از نتایج «تعدیل اقتصادی» دست‌پخت نهادهای مالی امپریالیستی است و رژیم جمهوری اسلامی بنده و کارگزار آن است.

پرچم دانشجویان در ۱۶ آذر که بر روی آن نوشته بودند: «ایران، فرانسه، عراق، لبنان، شیلی... مبارزه یکی است» و «سرنگونی نئولیبرالیسم»، مهم بود و درک مجموعاً درستی را نشان می‌داد. بالا بردن سی‌صد درصدی بنزین نه در نتیجه سیاست‌های «ضد امپریالیستی» و یا «مخالفت با آمریکا» بلکه درست بالعکس در نتیجه سیاست‌های وابستگی و در خدمت آن‌ها بودن است. به همین دلیل هم کشورهای امپریالیستی که از این مسئله به‌خوبی آگاه بودند و می‌دانستند که تازه این از نتایج سحر است و روندی که آغاز شده‌است ادامه خواهد داشت، کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مسئله نکردند و بلکه آن را امری عادی و قابل انتظار تلقی کردند. چرا که نمونه‌های شورش در مقابل این سیاست‌های ریاضت‌کشی در کشورهای مختلف از سال‌های ۹۰ میلادی تا کنون به اشکال گوناگون ادامه دارد. درست هم‌زمان با خیزش آبان‌ماه در کشورهای

شرایط عینی و شکسته شدن تابوی انقلاب

مرتجعین حکومتی و غیر حکومتی و هم‌چنین طرفداران اصلاح‌طلبی و فرمیست‌های جنبش زنان با همکاری بی‌شائبه رسانه‌های داخل و خارج، سال‌ها علیه انقلاب تبلیغ کردند و تلاش کردند این پیام را به مردم و به‌خصوص نسل جوان برسانند که آن چه شما می‌کشید نتیجه انقلاب است. یا این‌که نتیجه انقلاب چیزی جز رژیم جمهوری اسلامی و شبیه آن نخواهد بود. تلاش کردند که انقلاب را با رژیم جمهوری اسلامی معنی کنند و توده‌های مردم را در راه‌های حمایت از یکی از جناح‌های حکومتی و یا یکی از مرتجعین وابسته به امپریالیست‌ها به صف کنند. در تمام این سال‌ها بی‌وقفه تلاش کردند که این واقعیت را که رژیم جمهوری اسلامی نه حاصل انقلاب بلکه در نتیجه سرقت یک انقلاب و سقط آن و سازش با امپریالیست‌ها به‌قدرت رسید را از توده‌های مردم پنهان کنند.

اما امروزه که شرایط عینی جامعه در نتیجه خیزش‌ها و مبارزات گوناگون به درجه زیادی تغییر کرده است، تابوی انقلاب نیز در فکر و عمل بسیاری از مردم خصوصا جوانان شکسته شده است. بر متن چنین اوضاعی است که روشنفکران مبارز در دی‌ماه شعار انقلاب را در برابر اصلاح این نظام پیش گذاشتند. این واقعیت را باید به میان مردم برد که هر جریان ارتجاعی چه تحت نام «شاه» و «مجاهد» و چه تحت هر نام دیگری، اگر به‌قدرت برسند، همان برنامه‌های نئولیبرالیستی را پیاده خواهند کرد که در نهایت همان ساختار اقتصادی و همان سیستم ستم و استثمار، دست نخورده باقی خواهد ماند.

این‌که به‌طور روز افزونی برای بسیاری از مردم ماجرای اصلاح‌طلبان تمام شده است، امر مهمی برای پیشروی مبارزات ضد رژیم است. اما این سطح از روشن شدن‌ها نمی‌تواند پایان کار تلقی شوند. این‌ها به‌خودی خود باعث سرنگونی انقلابی این رژیم نخواهد شد. این جهت‌گیری‌ها، این برملا شدن ماهیت ارتجاعی جناح‌های حاکمیت در نزد توده‌های ستم‌دیده، تنها شرایط را برای پیشرفت‌های انقلابی تحت رهبری یک نیروی انقلابی، هموارتر کرده است.

در نتیجه مبارزات و خیزش‌هایی که خصوصا از دی‌ماه ۹۶ آغاز شده، راه انقلاب هموارتر گشته است. این امر برای نیروی انقلابی که قصد دارد، جامعه را در خدمت به‌رایی بشریت، تغییر دهد، اهمیت ویژه‌ای دارد. در این شرایط نه تنها نیروی انقلابی باید خود را به این مبارزات و خیزش‌هایی که راه را باز کرده است متکی کند، بلکه با پیشبرد امر مبارزه علمی و با سازماندهی توده‌ها از پائین، شرایط پیشروی انقلابی و پاسخ صحیح به‌ضرورت انقلاب را بیش از پیش فراهم کند. در این پروسه است که نیروی انقلابی می‌تواند قوه‌ی ابتکارات و خلاقیت توده‌ها را برانگیزاند و هم زمان آنان را برای انجام انقلاب با روش، متد و رویکرد علمی قانع و در اشکال مناسب سازماندهی و رهبری کند. انقلابی که با در هم شکستن ماشین دولتی کهنه و جایگزین کردن آن با یک دولت و سیستم نوین به‌سر انجام می‌رسد. دولت و سیستم نوینی که روابط اقتصادی و اجتماعی آن نه بر اساس سود، استثمار و ستم‌گری، بلکه در خدمت به رفع نیازهای توده‌های ستم‌دیده سازماندهی خواهد شد. سیستم نوینی که شرایط را برای متحول کردن فکر مردم هرچه بیشتر آماده می‌سازد و آنان را به‌طور خلاقانه درگیر پیشروی در جهت‌رهایی کل بشریت می‌کند.

در این میان مبارزه برای رفع ستم جنسیتی، بخشی سرنوشت‌ساز از این انقلاب خواهد بود. مبارزه برای رها کردن زنان از قید هر نوع ستم و فرودستی و برای پیش راندن انقلاب که اولین قدم آن سرنگونی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی است، اهمیت تعیین‌کننده دارد. این نقش کماکان در جامعه نوین و انقلابی آینده یکی از محرک‌های پیشروی و حرکت در مسیری است برای زدودن هر نوع ستم و استثمار. ■

زندان و شکنجه روبرو می‌شود. این رژیم ده‌ها هزار نفر از نیروهای آزادی‌خواه، مبارز و کمونیست را در دهه‌ی ۶۰ در زندان‌ها قتل‌عام کرد. قتل‌های زنجیره‌ای سال‌های ۷۰ را به انداخت. ترور شخصیت‌ها و فعالین سیاسی خارج از کشور را سازماندهی کرد. ستم‌های ملی و مذهبی گسترده‌ای را بر اقلیت‌های ملی و مذهبی تحمیل کرد. رژیم جمهوری اسلامی، در طول چهل و یک‌سال، بدن زنان را به اسارت گرفت و برای نهادینه کردن فرهنگ سنتی/دینی/پدرسالاری، خشونت را در همه ابعاد زندگی‌شان اعمال کرد. این رژیم در کوچک‌ترین و خصوصی‌ترین مسائل روزمره مردم دخالت داشته است و... این لیست بی‌پایان را می‌توان از اعمال سیاست‌های ضد مردمی و واپس‌گرایانه رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم ادامه داد.

اما بالاخره با آغاز خیزش دی‌ماه ۹۶ فصل نوینی در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی گشوده شد. شعار هشیارانه و به‌جایی که از دانشگاه تهران آغاز شد «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا» تبلوری بود از پایان غلبه توهماتی که اصلاح‌طلبان در جامعه پراکنده بودند. خیزش ۹۶، خیزشی از اعماق جامعه بود، از دل جوان‌ترین و فقیرترین اقشار جامعه، از فراموش شدگانی که نه تنها هیچ‌گونه آینده‌ای برای خود نمی‌بینند بلکه از به‌پیش بردن زندگی فقیرانه امروز خود نیز عاجزند. شعار ضد اصلاح‌طلبان که از فکر و دل برخاست به‌سرعت گسترش یافت و به یکی از موضوعات مهم چالشی در جامعه بدل گردید.

علیرغم طولانی شدن دوران تسلط جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب بر جنبش مردم، علیرغم این‌که برای مدت نه‌چندان کوتاهی خیل عظیمی از مردم به انتخاب بین بد و بدتر کشانده شدند و تعداد نه‌چندان کمی امید به اصلاحات غیر واقعی بستند و حتی اصلاح‌طلبان توانستند رهبری خود را در مبارزات برای دوره‌ای از آن خود کنند، اما مردم خصوصا طبقات تحتانی جامعه به ماهیت ارتجاعی این دارودسته بیش از گذشته پی برده‌اند و ماسک‌های دروغین اینان یکی پس از دیگری پاره و چهره واقعی‌شان نمایان شده است.

رژیم جمهوری اسلامی که دیگر مشروعیتی در میان اکثریت توده‌های مردم ندارد، اهرم‌های فریب‌کاری را یکی پس از دیگری از دست داده است. اگر این رژیم با سرکوب شدید سال‌های ۶۰ توانست موقعیت را خود را برای دوران طولانی تثبیت کند، روشن است که در شرایط کنونی، دیگر اوضاع ذهنی و عینی با آن سال‌ها متفاوت است. در آن روزها بسیاری از مردم، خمینی و جمهوری اسلامی را نماینده و وارثین انقلاب مردم می‌دانستند نه سارقین انقلابی که بلافاصله آن انقلاب را به‌سلاخ خانه برده و سر آن را بریدند. هنوز تضادهای درونی رژیم به این شدت حاد نشده بود. خمینی و دارودسته‌ش قدرت و قابلیت متحد کردن باندهای مختلف مرتجع مذهبی را داشتند. هنوز می‌توانستند با حربه مذهب و احساسات مذهبی بسیاری را بفریبند. هنوز می‌توانستند از جنگ و احساسات ناسیونالیستی بهره‌برداری کنند. اینک تضاد توده‌های مردم با رژیم جمهوری اسلامی به‌حدت فوق‌العاده‌ای رسیده و خیزش‌ها و مبارزات مردم ستم‌دیده به سطح بالایی ارتقا یافته است. چهل و یک‌سال تبعیض، ستم جنسیتی و خشونت سازمان‌یافته بر زنان یعنی نیمی از جامعه، باعث شده است که فوران اولیه خشم آنان را به‌عیان در همه مبارزات و خیزش‌ها دید. حضور چشم‌گیر و غیرقابل انکار زنان در مبارزات ضد رژیم چنان برجسته است که مرتجعین جمهوری اسلامی نیز به آن اذعان دارند. فقر و گرسنگی و تبعات ناشی از آن به سطح هولناکی رسیده است. اقتصاد جامعه در رکود مطلق است در حالی که ثروت سران و سلاطین و وابستگان به رژیم ارقام نجومی به خود گرفته است.

در چنین شرایطی سرکوب‌های وحشیانه و بگیر و بباله به بندهای رژیم نمی‌تواند ریشه‌های این اعتراضاتی که به خیزش عمومی مردم بدل شده‌اند را بخشکاند. در عوض هربار مبارزات و خیزش‌ها با قدرت بیشتر و جهت‌گیری بهتری سر بلند می‌کنند.

انباشت سرمایه به قیمت غارت حق حیات ساکنین کره‌ی زمین

اخگر فرزانه

تولید را به دنبال دارد؛ تا جایی که به راحتی چشم‌ها را به روی تخریب عظیمی که فعالیت‌های آنان بر محیط زیست بشر به وجود می‌آورد، می‌بندند و به عاملان اصلی تخریب عظیم محیط زیست بدل می‌گردند.

«از سال ۱۹۸۰ میلادی، بیش از نیمی از رشد کشاورزی در جهان به بهای نابودی جنگل‌ها بوده است... همین اتفاق در دریاها هم افتاده و در سال ۲۰۱۴، فقط سه درصد اقیانوس‌ها زیر فشار انسان نبوده است. ماهی‌گیری به بیشترین حد خود رسیده است و در سال ۲۰۱۵، یک سوم صید ماهی به شیوه‌های ناپایدار بوده است... اکنون حدود یک میلیون گونه‌ی گیاهی و جانوری با خطر انقراض در دهه‌های آینده روبرو هستند و میزان تخریب طبیعت ده‌ها تا صدها برابر بیشتر از متوسط میزان آن در دهه‌های سال گذشته بوده است... حدود ۲۵٪ همه گونه‌های جانوری و گیاهی در خطر انقراض قرار دارند... بر اساس تازه‌ترین آمار، به‌طور متوسط حدود ۴۷٪ اکوسیستم‌های طبیعی نابود شده‌اند».

دست‌درازی بی‌محابای صاحبان سرمایه به منابع طبیعی و هر آن‌چه می‌تواند قدرت و ثروت آنان را تضمین و تثبیت نماید، فجایع زیست‌محیطی متنوعی را به وجود آورده و به تخریب بسیاری از چرخه‌های طبیعی انجامیده است. آمارها نشان می‌دهند که چه‌طور با آلوده ساختن هوا، آب و خاک، هر روز محدوده‌ی تداوم زندگی بر انسان و سایر موجودات زنده را تنگ‌تر می‌کنند. قطع درختان و آتش‌سوزی‌های ساختگی در جنگل‌ها، برای کشت‌های پرسودتر و یا احداث ساختمان‌هایی که جیب قشر نازکی از جمعیت را پر می‌کند، عملاً شانس ادامه‌ی حیات را از بسیاری از گونه‌های گیاهی و حیوانی می‌گیرد.

دیدن زنان، مردان و کودکانی که در تردهای عادی در محیط‌های شهری از ماسک‌های تنفسی استفاده می‌کنند، امروزه به امری عادی

تغییرات اقلیمی، نازک شدن لایه‌ی اوزون، افزایش گازهای گلخانه‌ای، بالا رفتن دمای کره‌ی زمین و آب شدن یخ‌های قطبی، نابودی جنگل‌ها، نابودی بسیاری از اکوسیستم‌ها و نابودی انواع بی‌شماری از گونه‌های حیوانی و گیاهی،... این، واژه‌ها گویای فجایعی هستند که از هم اکنون بشر با آن دست و پنجه نرم می‌کند، اما آن چه بیشتر موجب نگرانی است، سرعت تصاعدی این روند تخریب زیستگاه بشر است. روندی که اگر تغییرات رادیکال در آن صورت نگیرد، خطر بزرگی برای ادامه حیات انسان خواهد بود.

دانشمندان عمر کره‌ی زمین را ۴ و نیم میلیارد سال تخمین زده‌اند. بدون دخالت انسان هم در طبیعت کره‌ی زمین، همواره تغییرات بزرگ و کوچکی رخ داده است. دوره‌های یخبندان، گونه‌های گیاهی و حیوانی بسیاری را نابود کرده است. زلزله، فوران آتشفشان‌ها، سیل‌ها، رانش زمین و خلاصه بلاهای طبیعی بسیاری، بر زندگی ساکنان زمین اثر گذاشته است. قطعاً برای بروز هر یک از این تغییرات توضیحات علمی دقیقی وجود دارد که بشر همواره در پی کشف آن بوده و در محدوده‌ی دانش محدود زمان خود هم به سطوحی از آن دست یافته است. این کاوش بشر به منظور مهار طبیعت در جهت ادامه‌ی مطلوب‌تر حیات می‌باشد، اما متأسفانه آن چه این دوره از حیات کره‌ی زمین را متمایز می‌کند، دستکاری‌های بی‌رویه‌ی بشر در طبیعت، به ویژه از دوران انقلاب صنعتی، در جهت نابودی کره‌ی زمین بوده است.

تحقیقات نشان می‌دهند فجایعی که بشر کنونی طی ۳۰۰ سال گذشته بر سر زمین آورده است، بی‌سابقه و بسیار مخرب‌اند. سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری - که کاملاً سود محور می‌باشند - رقابت‌های افسارگسیخته کنسرن‌های عظیم صنعتی و انرژی

بدل شده. آلودگی هوا، ریزگردها، باران‌های اسیدی و سمی و ده‌ها عامل دیگر، امکان یک تنفس عادی را از مردم جهان گرفته است. هوایی که انسان‌ها و سایر موجودات زنده تنفس می‌کنند، زمینی که گونه‌های مختلف گیاهی در آن رشد می‌کنند، جنگل‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و... که ادامه‌ی چرخه‌ی زندگی انسان را ممکن می‌کنند، سرمایه‌ی حیاتی نوع بشر است و حفظ و استفاده‌ی صحیح از آن حق طبیعی هر انسانی است که متولد می‌شود. حقی که با هدف انباشت سرمایه هر روز بیشتر توسط صاحبان قدرت و سرمایه، به غارت می‌رود.

شرکت‌ها و بانک‌های چندملیتی در بخش اعظم جهان امپریالیستی از سوئیس و بریتانیا گرفته تا آمریکا و چین و سایر کشورها، بخشی از سرمایه‌ی خود را مستقیماً روی محصولات سرمایه‌گذاری کرده‌اند که بر پایه نابودی جنگل‌های باران‌زا تولید می‌شوند و به این ترتیب بخش عظیمی از این جنگل‌ها را در مالزی و اندونزی نابود کردند. در همین راستا، دولت آمریکا در سال ۱۹۶۵ از حرکت سوهارتوی دیکتاتور در اندونزی برای گرفتن قدرت از دست ملی‌گراها، حمایت کرد. صندوق بین‌المللی پول هم، با دادن وام ۵۱ میلیون دلاری، حکومت سوهارتو را تحکیم کرد و پشتیبان سیاست‌ها و تحولاتی شد که درهای اندونزی را به روی سرمایه‌های خارجی باز کردند. تحت حکومت سوهارتو، تخریب جنگل‌های استوایی برای کشت کائوچو، استخراج معادن، فروش چوب و الوار و روغن پالم سرعت گرفت.

در دهه‌های اخیر هم بر شدت طوفان‌ها افزوده شده و هم تعداد آن‌ها افزایش یافته است. بر اساس تحقیقات دانشمندان آکادمی ملی آمریکا علت افزایش این طوفان‌ها و شدت‌یابی قدرت آن بالا رفتن دمای زمین است. طوفان‌ها، انرژی خود را از گرمای سطح آب‌های اقیانوس و دریاها به دست می‌آورند. تحقیقات به طور روشن نشان می‌دهند که گرمای سطح آب‌ها در سراسر جهان در حال افزایش است و تغییرات زیست محیطی و آب و هوایی به شدت بر شکل‌گیری و شدت طوفان‌ها تاثیر گذاشته‌اند. همه ساله در آتش‌سوزی‌های وسیعی که در اثر بالا رفتن گرمای زمین بیش از پیش به وقوع می‌پیوندد، علاوه بر نابودی گونه‌های حیوانی و گیاهی، هزاران نفر بر اثر شدت گرما و دود ناشی از آن کشته می‌شوند.^۲

به آمار هزاران نفری که مستقیماً در بلایای طبیعی کشته می‌شوند، باید آمار میلیون‌ها نفر بازمانده‌ی آن‌را- که بعد از سیل، طوفان، آتش‌سوزی، زلزله، رانش زمین و... معلول، بی‌کار، بی‌پول، بی‌خانمان و بی‌سرپرست باقی می‌مانند- هم اضافه کرد. بالاترین آمارهای این آسیب‌دیدگان مربوط به اقشار فقیر و تحتانی جامعه است و در بین آنان درصد بالاتری را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند. آسیب‌های اجتماعی مثل خشونت، دزدی، جنایت، بیماری، تجاوز، شیوع تن‌فروشی و اعتیاد که در پی این حوادث به شدت رواج می‌یابد را هم اغلب زنان و کودکان، آن هم بیشتر از اقشار تحتانی جامعه متحمل می‌شوند.

زنان به علت تقسیم‌کار جنسیتی و محدودیت‌هایی که این نوع تقسیم‌کار جهان سرمایه‌داری مردسالار حاکم بر آنان تحمیل کرده‌است، همواره از توان‌مندی‌های فیزیکی پایین‌تری در مقابل بلایای طبیعی برخوردار بوده‌اند. از نظر قوای جسمی ضعیف‌تر از مردانند. درصد پایین‌تری از زنان به ویژه در کشورهای تحت سلطه، شنا کردن، رانندگی، قایق‌رانی و... را آموخته‌اند و در هنگام بروز

طوفان، سیل، زلزله و هر فاجعه‌ی «طبیعی» دیگری اولین قربانیان هستند. این عوامل به همراه فرهنگ و قوانین ضد زن اغلب نگهداری و حفاظت از کودکان را نیز به عهده‌ی زنان قرار داده و این باز عملی است که در این گونه مواقع مانع تحرک و عکس‌العمل سریع زنان می‌شود؛ به همین دلیل زنان و کودکان بسیار آسیب‌پذیرتر از سایرین خواهند بود. در بین بازماندگان این بلاها هم باز این زنان و کودکانند که بیشتر آسیب می‌بینند. به دلیل همان محدودیت‌های اجتماعی و فیزیکی که به آن اشاره شد، شانس کمتری برای ساختن یک زندگی تازه خواهند داشت. به ناچار می‌بایست به شاق‌ترین مشاغل با پایین‌ترین دستمزد تن دهند، مورد تجاوز و سوءاستفاده‌های جنسی قرار می‌گیرند و بدتر از آن به طعمه‌های بی‌پناه و مناسبی برای باندهای قاچاق سگس بدل می‌شوند.

در کشورهایی مثل ایران در پروسه‌ی طرح و اجرای هر پروژه‌ی زیست‌محیطی و غیر زیست‌محیطی، علاوه بر این که مثل کشورهای غربی، سود، محور اصلی هر سیاست اقتصادی است، برنامه‌ریزی‌های کلان هم از طرف بانک‌جهانی و صندوق بین‌المللی پول دیکته می‌شوند. در این کشورها هم چنین فساد گسترده در سطح مسئولین ریز و درشت هم عمل می‌کند و اصولاً هدف از طرح و اجرای آن پروژه بیشتر پرکردن جیب‌های بزرگ و کوچک تمامی عوامل پروژه است تا یک تغییر مثبت. یک مثال کوچک، سدسازی‌های بی‌رویه در ایران است که نه تنها با تغییر شرایط زیستی، اکوسیستم حاشیه‌ی رودخانه‌ها را نابود کرده‌اند، بلکه به بی‌آبی بسیاری از دریاچه‌هایی که قرار بوده آب این رودخانه‌ها به آن سرریز شوند هم منجر شده‌است.

خشک‌شدن بخش اعظم دریاچه‌ی ارومیه، حاصل همین پروژه‌های غیر علمی مثل سدسازی و حفر چاه عمیق بی‌رویه و بدون محاسبات درازمدت، تنها با هدف تولید میوه‌های صادراتی و ورود ارز بیشتر به کشور است. طی ۲۰ سال گذشته برای پیشبرد این هدف، ۳۶ سد بر ۲۱ رودخانه که آب‌شان به دریاچه‌ی ارومیه سرازیر می‌شد بسته شد و باغداران برای حفر چاه‌های عمیق تشویق شدند. نتیجه این که هم‌اکنون حدود چهل روستای اطراف این دریاچه به دلیل عقب‌نشینی ۱۵ کیلومتری دریاچه به ویرانه بدل شده و بادی که از روی نمک‌زارها عبور می‌کند، گرده نمک و فلز را به هوا بلند کرده و راهی ریه‌های ساکنین منطقه می‌کند که برای سلامتی‌شان بسیار زیان‌بار است. افزایش انواع بیماری‌ها از جمله آسم و سرطان در محدوده‌ی دریاچه‌ی ارومیه مشاهده شده که بسیار هشدار دهنده است.

در ایران، جمهوری اسلامی در ۴۰ سال حکومت خود ضربات تخریبی عظیمی به محیط زیست وارد نموده است. از پروژه‌های سدسازی گرفته تا محو و نابودی جنگل‌ها و مراتع جهت ویلا و شهرک‌سازی‌ها برای قشر نازکی از ثروتمندان، از سیاست‌های تولیدی کشاورزی تا صنعتی، همگی عواملی هستند که سرعت تخریب محیط زیست را تشدید کرده‌اند. حرکت و منطق سرمایه، به همراه سیاست‌های تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اعمال گسترده‌ی رانت‌خواری و رشوه و فساد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در هر پروژه‌ای به مردم و طبیعت زیان‌های غیرقابل جبران وارد نموده است. سدسازی‌های بی‌رویه باعث خشکیدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و تالاب‌ها گشته؛ تخلیه‌ی فضولات خانگی، بیمارستانی و صنعتی در رودخانه و دریاچه‌ها، آلودگی آب‌ها را به دنبال داشته

تنها سیستم حکومتی می‌تواند در مقابل تخریب محیط‌زیست برنامه‌ی جدی و عملی داشته باشد که سیاست‌گذاری‌هایش حول زندگی همه‌ی انسان‌ها یعنی مالکان واقعی کره‌ی زمین برنامه‌ریزی و اعمال شود.

و سازماندهی کشاورزی صنعتی در خدمت به کسب سود بیشتر آب‌های روی‌زمینی و زیرزمینی را آلوده کرده، باعث خشک‌سالی، گسترش پدیده‌ی ریزگردها، آلودگی هوا و همچنین تولید محصولات سمی و مضر گشته است. پیشبرد همین سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در مورد کشاورزی باعث شده‌است که با تمام تلاش‌های کشاورزان، اما ادامه حیات برای آنان در روستاهای خود غیرممکن گشته و بسیاری از روستاها از سکنه خالی کردند. پناه بردن به حاشیه‌ی شهرها، نبود کار، رشد کودکان کار، عدم امکان مالی خانواده‌ها برای فرستادن کودکان به مدرسه، رشد کودک‌همسری، فروش کودکان دختر تحت فشار فقر و... نمونه‌هایی است از آنچه که بر سر کشاورزان آمده است. تمامی نقاط ایران از سرسبزترین مناطق تا کم‌آب‌ترین آن‌ها، آسیب‌های عظیمی طی ۴۰ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی دیده است.

در سطح جهان هم امپریالیست‌ها و صاحبان قدرت، بر سر تقسیم قدرت و غنایم جهان، جنگ‌های خانمان‌سوز به راه می‌اندازند. لشگر خود را با سربازانی از بین تحتانی‌ترین اقشار جامعه و سلاح‌های جنگی مهیا می‌سازند. جت‌های جنگی و بمب‌افکن‌های‌شان، نه تنها همواره نابودکننده‌ی مستقیم زندگی میلیون‌ها انسان هستند (همان‌طور که مثلاً در جنگ جهانی اول تنها طی ۴ سال ۲۵ میلیون نفر کشته شدند)، بلکه با مصرف بسیار زیاد آلاینده‌ترین سوخت‌های کربنی، محیط‌زیست را هم ویران می‌سازند.

انداختن دو بمب اتمی روی ژاپن در سال ۱۹۴۵ علاوه بر کشتار بیش از ۱۰۰ هزار انسان، مردم و محیط‌زیست را با انواع تشعشعات مسموم کرد. در طول جنگ علیه ویتنام طی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱، نیروهای امریکایی، روی درختان مناطق روستایی گاز «عامل نارنجی» می‌پاشیدند تا «پوشش» پارتیزان‌ها را از بین ببرند. نتیجه این کار مرگ و معلولیت بیش از ۴۰۰ هزار انسان و تولد ۵۰۰ هزار نوزاد ناقص بود. استفاده‌ی غیرقانونی ارتش از سلاح‌های مجهز به اورانیوم ضعیف‌شده در دو جنگ آمریکا علیه عراق در سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۳ هم باعث رشد نجومی بیماری سرطان و معلولیت نوزادان شد. «اگر جنگ آمریکا در عراق را می‌شد در ردیف کشورهای تولیدکننده‌ی گازهای گلخانه‌ای قرار داد، آلاینده‌ی اش معادل مجموع ۱۳۹ کشور جهان در یکسال بود» تخمین می‌زنند که ارتش آمریکا تا سال ۲۰۰۴ حدود ۱۴۴ میلیون بشکه نفت در سال مصرف کرده‌است. به عبارت دیگر ۳۹۵ هزار بشکه در روز. حمل زباله‌های سمی الکترونیکی و هم‌چنین زباله‌های اتمی، از کشورهای غنی به فقیر، که باعث شیوع سرطان و بسیاری از بیماری‌های کشنده می‌شود، هم یکی دیگر از اشکال استعمار و استثمار است.

این آمارها تنها عدد و رقم نیستند. این‌ها نشان‌دهنده‌ی تأثیر و خطری هستند که متوجه زندگی لحظه‌به‌لحظه میلیارد‌ها انسان در سطح کره‌ی زمین می‌باشد. این آمارها نشان می‌دهد که چه‌طور هر روز نه تنها جان انسان‌ها بلکه بیش‌ازپیش، آب و خاک و هوایی

که طبیعتاً به تمامی آدم‌های روی زمین تعلق دارد، توسط درصد ناچیزی از جمعیت غارت می‌شود.

ایالات متحده آمریکا که به تنهایی ۳۰ درصد آلودگی‌های جهان را تولید و هم‌زمان ۲۵ درصد منابع طبیعی جهان را مصرف می‌کند و به نسبت وسعت و جمعیت خود، بیش‌از سایر کشورهای جهان مسئول نابودسازی محیط‌زیست می‌باشد، مثل همیشه قلدربانانه روی سیاست‌های اقتصادی خود که تخریب فاجعه‌آمیز محیط‌زیست را به دنبال دارد، پافشاری کرده و حتی دولت ترامپ زیر بار سیاست‌های نیم‌بند حفظ محیط‌زیست که از طرف کشورهای اروپایی پیشنهاد می‌شود هم نرفته است. البته روشن است که حتا اگر تمامی برنامه‌هایی که سران کشورهای اروپایی برای حفظ محیط‌زیست متعهد به اجرای آن شده‌اند را هم به اجرا در بیاورند، فقط می‌تواند تک‌ترمی در سرعت سرسام‌آور این تخریب ایجاد نماید، اما همین حداقل را هم ترامپ، رئیس‌جمهور کشوری که بزرگ‌ترین مسبب تخریب محیط‌زیست جهان است، از همان ابتدا، به رسمیت نشناخت.

در سیستمی که منطق حرکت آن تولید هرچه بیشتر ارزش اضافه و هدف از سرمایه‌گذاری تنها کسب سود بوده و سود فرماده‌ی اصلی حرکت است، ستم و فوق‌استثمار، رقابت خونین بین سرمایه‌داران و جنگ‌ها جهت سلطه بر جهان به همراه آنازشی عظیم تولید، هیچ راهی جز از میان برداشتن هر امکانی در خدمت به انباشت هرچه بیشتر سرمایه باقی نمی‌گذارد. این منطق حرکت سرمایه است. در جایی که سرمایه‌داران رقابت جهت کسب سود، گسترش میدان عمل و مناطق تحت نفوذ و غارت منابع رو و زیرزمینی را با استثمار و فوق‌استثمار انسان‌ها در می‌آمیزند، نه تنها نمی‌توانند نقشی در حفظ محیط‌زیست داشته باشند، بلکه برعکس مخربین اصلی آن می‌باشند. ۳۰۰ سال زندگی سیستم سرمایه‌داری این را ثابت کرده‌است.

سوءاستفاده به انواع و اشکال مختلف از کره‌ی خاکی و ضربات ناشی از این سوءاستفاده (تولید گازهای گل‌خانه‌ای، باران‌های اسیدی، بالا رفتن دمای زمین و زیان‌هایی که این روند بر اکوسیستم وارد نموده و...) سیاره‌ی ما را به مرز ویرانی‌های غیرقابل ترمیم رسانده است. این بزرگ‌ترین خطری است که بشریت را در شرایط کنونی تهدید می‌کند. از هر حفره‌ی این سیاره فریاد کمک اضطراری شنیده می‌شود. سوال این است که آیا می‌توان کم‌اکن آینده‌ی کره‌ی زمین که ربط مستقیم به آینده‌ی همه‌ی انسان‌ها دارد را به دست سرمایه‌داری و سرمایه‌داران سپرد؟ یا این‌که به یک گسست رادیکال و نابودی کل سیستم امپریالیستی نیاز است؟

تنها سیستم حکومتی می‌تواند در مقابل تخریب محیط‌زیست برنامه‌ی جدی و عملی داشته باشد که سیاست‌گذاری‌هایش حول زندگی همه‌ی انسان‌ها یعنی مالکان واقعی کره‌ی زمین برنامه‌ریزی و اعمال شود. ■

«برگرفته از مقاله‌ی «گزارش 'تکان‌دهنده' سازمان ملل: بشر یک میلیون گونه جانوری و گیاهی را در خطر انقراض قرار داده»

۸۱۷۱۸۷۷-۴، به تاریخ ۱۳۹۸/۲/۱۶ <https://www.bbc.com/persian/science/1398/2/16>

کمسیون اروپا در تاریخ ۲۰۰۸/۸/۱۷ گزارش می‌دهد که سالیانه ۲۷ میلیون مترمکعب چوب غیرقانونی وارد اروپا می‌شود زیرا اروپا بزرگ‌ترین واردکننده‌ی چوب و کالاهای جنگلی در (FAO) است. ۲۰٪ از کل این واردات غیرقانونی و بیشترین واردات از برزیل و اندونزی می‌باشد. نهاد مسئول تولید کشاورزی و خواربار سازمان ملل برآورد خود تصریح می‌کند که سالیانه ۱۳ میلیون هکتار از جنگل‌های بارانی از بین می‌رود و حدود ۸۰٪ این کار از طرق غیرقانونی انجام می‌گیرد!! این مساحت به اندازه تمامی کشور یونان است. حدود ۲۰٪ گاز کربنیک سالانه جهان از روند زدائی ناشی می‌گردد- از مقاله‌ی «تغییرات آب و هوایی، ۵۴۴۴۵، به تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۳» <https://www.tribunezamaneh.com/archives/1393/5/13> - تراکم انباشت سرمایه بر روی زمین و زباله در آسمان

«به نقل از مقاله‌ی «وضعیت اضطراری- غارت کره‌ی زمین ما، فاجعه‌ی محیط زیستی و راه حل واقعی و انقلابی»

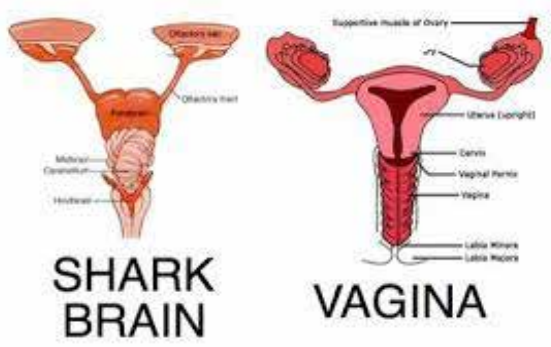
زنان جهان

در لیبی، روی سکوی حراج ایستاده‌ام
 دارند مرا به عنوان برده‌ی مدرن می‌فروشند
 در سیرالئون نمی‌توانم مادر شوم
 این جا پلج تحت جهان در مرک مادان است
 در السالوادور مجبورم می‌کنند مادر شوم
 بدون حق آزادی، چه باقی می‌ماند؟
 در آفریقای جنوبی، احتمال تجاوز
 به مراتب بیشتر از فارغ‌التحصیلی است
 در یمن، چیزی جز پوست و استخوان نیستم
 در پرتغال فرو ریختن، این سر نوشت من است
 در گنکو، درون ام دیده می‌شود
 جایی که تجاوز، سلاح جنگ است

در سوئد، مرد ما نامم را می‌پوشاندند
 فکر نمی‌کنم که دیگر زندگی ارزش زیستن داشته باشد
 شاید در آینده، انسانی کامل بشوم
 انسانی آرزومند، بایک قلب و یک مغز
 ولی اکنون، یک زنم
 در حال پوشیدن در لابلای زنجیرهای سنت □

در سومالی باران نمی‌بارد
 پس باید تنها در تهرمان را بفروشم
 در مسانار، پلیس دهان را به آتش می‌کشد
 کودک رنگین پوست مراد رودخانه غرق می‌کند
 در تایلند به تخت خواب زنجیر می‌شوم
 محله‌ی تن فروشان است و لذت خریداران
 در اردن کف پاهایم از تاول می‌سوزد
 هر روز برای آب ۲۲ بار پای پیاده می‌رویم
 در سوئدان جنوبی به زانو نام می‌انتم
 از گرسنگی دارم می‌میرم و کسی مرا نمی‌بیند
 در لبنان در پنجاهگی بیخ می‌زنم
 کاش سرمایه‌اش از این پندید
 در آمریکا، جایی که استخوانی بودن زیبایی است
 ۱۲ ساله‌ام و اگر غذا بخورم، زشت خواهم شد
 در هند خون از لای پاهایم جاری است
 نگران از این که کسی باورم نخواهد کرد
 در پنپال، فریادی زنم، اما فریادی نیست
 با در پر یود، در سلولی محبوس رها گشته‌ام
 در عربستان سعودی، صورتم پوشیده است

صورتی پنهان زیر پارچه‌ی برقع
 در مازنی، تیغ وجود را می‌برد
 با مسد کردن واژن ام، زنانگی ام نفی می‌شود
 در مکزیک تیغ گلویم را می‌برد
 جایی که گل کوکب، هنوز سبیل یک ملت است
 در انگلیس، زیر چرخ‌های خاموش کوبه
 مقاومت در برابر یک مرد، اوضاع را نقطه بدتری کند
 در پاکستان او به چشم نام اسید می‌پاشد
 چرا که «ند» کفتم و حالا نفرین شده‌ام
 در هندوراس اشک از چشمان فرزند نام جاری است
 از ترس به زیر آرواره‌های آمریکای گریزم



«آئین تپو»

مهسا روزان

ایران است! دهه ۱۲۸۰: تضادهای اجتماعی، طبقاتی، جنسیتی... بی داد می کنند. هرج و مرج و فساد مالی دستگاه اداری و دربار، تسلط روز افزون بیگانگان بر کشور، گرانی، ستم بر مردم، بحران مالی و سقوط اقتصادی کشور... زمینه ساز شکل گیری اعتراضات مردمی و انقلاب مشروطه می شود، یک نقطه عطف بسیار مهم در تاریخ معاصرمان. تا قبل از این هیچ کس از حقوق مردم و به ویژه زنان صحبتی نمی کرد. مشروطه مهم تر از بُعد ملی گرایی، ابعاد طبقاتی، جنسیتی و فرهنگی بسیار مهمی دارد. نه تنها به شرکت گسترده مردم نقاط مختلف کشور در عرصه سیاسی انجامیده بلکه فضا را برای رشد گرایش ها و ایدئولوژی های گوناگون سیاسی، فرهنگی، ادبی ایجاد کرده است. در طول انقلاب سبک های جدید روزنامه نگاری پدیدار شده اند؛ نویسندگان به انتقاد از شرایط طبقاتی و تبعیض جنسیتی در جامعه پرداخته و افراد و گروه های مترقی و پیشرو در حال حمایت از آنند. زنان مبارز و هوادار این انقلاب، هم در تظاهرات و درگیری های مسلحانه، تحریم اجناس روسی و انگلیسی، و فعالیت های تبلیغاتی شرکت می کنند و هم برخی به طور خاص در جهت بهبود شرایط زنان از جمله تحصیل، شرایط اجتماعی و حتی کسب حق رأی تلاش می کنند. از این تاریخ تا کودتای رضاخان (۱۲۹۹) که به منزله مرگ نهایی مشروطیت است، جامعه ایران صحنه مبارزات شدید میان نو و کهنه، مشروطه و مشروعه، جمهوری و سلطنت، حقوق مردم و استبداد است. منافع اقتدارگرایان و دستجات مختلف خواهان قدرت، استعمار غرب و روسیه تزاری... به شدت حکم می کند تا مسیر انقلاب و اهدافش منحرف شود.

مدرن بسیار بیشتر از هر زمانی بود، از حافظه ی تاریخ محو می شود. محو می شود تا هر نوع شورش دیگری از جانب فرودستان و مردم مشروعبیت نداشته باشد. محو می شود تا تاریخ جعلی بتواند ساخته شود! سرکوب شدید همه ی این جنبش ها، بخش جدایی ناپذیر «دولت سازی و مدرنیزاسیون» استعمار (امپریالیسم) پسند بود. مثل همیشه مردم مبارز و انقلابی به پس صحنه پرتاب می شوند؛ گویی وجود نداشته و ندارند...

ایران است! سال ۱۳۳۲: از ابتدای دهه بیست تا به اکنون اوج شکل گیری احزاب و گروه های سیاسی بوده است. سقوط دیکتاتوری رضاشاه و شرایط پس از جنگ جهانی دوم، اوضاع اجتماعی کشور را متفاوت کرده است. مبارزات برای آزادی، دموکراسی و استقلال، آگاهانه تر و سازمان دهی شده تر است. صنعت نفت ملی شده، جامعه ی چندقطبی و افکار روشن فکرانه و ترقی خواه در فضای جامعه در جوش و خروش بوده است. روند پیشروی دگرگونی های سیاسی- اجتماعی ترقی خواهانه به گونه ای بوده که می توانست به یک نقطه عطف تاریخی مهم دیگر در سرنوشت جامعه بدل شود... اما کودتای ضد مردمی که با نقشه ی بریتانیا و حمایت مستقیم سازمان «سیا»ی آمریکا در ۲۸ مرداد سازمان دهی و اجرا می شود، مسیر و آینده ی جامعه را تغییر کیفی می دهد. دولت مصدق و تمام نیروهای ملی و دمکراتیک وابسته به آن سرنگون و رژیم کودتایی و پلیسی مستقر شده است. ساواک در حال شکل گیری است؛ نیروهای چپ و مترقی، آزادی طلب و ملی به شدت در حال سرکوب شدن اند؛ تنها نیروهای اسلامی و مذهبی اند که در جامعه تربیون و منبر آزاد دارند...

ایران است! سال ۱۳۵۴: مبارزات نیروهای چپ و انقلابی، افشاگری های مهمی از سرکوب رژیم شاه در سطح جهانی نمایان کرده است. بر اساس آمار عفو بین الملل، روزنامه ی لوموند و دیگر روزنامه های اروپایی و فدراسیون بین المللی حقوق بشر، از سال ۵۱ تا ۵۴، ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی و ۳۰۰ اعدام در ایران وجود داشته است. از سال ۵۳، ۹۵ درصد مطبوعات تعطیل شده و ایران به یک نظام تک حزبی تبدیل شده است.

ایران است! سال ۱۲۹۹: سرانجام تلاش ها در راستای عقب راندن استبداد، استعمار، چیرگی حاکمیت مردم و مدرنیزاسیون با نام «اغتشاش و بی نظمی» در هم کوبیده می شوند. دوران بیست ساله ی حکومت استبدادی رضاخان میرنچ با کودتایی به رهبری استعمارگران بریتانیایی برای تسلط کامل سیاسی و اقتصادی بر ایران، فرا می رسد. شاه تازه، می شود «پیشتاز» گشودن دروازه های تمدن به روی ایران و ایرانی و نقطه ی اقتدار در تشکیل «دولت یک پارچه منظم». همان که سردسته ی نیروهای قزاق برای درهم کوبیدن مبارزات مشروطه خواهانه، مردمی، انقلابی، ملی، ضد استعماری (امپریالیستی) بوده است! دستگاه یکه تازی، استبداد، سانسور، قتل و کشتارهای مخوف، فرمانروایی یک طبقه بر طبقه ی دیگر و ایجاد نظمی سراسری که به این فرمانروایی ستمگرانه شکل قانونی دهد و پایه های آن را محکم کند برای اولین بار به طور سازماندهی شده و منسجم با نام «دولت یکپارچه مقتدر» پهلوی ها بر قرار می شود. محروم ساختن سیستماتیک طبقات زحمتکش از ابزار و شیوه های مبارزه برای سرنگونی ستمگران نیز با نام «نظم» رسمیت یافته و قانون می شود.

ایران است! حقایق دوران پیشین انکار شده توده های مردم عقب مانده انگاشته می شوند. همان مردمی که از دوران مشروطه تا جنگ جهانی اول، فعالانه در جنبش های آزادی و عدالت خواهانه شرکت کرده، بدیل هایی ایجاد کرده بودند. همان مبارزاتی که به ویژه در آذربایجان و گیلان، می رفت تا مهر جنبش توده های را در شمال و سراسر ایران بر خود زند. انجمن های نیمه سری، شوراها و دیگر سازمان های زنان که در جریان انقلاب شکل گرفتند، شمس کسمائی، زینب پاشا، صدیقه دولت آبادی، محترم اسکندری، هما محمودی، صفیه یزدی... ندای وطن، زبان زنان، صوراسرافیل، کسروی، ملک زاده، ملک المتکلمین، میرزاده عشقی، ملک الشعرا بهار، ایرج میرزا، علی مسیو، ستارخان، باقرخان، حیدر عمواوغلی، میرزا کوچک خان... جنبش جنگل، اعتصابات کارگران نفت جنوب، شورش های عشایر و غیره و غیره که در همه ی آن ها افکار پیشرو و

ایران است! سال ۱۳۵۷: گسترش خیزش‌های ضد شاه و جنبش آزادی‌خواهانه در ایران به اوجش رسیده و رژیم را به پرتگاه نابودی کشانده است. چند صد نفر از جمله زنان و کودکان در آتش‌سوزی سینما رکس آبادان کشته شدند... تظاهرکنندگان در میدان ژاله‌ی تهران به دست سربازان به گلوله بسته شدند... بیش از سی‌هزار کارگر صنعت نفت دست به اعتصابی بزرگ زده‌اند... دانشجویان چندین دانشگاه علیه حکومت شاه تظاهرات کرده سرکوب و مجروح شده‌اند؛ در تظاهرات ضد رژیم در شهرهای یزد، کازرون، جهرم عده‌ای کشته و مجروح شده‌اند... اما! **دولت شاه با انتشار بیانیه‌ای تظاهرکنندگان را «خلالگر» خوانده و گفت مخالفان حکومت در مقابل جمعیت سی و پنج میلیون نفری وقت ایران «اقلیتی ناچیز» هستند!**

درشگفتی تکرار طنزآمیز تاریخیم! جملاتی که این‌بار از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی می‌شنویم! اما این تنها طنز تاریخ نیست! واقعیتی است که از منافع طبقه ستم‌گر در ضرورت به پیش راندن ستم و سلطه و در نطفه خفه کردن هر صدای مترقی و آزادی‌خواه برمی‌خیزد.

بار دیگر سازمان‌های انقلابی در حالی به وسیله‌ی شاه، سرکوب و قلع و قمع می‌شوند که بنیادگرایان مذهبی افراطی به سرکردگی خمینی از یک شبکه ده‌ها هزار نفری روحانیون، ایدئولوگ‌های اسلامی و مساجدشان برخوردارند! خمینی در حال تبلیغ شدن از رسانه‌های غربی و وابستگان، به عنوان رهبر اپوزیسیون و یک آلت‌ناتیو است! آمریکا و غرب برای جلوگیری از رشد نیروهای انقلابی به خمینی پناه برده‌اند. خمینی به کارتر می‌نویسد: «شما ارتش را خنثی کنید، دفاع از بختیار را وا بگذارید، در مقابل ما کمونیسم را مهار می‌کنیم و نفت را می‌فروشیم» رهبران وقت آمریکا، بریتانیا، آلمان و فرانسه در جزیره گوادالوپ تصمیم گرفتند وقتش رسیده شاه برود، خمینی بیاید، سر قضیه (مبارزات مردم) هم‌آید و «کمربند سبز» برای مقابله با نفوذ ایده‌های چپ، سوسیالیسم و کمونیسم و... هر چه سریع‌تر تشکیل شود! با سخنرانی‌های **عوام‌فریبانه** در دفاع از زحمت‌کشان، آزادی‌خواهان، انقلابیون و ضدیت با حامیان امپریالیستی‌اش، خمینی در میان استقبال میلیونی مردم از تبعید بازگشت و گفت که به **اتکای ملت**، دولت تشکیل می‌دهد! سر انقلابی دیگر نیز بریده می‌شود...

ایران است! رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی از نخستین روز دست یافتن به قدرت سیاسی، دشمنی بی‌امان خود را با آزادی و تفکرات رادیکال و انقلابی آشکار ساخته، سرکوب بی‌رحمانه‌ی زنان و جنبش آزادی‌خواهانه‌ی مردم تحت ستم را در صدر کارهای جنایت‌کارانه‌ی خود قرار داده است. برای اولین بار در طول تاریخ ایران، زنان به طور خاص مورد حمله و هجوم وحشیانه‌ی ارتجاعی قرار می‌گیرند که به هر قیمتی می‌خواهد ارزش‌های هزاران سال قبل را به آنان اجبار کند. در قدم اول حجاب دارد اجباری می‌شود. ده‌ها هزار زن به خیابان آمده و «ارتجاع و استبداد» را «در هر شکل» محکوم می‌کنند. حجاب اما با زور اسید و تیغ اجبار می‌شود. هزاران مبارز آزادی‌خواه انقلابی در حال دستگیر شدن و اعدام‌اند. خون از چنگال‌های جمهوری اسلامی روان است. سکوت مرگبار و وحشت کشتار و شکنجه همه جا را فرا گرفته است. در همین گیرودار جنگ با عراق در می‌گیرد؛ «نعمت از آسمان» بر سر رژیم تازه، فرود می‌آید!

ایران است! دوران پس از جنگ: جمهوری اسلامی نیاز به بازسازی «اجتماعی، اقتصادی، سیاسی» دارد. هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ در خفا قتل‌عام شدند. گروه‌های مافیایی طبقه‌ی حاکم در تمام جوانب در حال شکل‌گیری است. در میان ارتجاع، تضادهای منافع به وجود می‌آید، هم‌زمان که پرسش برای همه‌ی

آن‌ها یکی است: نظام جمهوری اسلامی با کدام شیوه بهتر حفظ می‌شود؟ **اصلاح‌طلبی** وارد عرصه شده و با بیش از بیست و پنج سال توهم پراکنی در میان مردم به ویژه طبقات میانه، **فضا و زمانی** سرنوشت‌ساز در شکل‌گیری چپاول، دروغ، سرکوب و فساد سیستماتیک رژیم ایجاد می‌شود...

ایران است! دی‌ماه ۹۶: جنبش‌های مردمی می‌روند که بار دیگر شکل بگیرند. مقاومت مردم در این ۴۰ سال به اشکال مختلف ادامه داشته است. زنان حتا برای یک روز مقاومت در برابر اجبار حجاب را کنار نگذاشته‌اند که هیچ، نقش اجتماعی‌شان را نیز پررنگ کرده‌اند. هشت سال از سرکوب خونین مردم در اعتراض به نتایج انتخابات گذشته است. این‌بار اما فرق دارد! مردم فریاد تمام شدن کار اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان را سر داده‌اند! گروه‌های گوناگون اجتماعی از طبقه‌ی فرودست و میانه حضور دارند. مبارزات زنان غیرقابل چشم‌پوشی است. برخی حجاب از سر برگرفته و بر چوب کرده‌اند! مخالفت با حجاب و «مقاومت» در برابر آن در طول ۴۰ سال، در بستر این مبارزات، شکل آشکار «مبارزه» را به خود می‌گیرد؛ هر چند هنوز نطفه‌ای است تازه شکل گرفته...

ایران است! آبان ۹۸: تضادهای اجتماعی، طبقاتی، جنسیتی، فرهنگی و... بی‌داد می‌کند! گرانی، تورم، بی‌کاری، فقر، ستم و چپاول... به انفجار خشم و نفرت گرسنگان و تحقیر شدگان و اعتراض خونین هزاران تن می‌انجامد. مبارزات، سیاسی، تعرضی، رادیکال‌تر، سکولارتر و طبقاتی‌تر است. بی‌چیزترین اقشار جامعه در سراسر کشور به پا خاسته‌اند. حس سرخوردگی و حقارت ناشی از فقر و محرومیت اقتصادی، سرکوب و اختناق شدید اجتماعی سیاسی، فشار شدید روحی روانی و **خشمی** انفجارآمیز را در انسان به وجود می‌آورد؛ نقطه‌ای در فکرت به وجود می‌آورد که می‌بینی دیگر به معنای واقعی چیزی برای از دست دادن نداری جز همان زنجیری که تو را در این وضعیت خفت‌بار غیرقابل تحمل قرار داده است. رو در روی **آشتی‌ناپذیر** مردم و رژیم کاملن آشکار است. جنگ بر سر مرگ و زندگی در گرفته و دو طرف دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند!

ایران است! آب از لب و لوجه‌ی نیروهای طبقاتی فرصت‌طلب آویزان شده‌است! دارند رضاشاه میرپنج را آمال و آرزوی «مردم» جا می‌زنند! رضا پهلوی در حال تبلیغ شدن از رسانه‌های غربی و وابستگان، به عنوان رهبر اپوزیسیون است!! آن‌ها با پشتیبانی آمریکا و غرب، برای جلوگیری از رشد نیروهای انقلابی به پسر شاه سابق پناه برده‌اند که به **اتکای ملت**، دولت تشکیل دهد! نقشه‌ها در حال چیده شدن‌اند تا به‌سرعت سر انقلابی دیگر نیز بریده شود...

باز هم درشگفتی تکرار طنزآمیز تاریخیم؟! این تنها طنز تاریخ نیست! واقعیتی است که همواره از تضاد بین منافع طبقاتی اربابان و رعیت‌ها، برده‌ها و برده‌داران، سرمایه‌دار و کارگر - زحمتکش بی‌چیز و... در ضرورت کسب قدرت سیاسی برخاسته و برمی‌خیزد!

تاریخ بیش از صدسال پیش هم‌چنان در حال تکرار است. تضادهایی که منجر به خیزش‌های انقلابی مردم و مبارزان آزادی‌خواه از زمان مشروطه شد هنوز به شکل‌های مختلف ادامه دارند و شدت بیشتری هم یافته‌اند! بیش از صد سال است زنان هنوز بر سر ابتدایی‌ترین حقوق‌شان مبارزه می‌کنند. استبداد، استثمار، سرکوب، کشتار و شکنجه‌ی آزادی‌خواهان، تحقیر زنان و مردم... سیستماتیک‌تر و وحشیانه‌تر شده‌است. بیش از صدسال است که با وجود جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌های مردم، انقلابی به سرانجام نرسیده است. در نیمه‌ی راه می‌دزدندش، به انحرافش می‌کشند، آن اقشار به‌خصوصی که منافع به‌خصوصی از فلج شدن و تا به آخر نرسیدن انقلاب دارند! یکی رفته، یکی آمده و یکی بار دیگر در بوق و کرنا می‌شود...

صف‌بندی چه کسانی در برابر چه کسانی؟ کدام منافع

طبقاتی؟

این بار باید چشم‌ها و گوش‌ها را باز کرد؛ ذره‌ای توهم و درنگ جایز نیست. باید انقلاب را به سرانجام رساند و تنها در آن سو جهت‌گیری کرد. نقطه‌ی عزیمت را باید تلاش برای ایجاد مناسبات و شرایطی قرار داد که یک انقلاب مدرن به معنای واقعی به آن‌ها نیاز دارد. انقلابی که تا همه‌ی خرافات، عقب‌ماندگی‌ها، روابط نابرابر سلطه و ستم گذشته را نرود و به جامعه‌ی کیفیتی نوین ندهد، متوقف نشود. تاریخ نشان داده است که طبقات استثمارگر، قدرت سیاسی، فرمان‌روایی طبقاتی، دموکراسی و... را برای حفظ پیش‌برد استثمارشان و منافع قشر ناچیزی انگل نیاز دارند؛ برعکس، ما آن‌ها را برای منافع قشر گسترده‌ای از مردم در از بین بردن هر نوع ستم و استثمار لازم خواهیم داشت.

بحث از منافع زنانه است که قرن‌هاست ملک مردان بوده و اسیر تفکرات گوناگون و سیستماتیک مرد/پدرسالاری‌اند؛ از خرافات و افکار ضد زن و قوانین و مجازات‌های نوشته و نانوشته‌ای که کتک خوردن، مورد توهین قرار گرفتن، مورد تجاوز قرار گرفتن، کشته شدن، ناموس بودن، ابزار جنسی و تولید مثل بودن، مورد شکنجه و تحقیر پورنوگرافی قرار گرفتن زنان را عادی و نهادینه کرده‌است؛ از منافع آن‌ها که هیچ سهمی از این جهان نبرده‌اند جز زنجیرهای بردگی، بیگاری و حقارت؛ از شکم‌های همیشه گرسنه، فقر و فلاکت، زجر و محرومیت دل‌خراش کودکان و زحمت‌کشانی که هرگز زندگی نکردند؛ از سرکوب، کشتار و تحقیر جوانانی که توان، ابتکار، موجودیت، ذوق و استعدادشان در خدمت به داشتن یک جامعه‌ی پیشرفته، آزاد از قید و بند استبداد و بردگی هرگز شکوفا نشد؛ از انسان‌هایی که هم‌چون زباله به حاشیه‌ها پرتاب‌شده و هیچ دورنمایی از رفع ابتدایی‌ترین نیازهایشان را نمی‌توانند تصور کنند؛ از منافع تمام کسانی که از آن‌ها انسان‌زدایی شده‌است.

بهترین راه آگاه کردن مردم و مبارزه علیه فرصت‌طلبانی که با استفاده از انقلاب، مردم را همواره فریفته و می‌فریبند، تحلیل تغییر طبقاتی در انقلاب است. هر انقلابی اگر یک انقلاب واقعی و تا به آخر باشد به یک تغییر و تحول طبقاتی منجر می‌شود. پیروزی «قطعی» انقلاب بر جمهوری اسلامی، ارتجاع و تمام آن نیروهای فرصت‌طلبی که به دنبال منافع طبقاتی خودشان‌اند، آن انقلاب واقعی، بی‌برو برگشت چنگ و صف‌بندی بین طبقات است. بین کسانی که می‌خواهند چگونگی کنترل جامعه، نیروی کار، انسان‌ها و هر توانی که دارند، تولید ثروت، این‌که به‌هم‌کس چقدر برسد، هرکس چه جایگاهی دارد... را در دست بگیرند. بین طبقات مردم مورد ستم و طبقات سرمایه‌دار بزرگ و وابستگان آن‌ها. بین کسانی که تولید می‌کنند و کسانی که کنترل و تصاحب می‌کنند. بین کسانی که مبارزه‌شان انقلابی و برای آزادی کامل تمام مردم از هر ستم و سلطه است و کسانی که مبارزه‌شان فرصت‌طلبانه، برای منافع قدرت، طبقه و زندگی خودشان، چنگ انداختن به موقعیت ممتاز، فرصت‌ها و شغل‌های پردرآمد است؛ کسانی که از آزادی و قدرت کامل مردم یا به‌شدت می‌ترسند یا آن را ناممکن می‌دانند.

اهمیت مبارزه‌ی طبقاتی و وجود آن، این‌که طبقات مختلف در تمام کشورهای جهان در طول تاریخ در حال مبارزه‌ی دایم بوده و هستند را هیچ فرد و یا نیرویی در جهان انکار نمی‌کند. این شکل و ماهیت مبارزه است که دارد به دست نیروهای منفعت‌طلب و فرصت‌طلب وابسته به طبقات سلطه‌گر کنونی پنهان می‌شود. به گونه‌ای که عرصه‌ی درک و پذیرش این پدیده (مبارزه‌ی طبقاتی و اهمیت آن) به هر شکل و سطحی که در میان کشورهای گوناگون

پیش رود هم از همان ابتدا و هم در نهایت به عرصه‌ی مناسبات کنونی مبتنی بر سود سرمایه محدود می‌شود.

در غرب هم احزابی مانند حزب کارگر، لیبرال‌دمکرات، محافظه‌کار، جمهوری‌خواه... هر کدام با نام منافع مختلف اقشار و طبقات مختلف در حال مبارزه‌اند. چون از وجود تضادها و منافع و دسته‌بندی‌های مبنی بر آن در میان اقشار گوناگون مردم آگاهند. آن‌ها مقولاتی چون «طبقه» کارگر، «طبقه» میانه، و «طبقه» بالا را انکار نمی‌کنند! از نقطه‌نظر این منافع، برخی از «رشد اقتصاد، حمایت از سرمایه‌گذاران، قوانین کاری به نفع آنان و...» حرف می‌زنند و برخی از «منافع کارگران، اقتصاد عادلانه، دموکراسی برای همه، و...» اما چه کارگر چه دمکرات چه محافظه‌کار، این دولت‌ها به هر شکل که باشند همه در چارچوب مناسبات مبتنی بر سوددهی سرمایه در سطح ملی آن کشور و جهانی دارند زد و خورد می‌کنند و اسمش را هم مبارزه‌ی طبقاتی می‌گذارند! این‌ها همه در نهایت دیکتاتوری طبقه‌ی سرمایه‌داران هستند که منافع سرمایه را در مرکز کارها گذاشته و جلو می‌برند. منافع سرمایه نیز بی‌برو برگشت مساوی است با مساله‌ی ستم و استثمار مردم، زنان، کارگران، زحمت‌کشان و... چه در آن کشورها چه در کل جهان و به طور ویژه مردم کشورهای عقب‌نگاه داشته شده.

آلترناتیو چیست و چگونه ساخته می‌شود؟

تاریخ مبارزات آزادی خواهانه‌ی مردم همواره به روشنی فریاد زده است که منافع اقشار ستم‌گر در تضاد آشتی‌ناپذیر با منافع مردم ستم‌دیده می‌باشد! جنگ و کشتار است بین این دو منفعت و تا یکی دیگری را از صحنه برنچیند از پای نمی‌ایستد! می‌خواهیم با استفاده از بیش از یک قرن تجربه‌ی مبارزه و شکنجه و کشتار ذلت‌بار مردم، سرانجام به پای یک انقلاب واقعی برویم؟ پس باید پیش از هر چیزی بدانیم برای چه مبارزه و انقلاب می‌کنیم! برای «درخواست» آزادی فکر و انتقاد و اعتراض و... خرده‌نانی، یا برای کسب قدرت، اداره و سازمان‌دهی مستقیم، فکر و عمل آگاهانه در جامعه به وسیله خودمان؟ نیروهای طبقاتی گوناگون دم از مبارزه برای آزادی سیاسی - اجتماعی، دموکراسی... و «آلترناتیو مردمی» می‌زنند. همه خواهان رفتن جمهوری اسلامی شده‌اند درحالی که محتوا و مفهوم آلترناتیو هم چنان مبهم است.

آلترناتیو واقعی اما آن «استراتژی، نقشه، عمل، تفکر و جهان‌بینی» است که می‌گوید برای از بین بردن هرگونه ستم و سلطه و تمایزات مبتنی بر آن، برای کسب قدرت و اداره مستقیم و آگاهانه‌ی جامعه به دست مردم، باید تا به آخر به پیش رفت و به پیش راند؛ باید مبارزات ایدئولوژیک بی‌امان برای هرچه بیشتر هم‌سو شدن در جهت شناخت حقایق جامعه و آن استراتژی‌های بخش به‌راه انداخت، باید تمام اقشار جامعه را هر چه آگاهانه‌تر در تمام پروسه‌های زندگی اجتماعی فراخواند؛ باید حقیقت‌جویی و مبارزه‌ی فکری در پیش‌برد پروسه‌ی حل تضادهای جامعه کرد و تنها همین معتبر است. آلترناتیو، فرد یا گروه که بالای مردم است و قرار است برای‌شان آزادی و دموکراسی بیاورد نیست!! **آلترناتیو، خط سیاسی ایدئولوژیک و منافع طبقاتی است، «برانداختن قطعی نظام سلطه و استثمار» و «قدرت به دست مردم» است.**

این آلترناتیو برای عملی شدن به نیروی مادی نیاز دارد. یکی از مهم‌ترین نواقص مبارزات و خیزش‌های اخیر این بوده که برخلاف نیروهای ارجاعی، ما مردم سازمان‌دهی و تشکل‌یابی منسجم و آگاه به منافع‌مان در راستای پیشبرد یک جنگ آشتی‌ناپذیر با دشمنان‌مان را نداشته‌ایم. این امکان همواره در طول تاریخ از ما گرفته شده‌است. چه

با دروغ‌ها، تبلیغات مسموم‌کننده‌ی ایدئولوژیک دولت‌های چپاول‌گر و رسانه‌های جهانی وابسته در ضدیت با تشکل‌یابی، حقیقت‌یابی و... چه با سرکوب و کشتار مستقیم انقلابیون و آزادی‌خواهان و افکارشان و چه با نبود نیروهای انقلابی پیش‌رو و آگاه در صحنه با درک، متد و رویکرد صحیح در بسیج آگاهانه‌ی مردم...

اهمیت «رهبری قاطع» پیشروان آگاه طبقه‌ی مردم زحمت‌کش، «حکومت مطلق مردم»، برانداختن تمام نهادهایی که با حکومت مطلق مردم منافات دارد و «توهم نداشتن» به چیزی کمتر از آن!

سران و سلاطین طبقاتی که آن بالا نشسته‌اند و جامعه، منابع مادی و انسانی آن را یا خود در کنترل دارند یا از این سلطه سود می‌برند، همه به دنبال حکومت کردن بر مردم‌اند. آن‌ها تنها به دنبال مقام و زندگی ویژه و منافع ویژه خودشان بوده و از پروسه‌ی کارهای واقعی، تضادها و رنج مردم جدا هستند. این منافع باید آشکار شود و این نوع حکومت باید از بین برود.

نخستین گام انقلاب این است که پایه‌های اصلی انقلاب، یعنی همان طبقه مردم زحمت‌کش، آزادی‌خواه، مورد ستم و استثمار و منافع مبتنی بر رهایی تمام اقشار و طبقات کارگران، زحمت‌کشان، زنان، ملیت‌ها... در فرمان‌روایی باشد. شرایط به شدت بحرانی سیاسی و اقتصادی داخلی و جهانی، شدت استثمار و ستم‌طوری است که حتا برای دست‌یابی حقیقی به ابتدایی‌ترین و فوری‌ترین نیازهای مردم نیز تمام قدرت باید در دست مردم باشد و تمام ارگان‌های دولتی باید به‌طور کامل وابسته به مردم باشند. به‌دست آوردن دموکراسی و مفهوم آن نیز این بار بر مبنای این منافع و ریشه‌کن کردن این تضادها از پروسه‌ای است که در آن نهادهای واقعی مردمی بتوانند مشارکت اجتماعی، هم‌فکری و هم‌کاری داشته باشند. درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی که اکنون هست. این که عوام‌فریبانه و بی‌شرمانه دارند «مردم»، «دولت مدرن» و «دموکراسی» را جار می‌زنند بدون آن که از ماهیت طبقاتی آن حرف بزنند: «مردم باید تصمیم بگیرند، مردم باید انتخاب کنند، این است دموکراسی!» منظورشان اما این است که بار دیگر نیروی دیگری از طبقه‌ی سرمایه‌دار بیاید و «برای مردم» قدرت در دست بگیرد، مردم هم در دموکراسی و آزادی، با تصمیم و اراده بروند و انتخاب‌شان کنند!

اما تنها، فرمان‌روایی طبقه‌ی «متشکل و آگاه» مردم زحمت‌کش - مورد ستم»، یک دولت مدرن است. تشکل‌یابی و سازماندهی شدنی مدرن است که رویکردش این باشد تا در یک پروسه آگاه‌گرانه، زنده و پویای چالش ایده‌ها بر مبنای رفع نیازها و تضادهای جامعه، دگرگون کردن جامعه در تمام ابعاد را به مرفقی‌ترین و رهایی‌بخش‌ترین شکل ممکن پیش برد.

یک تشکیلات انقلابی «قاطع» و «آگاه»، با مردمی با آگاهی و کیفیت معین، برای شکل بخشیدن به یک مبارزه‌ی سازمان‌یافته و متشکل ضرورت ابتدایی است. پیشروانی آگاه و کیفیت معین به این معنا که:

- انقلاب و منافع گسترده‌ترین اقشار مردم را در مقابل ارتجاع، تا به آخر پیش برده و به «پیروزی قطعی» برسانند.
- نیروهای پیش‌برنده‌ی انقلاب را می‌شناسند و به آن‌ها اتکا دارند. آگاهند که تا زمانی که مناسبات ستم و سلطه و استبداد و چپاول از عرصه‌ی تولید و اقتصاد برکنده نشوند، زمینه‌ی مادی برای وجود و گسترش انواع و اقسام ستم و سلطه در تمام جوانب زندگی انسان‌ها وجود خواهد داشت.
- می‌دانند که از راستای منافع طبقه مردم

زحمت‌کش و بی‌چیزانی که موجودیت‌شان به معنای واقعی به سیستم اقتصادی و چگونگی تولید گره‌خورده است، ضرورت از بین بردن دیگر روابط مستبدانه، ستم‌گرانه، مالکانه و... در تمام ابعاد برمی‌خیزد. و تنها طبقه‌ای که اگر به موقعیت خود و دلایل آن آگاه شود تا به آخر می‌تواند انقلابی بماند همین است.

به استراتژی مبارزه، پروسه‌ی تضادمند و طولانی آن، تضادها و موانع پیش‌روی آن آگاهند، اشکال مبارزه را، پیچیدگی‌اش را، ماهیت آن‌چه با آن دارند مبارزه می‌کنند را می‌شناسند. می‌دانند دستگاه‌های سرکوب‌گر چه خصوصیات و پیچیدگی‌هایی در نوع کارکرد و سرکوبشان دارند و چطور عمل می‌کنند، چطور باید از درون در برابر این پیچیدگی‌ها و افت و خیز مبارزه، سازماندهی کرد. کدامین لایه‌ها و اقشار جامعه را باید درگیر و کدامین را بیشتر درگیر کرد.

○ به طور همه‌جانبه در لایه‌های مختلف مردمی که زیر سرکوب و ستم هستند کار و سازماندهی می‌کنند. مبارزه‌ی ایدئولوژیک خستگی‌ناپذیر می‌کنند، متحول می‌شوند و متحول می‌کنند. ضرورت استراتژیک از بین بردن تمام ستم‌ها و دست و پنجه نرم کردن با پیچیدگی‌های آن‌ها را در جهت زیر و رو کردن عرصه تولید، اقتصاد و فرهنگ جامعه درک کرده‌اند.

مبارزات دیگر اقشار مورد ستم با خواسته‌های مشخص خود، بدون شک همان موجودیت مادی دادن به بخشی از آن آلترناتیوی که قرار است بر روی پروسه‌ی پیشروی آگاهانه به سوی «برانداختن قطعی نظام سلطه و استثمار» «قدرت به دست مردم» تمرکز و کار کند. به‌طور مثال مبارزات زنان را ببینیم. مبارزه‌شان با حجاب اجباری روبروایی مستقیم و تعرضی به یکی از پایه‌های سیاسی-ایدئولوژیک این رژیم است. مبارزه‌ای با پتانسیل فراهم کردن زمینه برای به چالش گرفته‌شدن بسیاری از نرم‌ها، تفکرات و مناسبات عقب‌مانده که بر گرد بدن زن، هویت و نقش‌ش در کلیت جامعه شکل گرفته و به سرکوب سیستماتیک و در زنجیر بودن آشکار نیمی از انسان‌های درون جامعه مشروعیت می‌دهد. ستم مردسالاری، سلطه بر بدن و موجودیت زن، یک رابطه‌ی اجتماعی ستم‌گرانه است که نیروهای پیش‌برنده‌ی خودش را دارد، در تمام اقشار و طبقات وجود دارد، مناسبات کلی مبتنی بر سلطه‌ی مالکانه-ستم‌گرانه را به‌طور مدام تقویت می‌کند و در ابعاد مختلف با کارکرد کلیت نظام اقتصادی - اجتماعی رابطه دارد. حجاب، پورنوگرافی، تجارت سکس، کنترل بارداری و تولید مثل، تولید نیروی کار، مراقبت از خانواده، کار خانگی و... هم در اقتصاد نقش دارند و هم در روابط اجتماعی، فرهنگی... و ایدئولوژیک. پیشبرد آگاهانه‌ی مبارزات زنان به‌سوی از بین بردن سلطه‌ی مردانه، سلطه‌ی مالکانه و افکار منطبق با آن‌ها به‌طور خاص نقشی استراتژیک در پیش‌برد روند تکامل انقلاب و پیروزی «واقعی و قطعی» دارد.

هر چیزی غیر از این‌ها یعنی توهم داشتن. هر نوع جهت‌گیری و سازمان‌دهی دیگر یعنی بار دیگر خیانت به تمام مردمی که قرن‌هاست برای رسیدن به ابتدایی‌ترین نیازهایشان مبارزه کرده‌اند. این بار تمام مردم باید و قرار است که با دانش و علم لازم از جوانب گوناگون پی‌ریزی این نظام نوین و تضادهای آن، خود، آن را پیش برند، مقاومت و مبارزه‌ی طبقات ارتجاعی و فرصت‌طلب، ایدئولوژی و منافع‌شان که در ضدیت با منافع اقشار بسیار گسترده‌ای از مردم قرار داشته، همه را در هم شکنند. ■

امپریالیزم آمریکا

هیچ زنی را در جهان آزاد و رها نخواهد کرد!

لاله آزاد

محافظه‌کاران توسط هر دو مجلس؛ ولسی جرگه و مشرانو جرگه، تصویب شد. احکام جزایی این قانون برخلاف قانون منع خشونت علیه زن در قانون جدید جزا گنجانده شده است.

در این قانون موارد زیادی از حقوق زنان که در «قانون منع خشونت علیه زنان» مطرح شده بود، حذف گردیده است.

وقتی در قانون اساسی کشور طفل خورد سال از آغوش مادر جدا گردیده، از درس و تحصیل محروم شده و به زور وادار به ازدواج شود پس جایی برای دفاع از حقوق زن باقی نمی ماند. تجاوز و آزار جنسی به انواع و اشکال مختلف پیامد این اعمال ناجایز انسانی است که جامعه ی مردسالار را وادار به اعمال آنها نسبت به زن می نماید.

خشونت و تحمیل جایگاه نابرابر با زندگی زنان در افغانستان عجیب می شود. همین است که آمار خشونت علیه زنان هم‌چنان تکان دهنده باقی مانده است و زنان از نابرابری در سطوح مختلف اجتماعی رنج می‌برند.

عام‌ترین خشونت در برابر زنان افغانستان عبارتند از: تجاوز جنسی، مجبورنمودن به تن فروشی، آتش زدن و یا استعمال مواد کیمایی، خودسوزی و خودکشی، جراحت و معلولیت، لت و کوب، خرید و فروش زن بمنظور یا بهانه ازدواج، بد دادن، بدل دادن، نکاح اجباری، ممانعت از حق ازدواج بعد از طلاق، نکاح قبل از سن قانونی، دشنام‌گویی تحقیر و تخویف، آزار و اذیت، تبادل با حیوانات زمین یا پول، انزوای اجباری، مجبور نمودن به اعتیاد و غیره. در سال ۱۳۹۸ به بیش از دوهزار و ۵۰۰ دوسیه خشونت علیه زنان در افغانستان رسیدگی شده که ۱۴۹ مورد آن تجاوز جنسی بوده است

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان افزوده که در هفت ماه سال ۱۳۹۸ خورشیدی دو هزار و ۷۶۲ مورد خشونت با زنان در این کمیسیون ثبت شده که نسبت به سال گذشته بیشتر از ۸ درصد افزایش را نشان می‌دهد. این در حالی است که اکثر زنان مورد خشونت واقع شده به هیچ مرکزی اطلاع نمی دهند.

هرزمان که خبر قتل و خشونت نسبت به زنان فراگیر و رسانه‌ای می شود. سروصداهایی از طرف دولت به گوش می رسد که هیئت تعیین شده و بزودی موضوع مورد بررسی قرار گرفته و مجرم به‌جزا می رسد؛ ولی مبارزه با این‌گونه جرایم بیشتر در سطح سمبولیک باقی می‌ماند. همان‌طور که هیچ گزارشی از دستگیری و یا تعقیب مجرمین خشونت علیه زنان در دسترس نیست. نظام موجود، خشونت علیه زنان را امری طبیعی تلقی می‌کند و آن را به فهرست نگرانی‌های خود نه تنها اضافه نمی‌کند، بلکه با قانون، سنت‌های ضد زن، آن را عمیقاً در جامعه وسعت می بخشد.

امپریالیزم آمریکا و شرکا وقتی در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله نموده و آن را به اشغال در آوردند یکی از اهداف خود را آزادی زنان از قیود سخت و زن ستیزانه‌ی طالبان به جهانیان ارائه و به مردم افغانستان وعده دادند.

اما عمل خلاف وعده و وعیده‌های آنها را طی ۱۸ سال گذشته به اثبات رسانید، چیزی که خلاف آن را از متجاوز و مزدور، توقع نباید داشت.

با آمدن نیروهای اشغالگر سازمان‌های رنگارنگ مدافع حقوق بشر و حقوق زنان هم وارد این سرزمین شد و هرچه قوا بیشتر می گردید عمل و خدمه ی آنها بیشتر و هله هله گفتن دموکراسی و آزادی مدنی و حقوقی زنان بیشتر و گسترده‌تر می شد. اما در عمل خشونت و آزار جنسی و روحی زنان بیشتر و گسترده‌تر می‌گردید.

چندی نگذشت که برای رنگ و لاب دادن به شعارها «قانون منع خشونت علیه زنان» را اعلان و زنان را به عملی شدن آن خوشبین ساختند.

قانونی که در صدر اهداف اش «تأمین حقوق شرعی و قانونی و حفظ کرامت انسانی زن» درج گردیده بود و اجرای آن برای «حفظ سلامت خانواده و مبارزه علیه رسوم، عرف و عادات مغایر احکام دین مقدس اسلام مسبب خشونت علیه زن» تعیین شده بود. این قانون نمی‌توانست خلاف قانون اسلامی حاکم بر کشور عمل نماید. قانونی که بعد از استقرار دولت اسلامی توسط امپریالیست‌ها اعلام و اجرایی شده بود.

قانون منع خشونت علیه زنان در ۲۹ سرطان سال ۱۳۸۸ بر اساس فرمان تقنینی حامد کرزی، رییس‌جمهور پیشین در چهار فصل و ۴۴ ماده، توشیح شد و در ۱۰ اسد سال ۱۳۸۸ در جریده‌ی رسمی وزارت عدلیه به نشر رسید. این قانون هم توسط پارلمان رژیم دست‌نشانده تایید نگردیده و خلاف احکام الهی شناخته شد.

در ماه ثور سال ۱۳۹۲، این قانون بار دیگر برای حل موارد اختلافی و تصویب در نشست عمومی پارلمان به بحث گذاشته شد اما به دلیل اختلاف نظرها، به تصویب نرسید.

ان‌جی‌اوها و سازمان‌های مدافع حقوق زن که سالها معاش‌های چندصد دالری گرفته بودند دست از تلاش نکشیده و قانون دیگری را به پارلمان ارائه کردند.

«قانون منع آزار و اذیت زنان و کودکان» این قانون در ۱۹ ماه‌عقرب سال ۱۳۹۵ از سوی ولسی جرگه یا پارلمان تصویب و در ۹ جدی سال ۱۳۹۶ در سه فصل و ۲۹ ماده در جریده‌ی رسمی وزارت عدلیه منتشر شد. این قانون به‌گونه‌ی جالبی و بدون مخالفت جدی



زمانی که جمع کشوری از مردم افغانستان در اثر تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و شرکاء کشته و میلیون نفر خانه و کاشانه خود را از دست دادند و آواره کشورهای دیگر شدند، ژست سردمداران آمریکا این بود که زنان را از شر طالبان رها خواهیم کرد! بعد از اشغال نظامی افغانستان، آمریکا دولت دست نشانده جمهوری اسلامی را بر سر کار آورد که از زاویه ماهیت پدر سالارانه و ضد زن تفاوتی با طالبان نداشت. به غیر از چند تغییر ظاهری در قانون، اما زنان توسط یک نظام اسلامی در روابط و مناسبات پدرسالارانه و سنتی زندانی شدند. با تمام شایعه و دروغ پردازی‌های خبرگزاری‌های غرب و ادعاهای آمریکا موقعیت زنان نه تنها بهتر نشده است بلکه میزان خشونت بر زنان افزایش یافته است. دو سوم دخترهایی که باید در صنف درس باشند، به کار در خانه و انجام وظایف سنگین می‌پردازند و یا مجبور می‌شوند تن به ازدواج در سنین کودکی بدهند. نزدیک به ۸۰ درصد از ازدواج‌ها برای زنان اجباری است. در افغانستان مرگ و میر در اثر ولادت بالاترین آمار جهانی را دارد. بیش از ۹۰ درصد زنان در افغانستان مورد آزار و اذیت جنسی، لت و کوب و... قرار می‌گیرند. همین موقعیت زنان در افغانستان نشان می‌دهد که امپریالیسم آمریکا



از ترس حملات طالبان و ناتو در غار زندگی می‌کنند

در استحکام روابط ستمگرانه‌ای که زنان را در انقیاد نگاه داشته، نقش اصلی داشته و دارد و غرض از اشغال نظامی افغانستان فقط و فقط برای منافع خودش و سلطه بر جهان انجام گرفت.

در ماه‌های اخیر آمریکا سخت به دنبال صلح و ادغام کردن طالبان در قدرت است. بدون شک یکی از مسائلی که در مذاکرات صلح معامله می‌شود، موضوع زنان است. آمریکا یک بار با ادعای «رهایی» زنان افغانستان را اشغال کرد و این بار هم اگر چه اعلام علنی نکرده‌اند اما قدر مسلم این است که معامله کردن زنان در میز مذاکره یکی از مسائل مهم این داد و ستد ارتجاعی است.

آن چه را که نباید فراموش کنیم این است که امپریالیست‌ها خصوصا آمریکا عاملین اصلی ستم بر زن نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر جهان هستند و اینان حتی یک زن را نمی‌خواهند و نمی‌توانند آزاد و رها کنند. ■





طرح از مانا نیستانی



صحرا بهار

مسری است. زیرا که با مردها یکی پس از دیگری و دیگری و دیگری می‌خوابد و کثافت آن‌ها را بر تن خود می‌گیرد. به همین دلیل بسیاری او را شایسته‌ی تنبیه می‌دانند. جامعه به او به‌عنوان منبع عفونت می‌نگرد و همه جا منفور و مطرود است.

تن‌فروشی نتیجه‌ی سلطه‌ی مردانه است. نه طبیعت زنانه. این یک واقعیت سیاسیست که وجود دارد. چون یک گروه از مردم بر گروهی دیگر اعمال قدرت می‌کند. ما باید به‌نقش مردان در فقیر نگاه داشتن زنان، بی‌خانمان گذاشتن آنان، در تداوم به تجاوز به زنان و دختر بچه‌ها که در واقع زنانی‌اند که در تن‌فروشی مورد استفاده قرار می‌گیرند، با قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود، سعی در نامرئی کردن خسارات ناشی از این کار به زنان نموده و در جامعه موجب سکوت زنان ضربه خورده می‌شوند، بیشتر توجه کرده و با دقت بیشتری این نقش مخرب مردان را دیده و در باره‌ی آن مطالعه کنیم.

ریشه فقر و فلاکت و بی‌خانمانی زنان و... ریشه در مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی سرمایه‌داری به طور کل دارد. در این جوامع به مردان امتیاز داده می‌شود که فکر کنند صاحب همه‌ی زنان هستند. حال اگر زنی و یا زنانی به خاطر فقر و فلاکت و بی‌خانمانی و... مجبور به تن‌فروشی می‌شوند، از نظر مردانی که این جامعه تربیت کرده‌است، این زنان سوراخی هستند که مردان مثل یک مستراح با آن‌ها برخورد کرده و خود را خالی می‌کنند. تا زمانی که این مناسبات کهنه، این فرهنگ مردسالارانه در جامعه موجود است، تا زمانی که یک قشر کوچک انگلی صاحب همه چیز هستند و میلیون‌ها توده‌ی مردم در فقر و فلاکت هستند، تا زمانی که نیمی از مردم جامعه برده‌ی نیم دیگر است، تا زمانی که زنان مجبور شوند تن‌شان را بفروشند، عدالت، آزادی، برابری و رهایی انسان‌ها، دروغی بیش نیستند. □

اسلامی، زنان تن‌فروش را وادار به سکوت کرده و مقصر اصلی «فساد جنسی» جامعه معرفی کرده‌است. جامعه‌ای که همواره اشکال ستم بر زنان را باز تولید می‌کند. جامعه‌ای که خون از چنگال‌های گندیده‌ی نابرابری جنسیتی آن می‌چکد. جامعه‌ای که ستم بر زن از سنگ بناهای تاریخی آن است. جامعه‌ای که در آن گول پدر/مردسالاری کمر به قتل حقانیت زن بسته. جامعه‌ای که در آن مهر نابرابری و بردگی بر بدن زن حک شده‌است. قصه‌ی رنج و درد ثریا قصه‌ی زنان تن‌فروشیست که به فردا عقیده‌ای ندارند، زیرا که فردایی ندارند.

برای این که واژه‌ی «تن‌فروشی» را بهتر بشناسیم از شما می‌خواهم عمیقاً درباره‌ی استفاده شدن بدن، لب، واژن و معقد یک زن تن‌فروش فکر کنید. آیا از به کارگیری بدن‌تان توسط یک مرد غریبه که هیچ حسی به او ندارید لذت می‌برید؟ آیا به‌نظر شما این عمل شهوانیست؟ چه احساسی دارید وقتی این اتفاق بارها و بارها و بارها برایتان بیفتد؟ صرفاً به‌خاطر کمی رفع گرسنگی خود و احتمالاً کودک یا کودکانی که تحت سرپرستی شما هستند. حتی اگر از کتک خوردن، با زور پرتاب شدن، توهین و تحقیر و... بگذریم.

فقر و گرسنگی سخت است. آزاردهنده است. احساس بیچارگی و ناتوانی در به‌دست آوردن حداقل مایحتاج زندگی خود، یک یا چند فرزند گرسنه، سخت است. تن‌فروشی که قربانی سوءاستفاده جنسی در کودکی شده‌است و یا به‌خاطر تجاوز محارم خود، از ترس آبرو و طرد شدن بی‌خانمان شده، همواره بی‌خانمان باقی خواهد ماند. او نه نامی دارد و نه نشانی. کسی او را به‌خاطر نمی‌سپارد. جایگاهش در تحتانی‌ترین طبقه‌ی فرودست یک جامعه است. او حقارت خاصی را تجربه می‌کند. او به‌طور عام کثیف در نظر گرفته می‌شود. دهانش، واژنش و معقدش همواره زخم و در حال خون‌ریزیست. «کثیفی» او

ثریا، زنی که از فقر به گورهای بهشت زهرا پناه برد، به خبرنگاری که با او مصاحبه می‌کند، می‌گوید: مجبور شدم برای لقمه نانی تنم را به سه مرد در یک گورخالی بفروشم. او می‌پرسد آیا شده که دو روز دل ضعفه داشته باشی و خودت را فقط با آب سیر کنی، هیچ وقت فکر نمی‌کردم برای یک ساندویچ فلافل شب تاریک داخل قبرها تن به‌خواستگی شوم سه مرد بدهم. از کودکی از قبر می‌ترسیدم. اما حالا دیگر همه‌ی جاهایی که در سرما و باران می‌تواند جان‌پناه من باشد برایم فرقی با قبر ندارد. از آن شب به بعد کابوس می‌بینم و گریه می‌کنم، ولی اگر باز هم در آن شرایط وحشتناک گرفتار شوم، بدون تردید داخل قبر خواهم رفت و خودم را در اختیار مردانی قرار خواهم داد که از بدبختی من برای امیال خود سوءاستفاده می‌کنند.

وقتی از او سوال شد که چرا به حرم خمینی که نزدیک قبرستان است نمی‌وری، با تردید و تاملی ناشی از ترس پاسخ می‌دهد که «آن جا آخر دنیاست». مکث می‌کند و ادامه می‌دهد «آن‌جا بیشتر از سه ساعت آن‌هم در روز اجازه نداریم در حرم بمانیم. شانس بیاوریم و زرنگ باشیم در هوای سرد خود را پنهان کنیم و به راهروهای کنار توالت‌ها پناه ببریم. یک شب که آن‌جا بودم از سرما تا صبح خوابم نبود و وقتی صبح شد دیدم جوان ۳۲-۳۳ ساله‌ای از سرما یخ‌زده و مرده. تصمیم گرفتم دیگر آن‌جا نروم».

قصه‌ی درد و رنج ثریا قصه‌ی بسیاری از زنان تن‌فروشی است که همواره مورد ظلم و ستم جنسی واقع می‌شوند. چهل سال است که رژیم جمهوری اسلامی به‌جای آن‌که فکری به‌حال فقر، محرومیت، بی‌آیندگی و ستم جنسی وارد بر این زنان نماید با شلاق دین و خرافه، با حجاب جباری و قوانین خشونت‌آمیز مبتنی بر شریعت

چند همسری با یک مرد سرکوبی جنسی دادن چند زن به یک مرد

ندا روشن

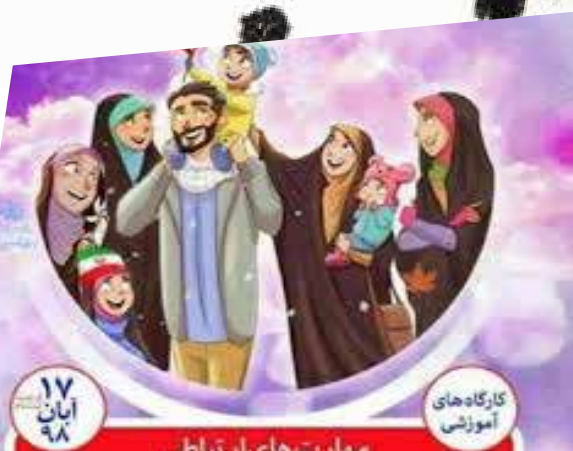
عمیق در جامعه سازماندهی شده است. خشونت علیه زنان قانونی است و قانون دست مردان را باز می‌گذارد که به هر شکل که می‌خواهند به زنان خشونت کنند.

خشونت چنان در جامعه طبیعی جلوه داده شده است که گویا زنان برای این زاده شده‌اند که مورد آزار و اذیت، ضرب و شتم، تجاوز و... قرار گیرند و دم نزنند. سه پشتوانه‌ی این خشونت، قانون، فرهنگ و ایدئولوژی مذهبی حلقه به هم پیوسته‌ای هستند که توسط نیروهای سرکوبگر رژیم بر زنان برای به انقیاد در آوردن کامل آنان به کار گرفته شده است.

در آبان‌ماه ۱۳۹۸ همان زمانی که مردم در خیابان با نیروهای سرکوبگر و علیه رژیم مبارزه می‌کردند، در تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ای تحت عنوان «بدون توقف» پخش شد. در این برنامه غلامرضا قاسمیان به تبلیغ و ترویج چندهمسری پرداخت. دلایل وی در مورد چندهمسری این بود که بسیاری از زنان مجرد هستند و احتیاج به سر پناه و امنیت دارند و مردان هم به خاطر این که به فساد کشیده نشوند بهتر است با چند همسر مشکلاتشان را حل کنند. دیگر سردمداران رژیم هم چون علی مطهری نماینده‌ی مجلس نیز از چندهمسری دفاع نمود.

پس از این برنامه، تبلیغاتی در شبکه‌های مجازی با عکس مردی که چهار زن چادری شاد در کنار یک مرد و به همراه سه کودک با پرچم ایران، به راه انداختند. در ادامه نیز «کارگاه الزامات تشکیل خانواده‌ی چندهمسری» را سازماندهی کردند که به طور «رایگان» به زنان آموزش دهند و از «مواهب» رضایت دادن به همسر خود برای ازدواج مجدد، دلایل «آسمانی» و تکیه بر قوانین اسلامی، سخن‌پروری کردند.

زنان در ایران در دوران‌های مختلف تاریخی همواره تحت ستم جنسیتی قرار گرفته‌اند، اما در شرایط کنونی زنان چهل سال است که زیر سایه‌ی حکومت مذهبی هستند که این (ستم بر زن) ویژگی‌های خاصی به خود گرفته است. رژیم جمهوری اسلامی سیستمی سرمایه‌داری است که ستم بر زن بخش جداناپذیر آن است. در عین حال این رژیم سرمایه‌داری، رژیمی دینی است که ابعاد خشونت و تبلیغ و ترویج سنت‌های ارتجاعی علیه زنان و فرهنگ مردسالارانه‌ی اسلامی را نیز در خود متمرکز کرده است. در نتیجه خشونت بر زنان بسیار گسترده و



تکثیر «امت اسلام شیعی» به کار برند.

این رژیم از همان روزهای اولی که به قدرت رسید با اجباری کردن حجاب اعلام کرد که قصد دارد با خشونت آشکار در تمام عرصه‌های زندگی زنان، آنان را هم چون انسان‌های مرده و مطیع بار آورد که وظیفه‌شان برآورده کردن رضایت مردان از هر لحاظ باشد. زن «خوب» زنی است که مردان از آنان و سرویس‌دهی آنان در همه عرصه‌های زندگی راضی باشند. رژیم جمهوری اسلامی برای نهادینه کردن این نقش برای زنان تمام ابزارهای سرکوب خود را به کار بست. اما زنان خصوصاً جوانان نیز در برابر تنفر و جنگی نابرابر از همان روزهای اول قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، که آغاز پرشکوه آن در ۸ مارس ۱۳۵۷ علیه حجاب اجباری بود تا کنون با مبارزات خود نشان دادند که زیر بار نقش و جایگاه کالای جنسی بودن نخواهند رفت.

این رژیم تئوکراتیک را باید با پیشبرد مبارزات زنان و همه اقشار و طبقات از ریشه و بن برکند و دنیایی را ساخت که زنان در آن نه یک کالای جنسی بلکه انسان‌هایی فارغ از ستم جنسیتی باشند. ■

خانواده محیطی است که تبعیض علیه زنان در آن نهادینه شده است. از نظر این رژیم دینی تنها کار زنان این است که از زاویه‌ی جنسی و پیشبرد امورخانه آسایش همسرش را فراهم سازد. خامنه‌ای در این خصوص گفته است: «ارزش واقعی زن به آن است که محیط خانواده را برای همسر و فرزندان خود به بهشت و محیطی متعالی و امن و معارف الهی تبدیل کند».

حال علاوه بر تمامی قوانینی که حتا در ریختخواب زنان نیز دخالت دارد، در شرایط کنونی تلاش دارند با طرح چندهمسری و تبلیغ بر سر آن، خشونت بر زنان را به شکل وقیح‌تری پیش گذارند. از نظر قانون، فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی، زن کالای جنسی است و وظیفه اصلی‌اش سرویس‌دهی به مردان است. حال در طرح مساله چندهمسری قرار است این وظیفه را چند زن در زیر یک سقف برای یک مرد انجام دهند. چند زن در زیر یک سقف قرار است سرویس‌دهی جنسی را آن طوری پیش برند که بتوانند هرچه بیشتر ماشین تولید مثل خود را برای زاییدن و

یک روز در دادگاه

پریسا منصوری

نره‌گولش خودش رو انداخت روم و دستام رو گرفت و انقدر فکم رو فشار داد تا دهنم باز شد و چندتا سیر انداخت تو دهنم. بعد دهنم رو به زور بست و دماغم رو گرفت تا مجبور شدم قورتشون دادم. بعد خوشحال بلند شد که دیدی تونستی بخوری. هر وقت دعوا من می‌شد نصف شب یک جوری اذیت می‌کرد. من ساده اول باورم می‌شد که این خوابه. نگو می‌خواد بترسونتم و به قول خودش ادب کنه.»

زن به من نگاه کرد و ادامه داد: «خانم! پا می‌شد دستاش رو مینداخت لای موهام، سرم رو می‌کشید و با چشمای بسته هوار می‌زد و پرت و پلا می‌گفت. بعد که حسابی من درد می‌کشیدم و می‌ترسیدم و گریه می‌کردم، چشماش رو باز می‌کرد که من کی‌ام این‌جا کجاست؟»

ناخودآگاه به مرد نگاه کردم ولی سریعاً رو برگرداندم. مرد چشم هایش را گشاد کرده بود و با حرص آمد طرف زن که چند نفری گرفتارش. داد زد: «خفه شو. خفه شو زنیکه!»

زن که نشانه‌های ترس و شجاعت را با هم داشت. تکانی خورد اما باز ادامه داد: «خفه نمی‌شم. نمی‌تونم خفهام کنی»

این بار رو کرد به زن دیگری که آن طرفش نشسته بود و گفت: «بچه‌ی دو ساله‌رو می‌برد تو بالکن از دست آویزون نگه می‌داشت که حرف مفت بزنی می‌نذارمش. بعد هم که بزرگتر شد تهدید کرد، بچه‌رو ازت می‌گیرم. قانوناً بچه مال منه. حالا هم همش رو مخ بچه کار می‌کنه مامانت دوست نداره که می‌خواد طلاق بگیره.»

مرد با حرص خندید و گفت: «طلاق طلاق می‌کنه انگار خون‌هی باباها کاشته بودن براش. خوبه قهر می‌کردید سر دو روز لگد به ماتحت راهنمایی می‌شدید به طرف خون‌هی شوهر»

زن داد زد: «حالا دیگه بابام نیست، طلاقم رو می‌گیرم.» الهام از اتاق بیرون آمد. بلند شدم رفتم جلو. پرسیدم: «چی شد.» جواب داد: «بریم، میگم.»

پله‌ها را آمدیم پایین، صدای زن و مرد همچنان می‌آمد. دم در موبایل‌ها را گرفتیم و از در بیرون آمدیم. الهام نفسی کشید. شالش را عقب می‌داد. گفت: «خانوم‌رو که رد شد دیدی؟» پرسیدم: «کدوم؟»

گفت: «از کنارمون رد شد. الان وایساده برای ماشین، پسرش هم پیشش.»

برگشتم دیدم. گفتم: «خب، چی شده؟»

گفت: «اون مرده هم که اون طرف‌تر وایساده، شوهرشه. سری قبل بالا که بودم باهام حرف زد. براتون تعریفش رو کردم. گفتم می‌گفت از شوهرم متنفرم. ولی قاضی گفته دلیل محکمه پسند نداری و باید تمکین کنی»

گفتم: «آها، آره گفتی.»

راه افتادیم طرف ایستگاه اتوبوس.

الهام دوباره برگشت و زن را از دور نگاه کرد و گفت: «می‌دونی، غمگین بود، ولی نه فقط غمگین. خشمگین بود. می‌گفت چی برای از دست دادن دارم؟ زندگی‌مه که دست به‌دست هم دادن برای گرفتارش. ولی تا جایی که بتونم نمی‌ذارم.»

نگاهم کرد و ابروهایش را بالا برد و گفت: «چه کنم؟ دست خودم نیست»

گفتم: «خب؟ این که بد نیست.»

باز نزدیک آمد. گفت: «شوهرم نمی‌تونه راضیم کنه. پسر بدی نیست. چقدر احترام خانواده‌رو داره. انقدر که مامانم عاشقشه و به امید میگه دهنش برنمی‌گرده. ولی خب، آخه چه کنم؟ خیلی بهم فشار می‌ده، اذیت میشم.»

گفتم: «خانواده‌ات چی میگن؟»

گفت: «نمی‌تونم این‌رو بهشون بگم. یه بار به مامانم گفتم دلم با امید خوش نیست. یک قشقرقی به‌پا کرد که یعنی چی، خوشی زده زیر دلت، پسر به این آقای. حالا فکر کن بشینم روبروی مامانم بگم ارضا نمیشم. گیسام رو می‌کنه که خاک بر سر بی‌ایروتم.»

گفتم: «خب پس چه جوری اومدی برای طلاق؟»

در گوشم گفت: «با یه پسره دوست شدم. یعنی خب، جور شدم باهاش. می‌دونی دیگه خیلی اذیت می‌شدم. دل رو زدم به دریا گفتم بیام درخواست بدم. یک مدت جنگ و دعوا دارم و می‌زین تو سرم. تپش کتک هم می‌زنن ولی آخرش مجبور میشن قبول کنن. بعد زود ازدواج می‌کنم دهنشون رو می‌بندم. با همین پسره.»

گفتم: «به پسره چی گفتی؟ اون چی می‌گه؟»

گفت: «گفتم. خیلی غیرتیه. اصلاً همش غیرتی‌بازی درمیاره. می‌پرسه کجا رفتی چی کار کردی؟ می‌گه اسم شوهرت رو جلوم نیار.»

گفتم: «خودت رو از چاله نندازی تو چاه.»

گفت: «نه آدم بدی نیست. نه که الان شرایط این‌جوریه، حساس شده خب. بعد درست می‌شه.»

نگاهش کردم. به چشم‌های سیاهش. به صورت گرد سیزده‌اش و خواستم باز بگویم مراقب باش که در یکی از شعبه‌ها باز شد و شماره پرونده‌ای را خواندند.

زن خداحافظی و کرد و گفت: «این شماره‌ی منه.»

به فاصله‌ی کمی شعبه‌ی دیگر شماره پرونده‌ای را خواند که الهام بلند شد. دست‌هایش را گرفتم، یخ بود. رفت داخل اتاق.

اضطراب داشتم. روی صندلی نشستم. زن و مردی که صدایشان از پله‌ها می‌آمد وارد سالن شدند.

مرد بلند بلند می‌گفت: «نشونت می‌دم. وایسا، بالاخره کار خودت رو کردی؟ یه طلاق بهت نشون بدم.»

زن پرونده به‌دست آمد کنار من نشست. نفس‌نفس می‌زد. لب‌هایش خشک بود. او هم بلند گفت: «بیست ساله دارم از دستت می‌کشم. بیست ساله داری با روانم بازی می‌کنی. بسه دیگه، بسه.»

مرد که تکیه داد به دیوار گفت: «چی زر می‌زنی؟ باز ننه من‌غریبم بازیت گل کرد؟ البته ارثیه. خانوادگی همین‌طورید»

زن گفت: «آره من ننه من‌غریبم بازی درمیارم. تو خوبی من دارم الکی میگم.»

بعد رو کرد به من و بقیه و گفت: «این مرد یک هفته بعد عروسی وقتی فهمیدم من سیر دوست ندارم دنبالم کرد که باید سیر بخوری، خوبه. اول فکر کردم داره شوخی می‌کنه. می‌خندیدم و فرار می‌کردم و این‌هم دنبالم. بعد رسید بهم، نشوندم روی مبل، با این هیکل

با بی‌آرتی رفتیم. ایستگاه ونک پیاده شدیم. نمی‌دانستم دادگاه خانواده، کجای میدان است. راستش آن‌جا مسیرهمیشگی ما نیست و از خود میدان هم شاید چندبار فقط گذر کرده باشم. الهام اما چندباری می‌شود که می‌آید و تقریباً دیگر می‌شناسد. خودش که می‌گوید میدان ونک نه، میدان طلاق. این‌بار من همراهش آمدم که تنها نباشد.

از در اصلی که وارد می‌شویم سمت راست، ورودی زنان و سمت چپ ورودی مردان است. ورودی یک کیوسک کوچک است که باید موبایل را تحویل داد و کیفیت را بازمی‌کنند و می‌گردند. همان‌جا در مورد حجاب گوشزد می‌کنند که این‌جا دادگاه است و رعایت کنید.

در ورودی ساختمان، دو سرباز ایستاده‌اند و زنی چادری با دستکش مشکی که روی صندلی نشسته و یکی در میان به زن‌هایی که وارد می‌شوند می‌گوید: «خانوم روسری‌ات رو بکش جلو.»

ما سریع وارد شدیم. دنبال‌مان آمد و جلوی‌مان را گرفت که «مگه با شما نیستم؟»

الهام گفت: «چی شده؟ چی گفتید؟»

دستشو گذاشت رو شونه‌ی من و گفت، «سرتون رو میندازین پایین برو که رفتی. چرا با این مانتو دادگاه اومدی؟ کدوم شعبه کار دارید؟»

گفتم: «مانتوم، چشم؟»

گفت: «مناسب دادگاه نیست. کدوم شعبه میری؟»

گفتم: «مانتو مناسب دادگاه چه شکلیه؟»

الهام سریع گفت: «خانم، خواهرم همراهه، تا حالا نیومده بوده، میریم شعبه‌ی ۲۰۳ برای کار من.»

گفت: «هرچی دیگه اینطوری نیای‌ها. این‌جا دادگاهه، این‌جوری هم من‌رو نگاه نکن. میتونم نذارم بری.»

الهام باز جلو آمد و گفت: «خانم گفتم باشه دیگه، بی‌خیال، از جلسه‌ی دادگاهم عقب می‌فتم.» و دست من را گرفت و کشید برای رفتن.

از پله‌ها بالا رفتیم. طبقه‌ی سوم. تا رسیدیم دختر جوانی داشت گریه می‌کرد و بلند بلند و با داد به زنی که کنارش ایستاده بود می‌گفت: «مامان چطور این‌هارو نشناختیم؟ این همه نون و نمک خوردن آخرش این باید بشه؟»

بعد رو کرد به چند نفر که آن طرف‌تر ایستاده بودند.

«عمو رضا ده ساله به بابام میگی داداش، نشستی پاشدی گفتی شما از فامیل بهترید. این بود جواب محبت‌های بابا مامانم؟ دسته گل پسر تو لاپوشونی می‌کنی؟ بعد هم می‌ریزی سرم که تو حساسی. مگه چی شده؟»

دو طرف انتهای هر سمت سالن، راهروی کوچکی بود با دو در روبروی هم که هر کدام یک شعبه بود.

هنوز نوبت الهام نشده بود. منتظر ایستادیم که زن جوان کناری‌ام پرسید: «مشکل تو چیه؟ شوهرت چه جوریه؟»

گفتم: «خواهرم داره جدا میشه.» به الهام اشاره کردم.

گفت: «آها باهمید؟ من تازه پرونده باز کردم.»

پرسیدم: «مشکل شما چیه؟»

انگار منتظر بود تا بیرسم. سرش را نزدیک سرم کرد و گفت: «بین من خیلی گرمم.» بعد سرش را برد عقب

قساوت تجاوز و پسر همسایه

نویسنده: آندریا دورکین

مترجمین: سمیرا باستانی و حنا مهاجر

قسمت اول این مقاله در نشریه‌ی «هشت مارس» شماره‌ی ۴۸ به چاپ رسید

قسمت دوم

تجاوز، اولین الگو برای ازدواج است. از این روست که در کتاب مقدس، قوانین، رسوم و عرف هزاران ساله رسماً تأیید شده‌است.

تجاوز، عمل سرقت است - مردی اموال جنسی مردی دیگر را از آن خود می‌کند.

تجاوز، طبق قانون و عرف، جرمی علیه مردان و علیه مالک معین یک زن معین است.

تجاوز، الگوی اصلی دگر جنسگرایی برای روابط جنسی است.

تجاوز، نماد اصلی عشق عاشقانه است.

تجاوز، ابزاری است که یک زن زنانگی‌اش را، از دریچه‌ی نگاه مردان، می‌آغازد.

تجاوز، حق هر مردی - که به زنی تمایل دارد - است، البته مادامی که زن صراحتاً به مرد دیگری تعلق نداشته باشد. این به وضوح توضیح می‌دهد که چرا وکیل مدافعان اجازه دارند از قربانیان تجاوز سؤالات شخصی و خصوصی در مورد زندگی جنسی‌شان بپرسند.

اگر زنی باکره باشد، هم چنان به پدرش تعلق دارد و جرمی به وقوع پیوسته است. اگر زن نه متاهل باشد و نه باکره، به هیچ مرد خاصی تعلق ندارد و متعاقباً جرمی نیز رخ نداده است.

فرضیات پایه‌ای اجتماعی، حقوقی و فرهنگی در مورد تجاوز عبارتند از: (۱) زنان می‌خواهند مورد تجاوز قرار بگیرند، به واقع، زنان نیاز دارند تا مورد تجاوز قرار گیرند؛ (۲) زنان تجاوز را برمی‌انگیزند؛ (۳) هیچ

کندیم. این کار بسیار دشوار است. ما از زبانی استفاده می‌کنیم که تا مغز استخوان‌اش، سکسیستیست: توسط مردان و برای منافع آنان بنا شده‌است؛ مشخصاً برای کنار گذاشتن ما شکل گرفته است؛ و مخصوصاً برای ستم بر ما به کار می‌رود. از این رو، عمل نام‌گذاری برای مبارزات زنان بسیار مهم است؛ عمل نام‌گذاری در حقیقت اولین عمل انقلابی است که باید انجام دهیم. با این وصف، ما چگونه تجاوز را تعریف می‌کنیم؟

تجاوز، جرمی است علیه زنان.

تجاوز، عملی تهاجمی است علیه زنان.

تجاوز، عملی تحقیرآمیز و خصمانه است علیه زنان.

تجاوز، نقض حق تعیین سرنوشت زن است.

تجاوز، نقض حق یک زن در کنترل مطلق بدن خود است.

تجاوز، عمل سلطه‌ی سادیستی است.

تجاوز، فعلی استعمارگرانه است.

تجاوز، عمل امپریالیسم مردانه‌ست در حق/علیه زنان.

جرم تجاوز به یک زن، جرمی است علیه تمامی زنان.

به طور کلی، می‌دانیم که تجاوز را می‌توان به دو دسته‌ی جداگانه تقسیم کرد: تجاوز به اجبار و تجاوز احتمالی. در تجاوز اجباری، مرد به صورت فیزیکی، به زنی حمله کرده، از طریق خشونت جسمی، تهدید به خشونت جسمی یا تهدید به مرگ، زن را مجبور به انجام هرگونه عمل جنسی می‌کند. هرگونه اقدام جنسی اجباری - از جمله تماس بین دهان و مقعد، دهان و واژن، آلت مرد و مقعد، واژن، آلت مرد و واژن، آلت مرد و مقعد، مقعد یا واژن و هر گونه جایگزین آلت‌گونه مثل بطری، چوب، یا دیلدو - باید تجاوز قلمداد شود.

زنی نمی‌تواند برخلاف خواست خود مجبور به رابطه‌ی جنسی شود؛ (۴) زنان، عاشق تجاوزگر خود هستند؛ (۵) در عمل تجاوز، مردها مردانگی خود و نیز هویت و کارکرد زنان را تصدیق می‌کنند؛ به این صورت که زنان وجود دارند که با مردان بخوابند و مردان در حقیقت، در عمل تجاوز به زنانگی زنان صحنه می‌گذارند. از این رو اصلاً جای تعجب نیست که تجاوز در این کشور فراگیر است و اغلب مجرمان محکوم به تجاوز نمی‌دانند کجای کاری که آن‌ها مرتکب آن شده‌اند، اشتباه است.

مری دالی^۱ در کتاب فراتر از خدای پدر^۲ می‌گوید که ما به عنوان زن از قدرت نام‌گذاری محروم شده‌ایم. ۱۲ مرد، به عنوان مهندسين این فرهنگ، تمام کلماتی را که ما به کار می‌بریم، تعریف کرده‌اند. مردان، به عنوان قانون‌گذاران، تعریف کرده‌اند که چه قانونی است و چه نیست.

مردان، به عنوان سازندگان نظام‌های فلسفه و اخلاق، سره و ناسره را تعریف کرده‌اند. مردان، در مقام نویسندگان، هنرمندان، سینماگران، روان‌شناسان و روان‌پزشکان، سیاستمداران، رهبران مذهبی، پیامبران و به اصطلاح انقلابیون برای ما مشخص کرده‌اند که ما که هستیم، ارزش‌های ما چیست و آن‌چه که بر سرمان می‌آید را چه‌گونه درک کرده و بفهمیم. در کنه تمام تعاریفی که آن‌ها از ما به دست داده‌اند یک تفکر معین نهفته است: این‌که زنان به منظور استفاده، لذت و رضایت جنسی مردان، بر روی این زمین قرار گرفته‌اند.

مردان در مورد تجاوز، کارکرد ما، ارزش ما و کاربردهایی را - که برای ما در نظر گرفته شده‌است - تبیین کرده‌اند. همان‌طور که مری دالی می‌گوید عمل انقلابی اساسی برای زنان این است که قدرت نام‌گذاری را بازپس بگیریم تا برای خود چیستی تجربه‌ای که از سرگردانده‌ایم را تعریف

Mary Daly 1

Beyond God the Father 2

در یک تجاوز احتمالی، فرض بر این است که مرد بدون رضایت زن به بدن وی دسترسی جنسی داشته است، چرا که رضایت را «توافقی صریح و آگاهانه» تعریف می‌کنیم و «نه پذیرش محض». در تجاوز احتمالی، مسأله‌ی تمایل قربانی، خود بخشی از شرایط است؛ هیچ انتخاب و درک متقابلی در کار نبوده است و متعاقباً حقوق انسانی اولیه‌ی قربانی نقض گردیده و جرمی علیه وی رخ داده است. یک نمونه از تجاوزهای احتمالی گزارش شده توسط مدها و تامپسون^۳ در علیه تجاوز از این قرار است:

دختر، هفده سال دارد و دانش‌آموز دبیرستان است. ساعت حدود چهار بعد از ظهر است. پدر دوست‌پسر دختر با ماشین خود جلوی مدرسه آمده تا دختر را پیش پسرش ببرد. مرد جلوی خانه‌اش توقف کرده و به دختر می‌گوید که باید داخل ماشین منتظر او بماند. این مرد ۳۷ ساله که پدر ۶ بچه است، ماشین را در داخل گاراژ پارک کرده به دختر تجاوز می‌کند.

این قسم از تجاوزها، رایج و تحقیرآمیزند و نیازی به گفتن نیست که هرگز به پلیس گزارش نمی‌شوند.

با این شرح، چه کسی مرتکب تجاوز می‌شود؟ واقعیت این است که تجاوز توسط بیماران روانی صورت نگرفته است. تجاوز را مردان معمولی مرتکب شده‌اند. در این بین به جز محکومیت به تجاوز که به سختی اثبات می‌شود، چیزی وجود ندارد تا متجاوز را از غیرمتجاوز متمایز سازد.

انستیتوی تحقیقات جنسی، پژوهشی در مورد تجاوز جنسی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ انجام داد. محققان تا حدودی به این نتیجه رسیدند که «... هیچ نشانه‌ی مشخصاً شیطان‌صفتانه‌ای در گذشته‌ی متجاوزین وجود ندارد؛ فی‌الواقع، شاخص دگرجنس‌گرایی آن‌ها از نظر کمی از حد متوسط بالاتر و بهتر است».

دکتر مناخیم امیر^۴، جرم‌شناس اسرائیلی، بررسی گسترده‌ای بر روی ۶۴۶ پرونده‌ی تجاوز انجام داد که توسط اداره‌ی پلیس فیلادلفیا از ژانویه تا دسامبر ۱۹۵۸ و از ژانویه تا دسامبر ۱۹۶۰ تشکیل شده بود. وی در مطالعاتش، الگوهای تجاوز اجباری، تفسیرهای روانکاوانه از رفتار متجاوزین را مورد انتقاد قرار می‌دهد و اشاره می‌کند که این مطالعات «حاکمی از آن است که آزارگران جنسی، نه نوع بالینی یا روان‌شناختی منحصربه‌فردی را نمایندگی می‌کنند و نه

جزو دسته‌ای هستند که- در قیاس با دیگر دسته‌جات تحت کنترل- دائماً مضطرب و مشوش‌اند».

یا همان‌طور که آلن تیلور^۵، افسر زندان در کالیفرنیا می‌گوید: «این مردان (متجاوزین محکوم‌شده) عادی‌ترین مردان در زندان بودند؛ مشکلات عاطفی زیادی داشتند، اما عین همان مشکلاتی بود که دیگر مردان آن بیرون در خیابان داشتند».

در پژوهش امیر، اغلب متجاوزین بین پانزده تا نوزده سال سن داشتند. مردان بین بیست تا بیست و چهار سال، دومین گروه بزرگ بعدی بودند. در ۶۳٫۳ درصد موارد، متجاوز و قربانی با اختلاف ± 5 سال، در یک گروه سنی قرار می‌گرفتند؛ در ۱۸٫۶ درصد، قربانی حداقل ده سال از متجاوز کوچک‌تر بود؛ در ۱۷٫۶ درصد، قربانی حداقل ده سال بزرگ‌تر بود.

افبی‌آی در گزارش‌های یکپارچه‌ی جنایی خود گزارش کرد که در سال ۱۹۷۴، ۵۵۲۱۰ زن در این کشور مورد تجاوز قرار گرفتند. این افزایش ۸ درصدی نسبت به سال ۱۹۷۳ و افزایش ۴۹ درصدی نسبت به سال ۱۹۶۹ بود. افبی‌آی خاطر نشان کرد که تجاوز «احتمالاً یکی از جرم‌هایی است که عمدتاً به دلیل ترس و یا شرمساری از جانب قربانیان، به کمترین میزان گزارش می‌شود». کارول وی. هوروس^۶، در کتاب خود تحت عنوان تجاوز، تخمین می‌زند که برای هر تجاوزی که به پلیس گزارش می‌شود، ده مورد نمی‌شوند. با استفاده از تخمین هوروس در تعداد تجاوزهای جنسی در سال ۱۹۷۴، برآورد کل تجاوزهای صورت گرفته در آن سال به ۶۰۷۳۱۰ می‌رسد. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که آمار افبی‌آی مبتنی بر تعریف مردان تجاوز جنسی و تعداد مردانی است که تحت این تعریف دستگیر و محکوم به تجاوز جنسی شده‌اند. طبق اعلام افبی‌آی، از بین تمام تجاوزهایی که در سال ۱۹۷۴ به پلیس گزارش شد، تنها ۵۱ درصد منجر به دستگیری شدند؛ و در میان هر ده پرونده، تنها در یک پرونده، متجاوز نهایتاً محکوم شد.

بنا بر گفته‌های مدها و تامپسون که قربانیان تجاوز جنسی را مورد مطالعه قرار داده‌اند، ۴۷ درصد از تجاوزها یا در خانه‌ی قربانی یا در خانه‌ی متجاوز رخ داده است؛ ۱۰ درصد در ساختمان‌های دیگر، ۱۸ درصد در اتومبیل و ۲۵ درصد در خیابان‌ها، کوچه‌ها، پارک‌ها و حومه‌ی شهر رخ داده است. هم امیر که تجاوزکنندگان را مورد مطالعه قرار داده است

و هم مدها و تامپسون که قربانیان تجاوز را بررسی کرده‌اند، در این مورد هم‌نظرند که با احتمال بیش از ۵۰ درصد، متجاوز کسی است که قربانی وی را می‌شناسد- کسی که قربانی او را چشمی می‌شناسد، همسایه، همکار، دوست، شریک سابق زندگی، یا یک قرار برای آشنایی. مدها و تامپسون دریافتند که ۴۲ درصد از تجاوزکنندگان با آرامش رفتار می‌کنند و ۷۳ درصد نیز به زور متوسل می‌شوند. به عبارت دیگر، بسیاری از متجاوزان خون‌سرد هستند و همزمان از زور نیز استفاده می‌کنند.

برای ما به عنوان زنان، این قسم از داده‌ها، ویران‌کننده است. در سال ۱۹۷۴ بیش از نیم‌میلیون زن در این کشور مورد تجاوز قرار گرفتند و نرخ آن در حال افزایش است. متجاوزان مردان دگرجنس‌گرای معمول‌اند. حداقل ۵۰ درصد قربانیان تجاوز توسط مردانی که می‌شناسند مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، به گفته امیر، ۷۱ درصد از کل تجاوزها کاملاً برنامه‌ریزی شده بوده؛ ۱۱ درصد تا حدی برنامه‌ریزی شده بوده؛ و تنها برای ۱۶ درصد برنامه‌ریزی نشده بود.

تجاوز جنسی کمترین میزان محکومیت را در مقابل هر جرم خشونت‌آمیز دارد. به گفته‌ی هوروس، در سال ۱۹۷۲ تنها ۱۳۳ نفر از هر هزار مردی که اقدام به تجاوز کرده بودند، محکوم شدند. مدها و تامپسون گزارش می‌دهند که هیئت منصفه از هر ده مورد، ۹ مورد را تبرئه خواهد کرد. دلیل این امر واضح است: فرض بر این است که زن تجاوز را برانگیخته است و اوست که در قبال آن مسئول است. به طور مشخص، هنگامی که زن، تجاوزگر را می‌شناسد- که در ۵۰ درصد مواقع می‌شناسد- عملاً امکان محکومیت وجود ندارد.

چه کسانی قربانی تجاوز هستند؟ زنان، از هر طبقه‌ای، نژادی، با هر سبک زندگی‌ای و در هر سنی. بیشتر تجاوزها درون‌نژادی‌ست- یعنی مردان سفیدپوست به زنان سفیدپوست و مردان سیاه‌پوست به زنان سیاه‌پوست تجاوز می‌کنند. کم‌سن‌ترین قربانی تجاوز به عنف، یک نوزاد دوهفته‌ای است و مسن‌ترین قربانی تجاوز، یک زن نود و سه ساله است. این روایت زنی است که در اواخر عمر به او تجاوز شد:

تجاوز، مسأله‌ای آکادمیک با نویسندگی در زمان حال نیست، چرا که مدت‌ها قبل (۴ ژوئن ۱۹۷۱) این زن، در اواخر دهه‌ی پنجم زندگی‌اش، به ارتش روزافزون قربانیان تجاوز جنسی پیوست. شکستن پنجره، ورود به خانه و سپس تجاوزی وحشیانه به قسمی

Allan Taylor 5

Carol V. Horos 6

Medea and Thompson 3

Menachim Amir 4

که جای دست‌هایش - که به دور گردن زن سفت گره شده بودند - کیودی بزرگی به جای گذاشته بود و در نهایت، با سرعت خاتمه یافته بود.

همه‌ی این شرایط بلافاصله پلیس را متقاعد کرد که جرمی به وقوع پیوسته است. (البته که مسن بودن و جذابیت جنسی سابق را نداشتن نیز کمک می‌کند)...

دو سه روز طول کشید که شوک برطرف شود و تأثیر کامل این تجربه او را دربرگیرد؛ به شدت بیمار شد و اکنون، نزدیک به سه سال بعد، هنوز بهبود نیافته است. پلیس به او گفت خیلی خوش‌شانس بوده که به قتل نرسیده است؛ اما این یک سؤال بی‌پاسخ در ذهن او به جای گذاشت. قتل ساده نمی‌تواند باعث وحشت، توهین به شخصیت، فرودستی، مواجهه‌ی ویران‌کننده با شأن انسانی و حس کثیف بودن بدن بشود که حتی گذر زمان هم هنوز کثافت آن‌را نشسته است؛ قتل ساده نمی‌تواند منجر شود به بیدار شدن‌های وحشت‌زده از خواب آرام، عرق‌های سرد به هنگام شنیدن صدایی در تاریکی، تپش‌های خفقان‌آور قلب به هنگام شنیدن یک صدای مردانه، تصویر مکرر وحشت‌زای دو دست عضلانی بزرگ که به سمت گلویش می‌آیند، صدای ممتدی که قول می‌دهد اگر مقاومت می‌کرد یا می‌خواست فریاد بزند، حتماً او را می‌کشد، تصویر تحمل‌ناپذیر یافتن خویش در کف خانه‌ی خود، دراز کشیده، نیمه برهنه و مرده با پاهایی باز.

شانسی که آورد این بود که این حادثه در اواخر عمر او و نه در آغاز آن اتفاق افتاد. چه شکنجه‌ای باید باشد برای زنان جوانی که مجبورند پنجاه سال با چنین کابوس‌هایی زندگی کنند! قلب این پیرزن به سمت آن‌ها پر می‌کشد.

این روایت الیزابت گود دیویس بزرگ⁷، نویسنده‌ی کتاب جنس اول⁸ بود که در ۳۰ ژوئیه ۱۹۷۴ بر اثر زخمی ناشی از اصابت گلوله توسط خودش درگذشت. او مبتلا به سرطان بود و مرگ خود را با عزت بسیار برنامه‌ریزی کرد، اما من معتقدم که این سرطان نبود، بلکه اندوه تجاوز بود که او را تا دم مرگ رهایش نکرد.

اکنون، می‌توانم برایتان شهادت از پس شهادت بخوانم و روایت از پس روایت بگویم - از این گذشته، در سال ۱۹۷۴، ۶۰۷۳۱۰ روایت این‌چنینی برای گفتن وجود داشته است - اما فکر نمی‌کنم نیاز باشد به شما ثابت کنم که تجاوز، جرمی خشونت‌آمیز است و آن‌قدر شایع است که ما باید آن‌را به عنوان

قساوتی بلاوقفه علیه زنان تلقی کنیم. همه‌ی زنان در یک محاصره‌ی مجازی در معرض خطر دائمی هستند. حقیقت همین‌قدر ساده است. با این حال، می‌خواهم صراحتاً در مورد نوع ویژه‌ای از تجاوز جنسی - که در حال افزایش روزافزون است - با شما صحبت کنم: تجاوزهای چندگانه، یعنی تجاوز به یک زن توسط دو یا چند مرد.

در بررسی‌های امیر در ۶۴۶ پرونده‌ی تجاوز در فیلادلفیا در ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰، ۴۳ درصد کل تجاوزها، تجاوزهای چندگانه (۱۶٪) تجاوز دو نفری، ۲۷٪ تجاوز گروهی) بود. می‌خواهم در مورد جزئیات دو مورد از این تجاوزهای چندگانه برایتان بگویم. اولین مورد توسط مده‌آ و تامپسون دز تجاوز جنسی گزارش شده‌است. یک زن بیست و پنج ساله، عقب‌مانده‌ی ذهنی، با سن عقلی یک فرد یازده ساله، به تنهایی در یک آپارتمان در یک شهرک دانشگاهی زندگی می‌کرد. برخی از مردهای انجمن صنفی دانشگاه با او دوستانه برخورد می‌کردند. این مردها او را به خانه‌ی انجمن بردند و در آن‌جا وی توسط چهل نفر مورد تجاوز قرار گرفت. این مردان هم‌چنین سعی کردند بین او و یک سگ، با زور، دخول برقرار کنند. آن‌ها بطری‌ها و اشیاء دیگری را نیز در واژن او فرو کردند. سپس او را به ایستگاه پلیس برده و در آن‌جا او را متهم به تن‌فروشی کردند. پس از آن پیشنهاد کردند که اگر او در بیمارستان بستری شود، اتهامات خود علیه وی را پس می‌گیرند. او بستری شد و متوجه شد که باردار است. بعد از آن دچار آشفتگی عاطفی شدیدی شد.

یکی از مردهایی که در تجاوز شریک بود، جریان را برای مرد دیگری برملا کرد. آن مرد که وحشت کرده بود، ماجرا را به یکی از اساتید گفت. گروهی در دانشگاه با انجمن صنفی رو در رو قرار گرفت. در ابتدا، مردان متهم اعتراف کردند که تمام اعمال مزبور را مرتکب شده‌اند، اما ادعای تجاوز جنسی را رد کردند، چرا که مدعی بودند تمام اعمال جنسی‌ای که انجام داده‌اند به رضایت زن بوده‌است. متعاقباً وقتی ماجرا عمومی شد، همین آقایان داستان را از بیخ تکذیب کردند.

گروهی از زنان دانشگاه خواستار اخراج اعضای انجمن از دانشگاه شدند تا نشان دهند که این دانشگاه از تجاوز گروهی چشم‌پوشی نمی‌کند. هیچ اقدامی علیه این انجمن توسط مقامات دانشگاه یا پلیس انجام نگرفت.

دومین روایتی که می‌خواهم بگویم توسط روبرت سام آنسون⁹ در مقاله‌ای با عنوان

آن فصل قهرمانی در مجله‌ی نیوتایمز¹⁰ گزارش شده‌است. به گفته‌ی آنسون، در ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۴، دانشگاه نوتردام، ادامه تحصیل شش بازیکن سیاه‌پوست را - به دلیل آن‌چه دانشگاه «نقض جدی مقررات دانشگاه» می‌نامید - به مدت حداقل یک سال به حالت تعلیق درآورد. کاشف به عمل آمد که یک دانش‌آموز دبیرستانی سفیدپوست، بازیکنان فوتبال را به تجاوز گروهی متهم کرده بود.

وکیل قربانی، دادستان حومه، گزارش‌گر محلی و معتمد روزنامه‌ی محلی که برای پوشش دادن این ماجرا گمارده شده بودند، همه فارغ‌التحصیلان نوتردام بودند و همه در پوشش دادن این اتهام تجاوز کمک کردند.

به گفته‌ی آنسون، دانشگاه نوتردام تأکید کرده است که هیچ جرمی به‌وقوع نپیوسته است. این اتفاق نظر مسئولان دانشگاه بود که بازیکنان فوتبال صرفاً بذرهای وحشی خود را به شیوه‌ی گروهی و قدیمی پاشیده‌اند و قربانی، خود، به همراهی کردن مشتاق بوده‌است. وضعیت بازیکنان فوتبال به دلیل داشتن رابطه‌ی جنسی در خوابگاه خود به حالت تعلیق درآمد. رئیس نوتردام، تئودور هسبورگ¹¹ - که لیبرال و دانشمندی برجسته و کنشیشی کاتولیک بود - تأکید داشت که تجاوزی صورت نگرفته است و عنوان کرد که در صورت لزوم، این دانشگاه، «ده‌ها شاهد عینی» خواهد آورد.

من از آنسون نقل قول می‌کنم:

نتیجه‌گیری‌های هسبورگ مبتنی بر یک مصاحبه‌ی شخصی یک‌ساعته با شش بازیکن فوتبال و در کنار تحقیقاتی است که توسط معاون دانشجویی وی، جان ماچکا¹²، عضو سابق روابط عمومی دانشگاه انجام شده‌است. خود ماچکا درباره‌ی تحقیقات خود چیزی نگفت. منابع مختلف دانشگاهی نزدیک به این پرونده می‌گویند که در طول تحقیقات وی، هیچ یک از مسئولان دانشگاه با دختر یا والدینش صحبتی نکرده‌است. خود هسبورگ هم اظهار کرده که نه اطلاعی دارد و نه برایش اهمیتی دارد. او با بی‌تفاوتی می‌گوید: «ربطی نداشت. نیازی نبود که با دختره حرف بزنم. با پسرها حرف زد».

به گفته‌ی آنسون، اگر دکتر هسبورگ با «دختره» حرف می‌زد، حتماً این روایت را می‌شنید: بعد از کار طولانی در ۳ ژوئیه، او به نوتردام رفت تا بازیکن فوتبالی را ببیند که مدتی از آشنایی‌اش با او می‌گذشته است. آن‌ها قبلاً دو بار را در این تخت در اتاق پسر یا هم‌سپری کرده بودند؛ پسر از اتاق

New Times 10

Theodore Hesburgh 11

John Macheca 12

Robert Sam Anson 9

Elizabeth Gould Davis 7

The First Sex 8

چه

کسانی قربانی تجاوز هستند؟
 زنان، از هر طبقه‌ای، نژادی، با هر سبک زندگی‌ای
 و در هر سنی، بیشتر تجاوزها درون نژادی است - یعنی مردان
 سفیدپوست به زنان سفیدپوست و مردان سیاه‌پوست به زنان
 سیاه‌پوست تجاوز می‌کنند. کم‌سن‌ترین قربانی تجاوز به عنف، یک
 نوزاد دوهفته‌ای است و مسن‌ترین قربانی تجاوز، یک زن نود و سه
 ساله است. این روایت زنی است که در اواخر عمر به او
 تجاوز شد.

است که در صورت تجاوز به یک زن سیاه‌پوست توسط یک سیاه‌پوست و یا سفیدپوست، موضوع تجاوز به او مورد پیگرد قرار نمی‌گرفت و از کنار آن بی‌توجه می‌گذشتند. این نژادپرستی است و آن سکسیسم است.

به طور کلی، می‌توانیم ببینیم که زندگی تجاوزگران بیشتر از زندگی زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، ارزش دارد. متجاوزان توسط قانون مردان محافظت می‌شوند و قربانیان تجاوز به عنف توسط قانون مردان مجازات می‌شوند. این سیستم پیچیده‌ی همبستگی مردانه، از حق تجاوز جنسی دفاع می‌کند، ضمن این‌که ارزش زندگی قربانی را به صفر مطلق می‌رساند. در پرونده‌ی نوتردام، معشوق زن به دوستانش اجازی تجاوز به زن را داد. این همبستگی مردانه بود. در جریان تجاوز جنسی، در یک مقطع زمانی که زن تنها مانده بود - و ما نمی‌دانیم که آیا او در آن لحظه هوشیار بوده یا نه - یک فوتبالیست سفیدپوست وارد اتاق شده و از او پرسیده که آیا می‌خواهد آن‌جا را ترک کند؛ هنگامی که زن جوابی نداد، وی بدون گزارش حادثه، آن‌جا را ترک کرده‌است. این ریشه در همبستگی مردانه دارد. عدم پوشش و عدم انجام تحقیقات اساسی توسط مقامات سفیدپوست همه از نوع همبستگی مردانه بود. همه‌ی زنان از همه‌ی نژادها باید بدانند که همبستگی مردانه بر همبستگی‌های نژادی ارجحیت دارد به جز در یک نوع خاص تجاوز: یعنی در جایی که زن به عنوان دارایی یک نژاد، طبقه یا ملیت دیده می‌شود و تجاوز به او در واقع تجاوز به مردان آن نژاد، طبقه یا ملیت تلقی می‌گردد. الدرید

شده‌است - به وقوع پیوسته است، متجاوزان تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند. مقامات مذکر دانشگاه از آن نهادهای مردانه‌ی مقدس - تیم فوتبال و انجمن صنفی - دفاع خواهند کرد. مهم نیست که چه هزینه‌ای برای زنان در پی داشته باشد.

دلایل این‌ها دهشتناک و هولناک است، اما لازم است آن‌ها را بدانید. مردان، یک طبقه‌ی جنسیتی دارای امتیاز نسبت به زنان هستند. یکی از امتیازات آن‌ها حق تجاوز جنسی است - یعنی حق دسترسی جنسی به هر زنی. طبق قانون، عرف و عادت، مردان توافق دارند که زنان فاحشه و دروغگو هستند. مردان برای حمایت از منافع طبقه‌ی جنسیتی خود، همبستگی‌ها یا پیوندهایی تشکیل می‌دهند. حتی در یک جامعه‌ی نژادپرست، پیوند مردانه بر پیوندهای نژادی ارجحیت دارد.

وقتی آسیب‌شناسی‌های نژادپرستانه و جنسیتی، با سیاست درهم می‌آمیزد تا وسیله‌ای برای توجیه آن‌چه در واقعیت اتفاق افتاده شود، شرایط بسیار سخت‌تر می‌شود. در سال ۱۸۳۸، آنجلینا گریمکه^{۱۴}، آزاداندیش و فمینیست، مؤسسات آمریکایی را «سیستم پیچیده‌ی جنایات» نامید که زنجیروار بر قلب‌های شکسته و بدن‌های خموده‌ی هموطنان مان پایه‌گذاری شده‌اند و با خون، عرق و اشک خواهران دربندمان پا گرفته و محکم شده‌اند. نژادپرستی و جنسیت در تار و پود جامعه‌ی آمریکایی تنیده شده و بنیان بسیاری از نهادها، قوانین، آداب و رسوم و عادات ماست و ما وارثان این نظام پیچیده‌ی جنایت‌کار هستیم. به عنوان مثال، در پرونده‌ی نوتردام می‌توان گفت که دادستان اصولاً اتهامات زن مورد تجاوز قرارگرفته را جدی می‌گرفت زیرا متهم به تجاوز، یک فرد سیاه‌پوست بود. این نژادپرستی و آن سکسیسم است. شکی نیست که قانون مردان سفیدپوست در مورد تعقیب سیاهان به جرم تجاوز به زنان سفیدپوست، در مقایسه با عکس آن، بسیار جدی‌تر عمل می‌کند. همچنین می‌توان گفت که اگر پرونده‌ی نوتردام به دادگاه برده می‌شد، شخصیت قربانی تجاوز به طور جبران‌ناپذیری خدشه‌دار می‌شد چرا که معشوقش سیاه‌پوست بود. این نژادپرستی است و آن سکسیسم است. همچنین پرواضح

خارج شد. دختر تنها و لخت، ملافه‌ی به دور خود پیچیده بود؛ فوتبالیست دیگری وارد اتاق شد. او سابقه‌ی خصومت و رویارویی با این بازیکن دوم را داشت؛ (این پسر، یکی از دوستان دختر را باردار کرده بود و حاضر به پرداخت هزینه‌ی سقط جنین نشده بود، دختر در مورد این مسأله با پسر رودرو شده و نهایتاً پسر حاضر به پرداخت بخشی از هزینه شده بود)؛ نزاعی بین این بازیکن فوتبالیست دوم و دختر شروع شد و پسر او را تهدید کرد که فقط به این شرط که دختر خود را از نظر جنسی در اختیار وی قرار دهد و گرنه او را از پنجره‌ی طبقه‌ی سوم به بیرون پرت می‌کند. پس از آن به او تجاوز کرد. چهار فوتبالیست دیگر نیز به او تجاوز کردند. در حین تجاوز گروهی، چندین بازیکن فوتبال دیگر به اتاق آمدند و رفتند. در نهایت وقتی دختر توانست خوابگاه را ترک کند، بلافاصله به بیمارستان رفت.

هم باز پرس پلیس این پرونده و هم منبعی در داسر، روایت قربانی را باور دارند - که یک تجاوز گروهی توسط شش بازیکن فوتبال نوتردام صورت گرفته است.

تمامی مقامات مذکر دانشگاه که در مورد این تجاوز گروهی تحقیق کردند، حکم به فاحشه بودن دختر دادند. همه‌ی آن‌ها با مصاحبه با متهمین به تجاوز به این نتیجه رسیدند. در حقیقت، تحقیقات شخص دادستان نشان می‌داد که این زن، آدم خوبی بود. سرمربی تیم فوتبال نوتردام مسئولیت تجاوز گروهی را به خاطر بدتر نشدن روحیه‌ی زنانی که اپرا تماشا می‌کردند، به عهده گرفت. هسبورگ، نمونه‌ی بارز اخلاقی، نتیجه گرفت: «نیازی نبود که با دختره حرف بزنم. با پسرها حرف زد». جان ماچکا، معاون دانشجویی در نتیجه‌ی تحقیقات مخفیانه‌ی خود، دانشجویان را اخراج کرد. هسبورگ اخراج را به واسطه‌ی آن‌چه او «دلسوزی» نامید، رد کرد و اخراج را به یک سال تعلیق کاهش داد. قربانی تجاوز جنسی اکنون به دانشگاهی در میدوست^{۱۳} می‌رود. به گفته‌ی آنسون، او را تهدید کرده‌اند.

همان‌طور که این دو روایت به طور قطعی نشان می‌دهند، واقعیت این است که هر زنی می‌تواند توسط هر گروهی از مردان مورد تجاوز قرار گیرد. حرف‌های او در برابر شهادت جمعی آن‌ها اعتباری نخواهد داشت. تحقیقات مقتضی انجام نخواهد گرفت. صحبت‌های هسبورگ، پدر خوب را تا زمانی که زنده‌اید به یاد داشته باشید: «نیازی نبود که با دختره حرف بزنم. با پسرها حرف زد». حتی اگر دادستان متقاعد شود که تجاوز جنسی - که در قانون مردانه تعریف

کلیور¹⁵ در روح منجمد¹⁶ این نوع تجاوز را شرح داده است:

من یک متجاوز شدم. برای پالودن تکنیک‌ها و روش کارم، تمرینم را با دختران سیاه‌پوست گتو شروع کردم... و وقتی از نظر خودم مهارت کافی پیدا کردم، پا را از گلیم خود فراتر نهاده و به سراغ طعمه‌های سفید رفتم. من این کار را عامدانه، آگاهانه، با برنامه و روش‌مند انجام دادم.

تجاوز یک عمل طغیان‌گرانه بود. من به شدت خوشحال بودم که از قانون مرد سفیدپوست سرپیچی و سیستم ارزش‌های او را پایمال و زنانش را هتک حرمت می‌کردم- و معتقدم که این قسمت برای من رضایت‌بخش‌ترین بود چرا که من از این واقعیت تاریخی که مرد سفیدپوست همواره از زن سیاه‌پوست استفاده کرده‌است، بسیار عصبانی بودم. احساس می‌کردم که به این روش انتقام می‌گیرم.

در این نوع تجاوز، زنان به عنوان دارایی مردانی تلقی می‌شوند که به واسطه‌ی نژاد، طبقه یا ملیت، به دیده‌ی دشمن به آن‌ها نگاه می‌شود. زنان به عنوان اموال مردان دشمن تلقی می‌شوند. فقط و فقط در این شرایط است که نژاد، طبقه یا ملیت بر پیوندهای مردانه ارجحیت می‌یابد. همان‌طور که از اظهارات کلیور برمی‌آید، زنان هر گروه برای مردان آن گروه حکم ملک و دارایی را دارند که هر زمانی اراده کنند می‌توانند از آن‌ها بهره‌جویند. وقتی یک مرد سیاه‌پوست به یک زن سیاه‌پوست تجاوز می‌کند، این عمل تجاوزی علیه یک مرد سفیدپوست تلقی نمی‌شود؛ و به این ترتیب از حق تجاوز مرد دفاع می‌شود. یادآوری این نکته بسیار حائز اهمیت است که بیشتر تجاوزهای جنسی، درون‌نژادی است؛ یعنی مردان سیاه‌پوست به زنان سیاه‌پوست تجاوز کرده و مردان سفیدپوست به زنان سفیدپوست تجاوز می‌کنند؛ چرا که تجاوز یک جرم جنسیتی است. مردان برای نشان دادن مردانگی‌شان و برای اثبات مالکیت خود، به هر زنی که دست‌شان می‌رسد تجاوز می‌کنند. عصبانیت کلیور «از این واقعیت تاریخی که چگونه مرد سفید از زن سیاه استفاده کرده‌است» در واقع برافروختگی از سرقت ملکی است که به راستی متعلق به اوست. به همین ترتیب، خشم تاریخی جنوبی‌ها از سیاه‌پوستانی که با زنان سفیدپوست هم‌بستر می‌شدند، ناشی از سرقت اموالی‌ست که در واقع متعلق به مرد سفید است. در پرونده‌ی نوتردام، می‌توان گفت که منافع طبقه‌ی جنس مرد با به رسمیت شناختن ارزش فوتبالیست‌های

Eldridge Cleaver 15

Soul on Ice 16

سیاه‌پوست که افتخار مردانه‌اند، حفظ می‌شود- و این برای تیم فوتبال قهرمان نوتردام- بر ادعای سازگار مالکیت پدر سفید بر دخترش ارجحیت دارد؛ مسئله هرگز این نبوده که آیا جرمی علیه یک زن خاص به وقوع پیوسته است یا خیر؟

اکنون می‌توانم بگویم که ابعاد بی‌رحمانه‌ی تجاوز را تبیین کرده‌ام. ما به عنوان یک زن، در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که تحقیرمان می‌کند. به عنوان یک طبقه‌ی جنسی با عناوینی مثل هرزه و دروغگو تحقیر می‌شویم. ما قربانیان خشونت‌ی مداوم، وقیحانه و قانونی هستیم- خشونت‌ی علیه جسم و وجودمان. به شخصیت‌مان به عنوان یک طبقه‌ی جنسیتی توهین می‌شود، به‌گونه‌ای که هیچ زنی اعتباری در برابر قانون یا جامعه به طور کل ندارد. دشمنان ما- متجاوزان به ما و مدافعان آن‌ها- نه تنها مجازات نخواهند شد بلکه به عنوان الگوهای اخلاقی شناخته می‌شوند که جایگاهی والا و محترم در جامعه دارند؛ آن‌ها همان کشیشان، وکلا، قضات، قانون‌گذاران، سیاست‌مداران، پزشکان، هنرمندان، مدیران شرکت‌ها، روان‌پزشکان و معلمان هستند.

وقتی ما به معنی واقعی کلمه قدرتی نداریم، چه می‌توانیم بکنیم؟

اول این‌که باید به طور مؤثری سازماندهی کنیم تا علائم این اپیدمی و بیماری ترسناک را درمان کنیم. مراکز مقابله با بحران تجاوز جنسی بسیار مهم‌اند. آموزش دفاع از خود بسیار مهم است. به کار گماشتن نیروهای زن پلیس برای رسیدگی به پرونده‌های تجاوز جنسی بسیار مهم است. وجود و حضور دادستانان زنان در پرونده‌های تجاوز جنسی بسیار مهم است.

وضع قوانین جدید در رابطه با تجاوز یک نیاز اساسی است. این قوانین جدید باید: (۱) شرط اثبات را به عنوان پیش‌شرط اساسی محکومیت ملغی کند؛ (۲) شرط نشان‌دادن و وجود جراحات جسمی برای یک قربانی تجاوز جنسی برای اثبات تجاوز به عنف را از بین ببرد؛ (۳) نیاز به اثبات عدم رضایت از طرف قربانی را بردارد؛ (۴) رضایت در رابطه جنسی به معنای «رضایت معنادار و آگاهانه، نه توافق صرف از سر اکراه» را باز تعریف کند؛ (۵) سن غیر واقعی رضایت را کاهش دهد؛ (۶) روابط جنسی قبلی قربانی یا رابطه‌ی جنسی قبلی قربانی با متهم را به عنوان شهادتی قابل قبول علیه قربانی در نظر نگیرد؛ (۷) تضمین کند که روابط زناشویی طرفین هیچ بهانه یا مانعی علیه پیگرد قانونی نیست؛ و (۸) تجاوز را در رده‌ی آسیب‌های جدی تعریف کند. این تغییرات در قانون تجاوز جنسی، در رشته‌ی حقوق بالینی

دانشگاه نیویورک در حوزه‌ی حقوق قانونی زنان پیشنهاد شده‌است و می‌توان تمام مدل پیشنهادی آن‌ها را در کتابی با عنوان تجاوز: اولین مرجع برای زنان، نشر فمینیست‌های رادیکال نیویورک، پیدا کرد. به شما پیشنهاد می‌کنم این طرح را ملاحظه کرده و برای پیاده‌کردن آن بکوشید.

برای محافظت از خود نیز باید از مشارکت در سیستم دوست‌یابی¹⁷ که هر زنی را قربانی بالقوه‌ی تجاوز جنسی می‌کند، خودداری کنیم. در سیستم دوست‌یابی، زنان به عنوان لذت‌بخشانی منفعل برای مرد قلمداد می‌شوند. ارزش هر زن با توانایی او در جذب و سرگرم کردن مردان سنجیده می‌شود. هدف مرد «امتیاز گرفتن» در این بازی دوست‌یابی است. با حضور در این بازی، به عنوان یک زن، خود و سلامتی خود را در اختیار غریبه‌های مجازی یا واقعی قرار می‌دهیم. ما زنان باید این سیستم دوست‌یابی را تحلیل کرده و تعاریف و ارزش‌های صریح و ضمنی آن را تعیین کنیم. با تجزیه و تحلیل آن، خواهیم دید که چگونه ما را تبدیل به کالاهایی جنسی کرده‌اند.

هم چنین باید فعالانه به دنبال عمومی‌کردن پرونده‌های تحت پیگرد قرار نگرفته‌ی تجاوز باشیم و هویت تجاوزگران را برای سایر زنان برملا کنیم.

مردانی که حق مردان به تجاوز را تایید نمی‌کنند نیز می‌توانند اقداماتی انجام دهند. در فیلادلفیا، مردها، گروهی به نام مردان متشکل علیه تجاوز را تشکیل داده‌اند. آن‌ها برای از بین بردن باور به افسانه‌ی مقصر بودن زن، با دوستان و اقوام مذکر قربانیان تجاوز گفتگو و مناظره می‌کنند. بعضی اوقات هم تجاوزگرانی که از خشونت مستمرشان علیه زنان رنج می‌برند، تماس گرفته و از آن‌ها درخواست کمک می‌کنند. در آن‌جا امکانات آموزش و مشاوره گسترده‌ای وجود دارد. هم چنین، در شهر لورتون¹⁸ در ایالت ویرجینیا، مجرمین جنسی محکوم‌شده گروهی را به نام زندانیان علیه تجاوز سازمان داده‌اند. آن‌ها با نیروها و افراد فمینیستی کار می‌کنند تا بتوانند تعریف تجاوز را به عنوان یک جرم سیاسی علیه زنان تغییر دهند و راه‌کارهایی برای مبارزه با آن بیابند. بسیار مهم است که مردانی که می‌خواهند علیه تجاوز به عنف مقابله کنند، از روی ناآگاهی، بی‌دقتی یا عناد نگرش‌های جنسی را تقویت نکنند. اظهاراتی مانند «تجاوز، جرمی علیه مردان نیز است» یا «مردان نیز قربانی تجاوز جنسی می‌شوند» بیشتر از آن که خدمتی به جنبش کند، از آن سلب اعتبار می‌کند.

dating 17

Lorton 18

این یک واقعیت تلخ است که تجاوز جنسی فقط در صورت لواط به یک جرم مشهود تبدیل می‌شود. حقیقت تلخی است که تنها هنگامی که تجاوز به عنوان «جرمی علیه مردان» نیز دیده شود، می‌تواند همدردی مردها را برانگیزد. این حقایق برای ما قابل تحمل نیست. مردهایی که می‌خواهند در مقابل تجاوز کاری کنند، باید نظم و انضباط آگاهانه و ضد سکسیستی محکم‌تری را در خود پرورش دهند تا در واقع از ما باز هم قربانیانی نامرئی نسازند.

به باور بسیاری از مردان، سکسیسم آن‌ها فقط در رابطه با زنان آشکار می‌شود - یعنی اگر از حضور آشکارانه شوونیستی در حضور زنان خودداری کنند، در زمره‌ی جرائم علیه زنان قلمداد نمی‌شوند؛ اما این‌گونه نیست. اغلب اوقات در همبستگی‌های مردانه است که مردها زندگی زنان را به خطر می‌اندازند. در میان جمع خودمانی مردان است که آن‌ها بیشترین تلاش را در راستای کمک به جرائم علیه زنان می‌کنند. به عنوان نمونه، مردها عادت دارند که در مورد روابط جنسی خود با زن‌ها، با اصطلاحاتی واضح و تصویری در حضور دیگران صحبت کنند. این نوع پیوند باعث می‌شود آن زن خاص یک سوژه‌ی جنسی مناسب و اجتناب‌ناپذیر از سوی دوستان مرد تلقی شده و به موارد بی‌شماری از تجاوز بینجامد. زنان اغلب توسط دوستان مرد دوست‌پسر خود مورد تجاوز قرار می‌گیرند. مردها باید درک کنند که با شرکت در این مراسم پسرانه‌ی ویژه، زندگی زن‌ها را به خطر می‌اندازند. تجاوز توسط مردانی که زنان را در خیابان‌ها و سایر اماکن عمومی آزار می‌دهند نیز مرتکب می‌گردد؛ کسانی که زنان را به روش‌های تحقیرآمیز و ایزه‌گرایانه مورد خطاب قرار می‌دهند؛ آن‌ها که با زنان پرخاش‌گرانه یا اهانت‌آمیز رفتار می‌کنند؛ آن‌ها که شوخی‌های مغرضانه‌ی جنسی می‌کنند یا به آن می‌خندند؛ کسانی که داستان‌هایی می‌نویسند و یا فیلم‌هایی می‌سازند که در آن زنان مورد تجاوز قرار گرفته و از آن لذت می‌برند؛ کسانی که پورن می‌بینند و یا آن‌را تأیید می‌کنند؛ آن‌ها که به گروهی از زنان یا زنان به‌طور کل توهین می‌کنند؛ کسانی که مبارزه‌ی زنان برای دستیابی به شأن‌انسانی را مسخره می‌کنند و یا در برابرشان قرار می‌گیرند. مردانی که این رفتارها را انجام می‌دهند یا آن‌ها را تأیید می‌کنند، دشمنان زنان‌اند و در جرم تجاوز سهیم‌اند. مردانی که می‌خواهند از ما زنان در مبارزه‌مان برای آزادی و عدالت حمایت کنند، باید این را بفهمند که اگر گریه‌کردن یاد بگیرند، برای ما چندان اهمیتی ندارد؛ بلکه برای ما مهم این است که آن‌ها جنایات خشونت‌آمیز علیه ما را متوقف کنند.

آن‌چه در بالا آمد، اقدامات ضروری، برای کمک به زنان برای جان سالم به در بردن از قساوتی است که علیه ما جریان دارد. چگونه می‌توان به این ظلم پایان داد؟ نیاز داریم بی‌پرده‌پوشی دلایل اصلی تجاوز را پیدا کنیم و بکشیم تا تمامی تعاریف، ارزش‌ها و رفتارهایی که تجاوز را برمی‌انگیزد، از رفتارهای اجتماعی خود خارج کنیم.

بنابراین علل ریشه‌ای تجاوز چیست؟

تجاوز نتیجه‌ی مستقیم تعاریف قطبی ما از زن و مرد است، با این تعاریف سازگار بوده و ریشه در ذات این تعاریف دارد. به یاد داشته باشید تجاوز جنسی توسط افراد روانی یا منحرف و هنجارشکن صورت نمی‌گیرد - تجاوز به واسطه‌ی الگوهای اجتماعی انجام می‌گیرد. در این جامعه‌ی مردسالار، مردان به عنوان دسته‌ای بالاتر و در مقابل زنانی تعریف می‌شوند که به آن‌ها دیگری، خصم و دسته‌ای کاملاً متفاوت اطلاق می‌شود. مردان به عنوان مهاجم، چیره و قدرتمند تعریف می‌شوند و زنان، منفعل، مطیع و ضعیف. با توجه به این تعاریف جنسیتی قطبی، تجاوز علیه زنان، در نهاد و طبیعت مردان است. تجاوز در شرایطی رخ می‌دهد که مردی که چهره تلقی می‌شود، زنی را تصاحب کند که به گفته مردها و تمام اجزای فرهنگ آن‌ها، برای استفاده و ارضای او زاده شده‌است.

بنابراین تجاوز نتیجه‌ی منطقی سیستمی است که هنجارها را تعریف کرده‌است. تجاوز افراط، انحراف، تضاد و یا یک اشتباه نیست - تجسمی جنسیتی است منطبق با تعریفی که فرهنگ از آن ارائه می‌کند. تا زمانی که این تعاریف به همین صورت باقی بماند - یعنی تا زمانی که مردان به عنوان متجاوز تعریف شده و زنان به عنوان پذیرنده‌هایی منفعل، فاقد هرگونه یکپارچگی شخصیتی تلقی شوند - مردانی که تجسم این هنجار هستند، به زنان تجاوز می‌کنند.

در چنین جامعه‌ای نماد مردانگی، تجاوز است. تعریف جنسیت مردانه به شدت فالوس‌محور [مرتبط با آلت تناسلی‌شان] است. هویت یک مرد در فهم‌اش از خود به عنوان دارنده‌ی آلت تناسلی معرفی می‌شود؛ ارزش او در میزان سرافرازی‌اش از این هویت فالوس‌محور است. ویژگی اصلی هویت فالوس‌محور این است که ارزش کاملاً مشروط به داشتن آلت تناسلی است. از آن‌جایی که مردان هیچ معیار دیگری برای ارزش‌گذاری ندارند و هیچ مفهوم دیگری مرتبط با هویت نمی‌شناسند، افرادی را که آلت تناسلی ندارند، به عنوان انسانی کامل به رسمیت نمی‌شناسند.

در همین رابطه، باید خاطرنشان ساخت

که مسأله هم‌جنس‌گرا بودن یا نبودن نیست. هم‌جنس‌گرایی مرد انکار هویت فالوس‌محور وی نیست. مردان دگرجنس‌گرا و هم‌جنس‌گرا به یک اندازه برای هویت تناسلی ارزش قائل‌اند. آن‌ها این ارزش‌گذاری را به دو شکل متفاوت اما در یک سطح نشان می‌دهند - انتخاب آن‌چه مردان از آن به عنوان «ایزهی جنسی» نام می‌برند - اما در ارزیابی مشترک خود از زنان بی‌وقفه دریافت خود از ارزش فالوس‌محوری را تقویت می‌کنند.

این هویت فالوس‌محور مردان است که آن‌ها را واقعاً ملزم می‌کند زنان را به عنوان جنس دوم عالم وجود ببینند. مردان به معنای واقعی نمی‌دانند که زنان افرادی محترم، حساس و دارای خواست و اراده‌اند زیرا مردانگی نشانه‌ی همه‌ی ارزش‌هاست که خود تابعی از هویت آلت‌محور است. بنابراین، زنان با این تعریف، نمی‌توانند هیچ ادعایی درباره حقوق و مسئولیت‌های شخصی داشته باشند.

جورج گیلدر¹⁹ نازنین - که همیشه می‌توان رویش حساب کرد تا حقایق تلخ مردانگی را به ما گوشزد کند - این‌طور می‌گوید: «برخلاف زنانگی، مردانگی رام‌شده، پوچ و توخالی است... مردانگی در ابتدایی‌ترین سطح آن، فقط در عمل قابل تبیین و تأیید است». پس چه عواملی است که این مردانگی را تأیید و تبیین می‌کند: تجاوز در درجه‌ی اول و مهم‌ترین آن‌ها است؛ جنگ، قتل و غارت، درگیری، امپریالیسم و استعمار - و کلا تهاجم به هر شکل و فرم و درجه‌ای. همه‌ی سلطه‌گری‌های فردی، روان‌شناختی، اجتماعی و حقوقی در کره‌ی زمین را می‌توان در منبع آن جستجو کرد: هویت فالوس‌محور مردان.

از آن‌جا که ما زنان هویت فالوس‌گونه نداریم، به عنوان جنس مخالف و فروتر از مردان قلمداد می‌شویم. مردان به عنوان نمونه، قدرت فیزیکی را نتیجه‌ی ضمنی هویت فالوس‌محور تلقی می‌کنند و به همین دلیل هزاران سال است که قدرت فیزیکی از ما ستانده شده‌است. مردان، دستاورد فکری را تابعی از هویت فالوس‌محور می‌انگارند؛ بنابراین تعریف، ما از نظر فکری ناقص هستیم. مردان فهم اخلاقی را ناشی از کارکرد هویت تناسلی می‌دانند و از این رو ما همواره به عنوان موجوداتی پوچ، بدخواه و هرزه شناخته می‌شویم. حتی این تصور که زنان به اجبار جنسی نیاز دارند - که پیش‌فرض تجاوز است - مستقیماً از این طرز فکر برمی‌خیزد که همه چیز حول محور آلت تناسلی مردانه می‌چرخد: مردان تنها زمانی مایلند و می‌توانند وجود ما را به رسمیت

بشناسند که در زمان دخول جنسی، آلت تناسلی‌شان به ما وصل باشد. فقط و فقط در آن زمان ما به چشم آن‌ها زن‌هایی واقعی هستیم زن به عنوان موجوداتی بدون آلت مردانه، مطیع، منفعل و عمل‌ی‌مصرف تعریف می‌شوند. در تمام تاریخ پدرسالاری، ما طبق قانون، عرف و فرهنگ، هم‌چون فرومایگانی قلمداد شده‌ایم چرا که بدن مان آلت مردانه ندارد. تعریف جنسیتی ما با تعریف «خودآزاری منفعل» یکی است: «خودآزاری»؛ زیرا حتی مردان سادسیسم سیستماتیک خود را علیه ما به رسمیت می‌شناسند. «منفعل» نه به این دلیل که به طور طبیعی منفعل هستیم، بلکه چون زنجیرهای ما بسیار سنگین‌اند و در نتیجه‌ی آن قادر نیستیم تکان بخوریم.

واقعیت این است که برای متوقف کردن تجاوز و دیگر سوءاستفاده‌های سیستماتیک علیه‌مان، باید تعاریف جدیدی از مردانگی و زنانگی و از زن و مرد ارائه کنیم. باید ساختارهای شخصیتی «غالب-فاعل یا مرد» و «مطیع-منفعل یا زن» را به طور کامل و برای همیشه نابود کنیم. باید آن‌ها را از ساختار اجتماعی خود حذف کرده، نهادهای مبتنی بر آن‌ها را نابود ساخته و عبث بودن‌شان را نشان دهیم. باید ساختارهای فرهنگی کنونی، هنرش را و کلیساها و قوانین‌اش را بشکنیم و از بین ببریم؛ ما باید تمام تصورات، رسوم و ساختارهای ذهنی‌ای را که در آن مردانش متجاوزان جنسی‌اند و زناش

قربانیان آن مردان، از سطح آگاهی و حافظه‌ی جامعه ریشه‌کن کنیم. تا آن زمان، تجاوز به عنوان الگوی اصلی جنسی دوران ما باقی خواهد ماند و زنان مورد تجاوز جنسی مردان قرار خواهند گرفت.

ما زنان باید آغازگران این عمل انقلابی باشیم. زمانی که ما تغییر کنیم، کسانی که خود را در مقابل ما می‌بینند، مجبورند یا همه‌ی ما را بکشند یا خود را تغییر دهند و یا بپذیرند. برای تغییر، باید تمام تعاریفی را که قبلاً از مردان یاد گرفته بودیم، دور بریزیم؛ باید همه‌ی تعاریف و توصیف‌های مردانه در مورد زندگی، بدن، نیازها، خواسته‌ها، و ارزش‌های مان را کنار گذاشته و همه را از نو با قدرت نام‌گذاری خود تغییر دهیم. ما باید از پذیرش این سیستم جنسیتی-اجتماعی که بر پشت خمیده‌ی ما زنان، به عنوان یک طبقه‌ی برده‌ی فرومایه، ساخته شده امتناع ورزیم. باید از انفعالی که طی هزاران سال به تمکین از آن آموزش داده شده‌ایم، آگاه شویم. باید از خودآزاری‌ای که بیش از هزاران سال به لذت بردن از آن و خواستن‌اش ترغیب شده‌ایم، سر باز زنیم؛ و از همه مهم‌تر، در راه رها کردن خودمان، باید از تقلید از هویت‌های فالوس‌محور مردها خودداری کنیم. نباید ارزش‌های مردان را درونی کرده و یا جنایات‌شان را تکرار کنیم.

در سال ۱۸۷۰، سوزان ب. آنتونی²⁰ در نامه‌ای به یک دوست نوشت:

Susan B. Anthony 20

در عین حال که نمی‌خواهم برای کسی یا کسانی اتفاق بدی بیفتد، همواره و به طور جدی هم چنان امیدوارم که اتفاق دهشتناکی بیفتد تا مگر شوک حاصل از آن باعث شود زنان این سرزمین عزت نفس خود را به‌دست‌آورده و وادار به دیدن اوج حقارت موقعیت فعلی‌شان شوند؛ اتفاقی که باعث شود یوغ اسارت خود را بشکنند و به خود ایمان آورند؛ که باعث شود وفاداری‌شان به دیگر زنان، ارجحیت داشته‌باشد؛ که ببینند مردان دیگر نمی‌توانند به جای آن‌ها احساس کنند، حرف بزنند یا عمل کنند و رابطه‌ی برده‌داری دیگر عمل نمی‌کند. واقعیت این است که زنان در زنجیر هستند و تحقیرآمیزترین قسمت بندگی آن‌ها این است که خود متوجه آن نیستند. بنابراین تنها با وادار کردن‌شان به دیدن و احساس کردن و با تشویق کردن و آگاهی دادن به آن‌ها برای حرف زدن و تلاش است که می‌توانند خود را رها سازند، گرچه در این راه با موج توهین و تحقیر از سوی دنیا روبرو هستند.

خواهران! آیا تجاوز، خشمی نیست که این امر را متحقق خواهد ساخت؛ و آیا اکنون زمان آن نرسیده است؟ □

گامی به پیش نهید!

شما می‌توانید:

حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید.

نشریه یا بخش‌هایی از آن را از طریق مناسب به ایران ارسال دارید.

هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید. اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از مردسالاری برده را حکایت کنید.

با ارسال مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاریکاتور ما را در افشای کلیه اشکال مردسالاری و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.

برای ادامه کاری نشریه کمک مالی منظمی را سازمان دهید.

دیگران را تشویق کنید که آبونه «هشت مارس» شوند و با آن همکاری نمایند.

شعار جوانان زن و مرد در دانشگاه

و خیابان‌ها در ۲۱ دی ۹۸:

جمهورک اسلامی نابود باید گردد!



طرح از آیدا پایدار

شنبه ۲۱ دی، تظاهرات اعتراضی که ابتدا در چند دانشگاه از جمله، امیرکبیر، تهران، صنعتی شریف و... آغاز شد، سریعاً به بیرون دانشگاه راه یافت و به سرعت مردم خصوصاً جوانان زن و مرد به آن پیوستند. این اعتراضات مشت محکمی بود بر دهان خامنه ای و کل سران مرتجع که می خواستند از قاسم سلیمانی این مسئول کشتار مردم در ایران، عراق و... در ذهن توده‌های مردم، قهرمان‌سازی کنند.

بار دیگر شعارهای ضد رژیم در دانشگاه و خیابان‌ها طنین افکند. «نابود باد جمهوری اسلامی»، «دیکتار سپاهی، داعش ما شما بید»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه، چه رهبر»، «جمهوری اسلامی، نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «اصلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا»، «کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل را ستایش کنیم»، «۱۵۰۰ نفر، کشته آبان ما»، «حکومت سپاهی، نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «غلط کردی، خطا کردی» و... شعارها به خوبی نشان می‌دهد که جوانان زن و مرد، خصوصاً جوانان مبارز و انقلابی، کشته شدگان آبان‌ماه که بخش بزرگی از آنان، جوانان زحمتکش بودند را به درستی به کشته شدگان سرنشین و خدمه هواپیما ربط داده و آن را نتیجه عمل کرد یک رژیم جنایت‌کار و سرکوب‌گر می‌دانند.

اعتراضات توده‌ای که از شنبه آغاز شد و به شهرهای دیگر نیز رسیده در اعتراض به حمله موشکی به هواپیمای اوکرائینی بود. رژیم پس از سه روز دروغ‌پردازی، اعتراف کرد که مسئولیت سقوط هواپیمای اوکراین و کشته شدن ۱۷۶ نفر سرنشین و خدمه هواپیما را می‌پذیرد. جان مردم برای این رژیم هیچ ارزشی ندارد. تنها در خیزش آبان‌ماه بنابر گزارشات تا کنون بیش از ۱۵۰۰ نفر جان خود را در اثر شلیک به قلب و یا سر جوانان در خیابان‌ها و یا قتل در زندان‌ها در اثر شکنجه‌های وحشیانه، کشتن مردم در نیزارها، از دست داده‌اند. هنوز از سرنوشت بیش از ده هزار نفر از بازداشت شده‌گان خیزش آبان‌ماه خبری نیست.

تضادهای درونی رژیم افزایش یافته و هر یک از سران یکدیگر را برای سقوط هواپیمای اوکرائینی محکوم می‌کنند. اما این رژیم از زمان قدرت‌گیری تا کنون ثابت کرده است که برای حفظ نظام مبتنی بر ستم و استثمارش دست به هر جنایتی می‌زند.

تضادهای بنیادین مردم با رژیم هر روز عمق بیشتری می‌یابد. مردم خصوصاً اکثریت جامعه که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، جوانانی که هیچ آینده‌ای در این جامعه ندارند، زنانی که زیر ستم و انقیاد یک رژیم تئوکراتیک قرار دارند، فعالین محیط زیست که برای نجات مردم و طبیعت نمی‌توانند فعالیت کنند، به درستی رژیم جمهوری اسلامی را آماج مبارزات خود قرار داده‌اند.

در شرایط کنونی، پیوند دانشجویان آگاه و انقلابی با مردم خصوصاً جوانان تهیدست و سازماندهی آنان، برای ادامه مبارزه در جهت سرنوشتی انقلابی رژیم، بیش از هر زمان دیگری، نقش تعیین کننده دارد. در این میان زنان پیشرو و مبارز، همان زنانی که در ۸ مارس ۵۷ علیه حجاب اجباری مبارزه کردند، همان زنانی که به مدت ۴۰ سال علیه حجاب اجباری و سایر خشونت‌های دولتی مبارزه و مقاومت کردند، همان زنانی که در خیزش آبان‌ماه نقش مهمی را بر عهده داشتند، همان زنانی که دیروز در دانشگاه و خیابان‌ها شعار می‌دادند و در برخی صحنه‌ها با نیروهای سرکوبگر در زد و خورد بودند، می‌توانند با طرح شعارها و خواسته‌های زنان خصوصاً ضدیت با حجاب اجباری در این اعتراضات به تیزتر کردن مبارزه و سازماندهی زنان خدمت نمایند. جای طرح شعارهایی در ضدیت با فاشیست‌های حاکم بر آمریکا در این اعتراضات خالی است. طرح این گونه شعارها مرز بین دوست و دشمن را تعیین کرده و این چنین به مبارزات سمت و سوی درست‌تری می‌دهد.

ما ضمن هم‌دردی با همه کشته شده‌گان خیزش آبان‌ماه، کشته شده‌گان هواپیما اوکرائینی، مبارزه خود را همراه با مردم ستمدیده و نیروهای مبارز در جهت سرنوشتی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و مقابله با هرگونه دخالت امپریالیسم آمریکا و شرکاء ادامه می‌دهیم.

۱۲ ژانویه ۲۰۲۰ برابر با ۲۲ دی ۱۳۹۸

نضادهای فاشیست‌های حاکم بر آمریکا با رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی،

هیچ ربطی به منافع مردم ندارد!

شبه نظامی در عراق، سوریه، یمن، لبنان در خدمت به تثبیت موقعیت رژیم جمهوری اسلامی در منطقه بوده است. این موقعیت برای جمهوری اسلامی از زوایای گوناگون دارای اهمیت بالایی بوده و هست. اشاعه دین اسلام شیعی در منطقه در رقابت با سلفی‌ها شاخه ای از اسلام گرایان سنی هم چون عربستان سعودی، داشتن دست بالا برای زد و بند با امپریالیست‌ها و خریدن موقعیت برتر، از این جمله اند.

اما در چند ماه اخیر، موقعیت ایران به علت مبارزات مردم عراق و لبنان به شدت تضعیف شد. تکاپوی رژیم و رفت و آمدهای قاسم سلیمانی به هر دو کشور برای ترمیم این موقعیت تضعیف شده، صورت گرفت. طی چند ماهی که از مبارزات مردم عراق و لبنان می گذرد خامنه ای و دیگر سران مرتجع جمهوری اسلامی همانند خیزش آبان ماه، مبارزات مردم در این دو کشور را به عوامل خارجی نسبت دادند که بر پایه آن بتوانند در سرکوب عربان مبارزات مردم، همراه با دار و دسته‌های بنیادگرای اسلامی هم چون حشدشعبی و حزب الله نقش بیشتری را بر عهده گیرند. قاسم سلیمانی قرار بود تجارب سرکوب گرایانه و به شدت وحشیانه رژیم ایران در سرکوب مبارزات و خیزش‌های گوناگون که آخرین آن در آبان ماه ۹۸ با به راه انداختن جوی خون، به کار گرفته شده بود را در اختیار شبه نظامیان منطقه برای در هم کوبیدن مبارزات مردم، قرار دهد. سلیمانی در عراق بدون هیچ شرمی اعلام کرد که اگر ما به جای شما بودیم در عرض سه روز تظاهرات را جمع می کردیم. یعنی مردم را به گلوله می بستیم و ده ها هزار نفر را روانه سیاهچال‌ها می کردیم.

کسی نمی تواند نقش اساسی قاسم سلیمانی و سپاه تحت رهبریش را در سرکوب مردم ایران و منطقه در راستای حفظ نظام جمهوری اسلامی و تثبیت موقعیت آن در منطقه نادیده بگیرد.

اهداف امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه:

خاورمیانه همواره برای امپریالیسم آمریکا از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. آمریکا در یک قرن گذشته با انواع و اقسام سرکوب‌های خونین، کودتا و... تلاش کرده است از طریق کنترل خاورمیانه و منابع انرژی آن، دنیا را در کنترل داشته باشد. با تجاوز و اشغال نظامی افغانستان و عراق توسط آمریکا و شرکاء، یکی از هولناک‌ترین جنایات علیه بشریت در تاریخ جهان رقم خورد. صدها هزار نفر از مردم این دو کشور کشته و میلیون ها نفر آواره شدند. تنها جرم مردم افغانستان و عراق قرار داشتن در یکی از مناطق استراتژیک مهم دنیا بود. رژیم فاشیستی حاکم بر آمریکا قصد دارد با تاکتیک‌های گوناگون در منطقه از جمله بیرون کشیدن آگاهانه نیروهایش از کردستان سوریه، گسیل ناوهای جنگی و بمب افکن‌ها به خلیج فارس تحت نام حفاظت از آب‌ها، ترورها ی سیاسی مثل کشتن قاسم سلیمانی و... شرایط را برای پیشبرد نظم نوین که همانا کنترل انحصاری‌تر خود بر جهان است، آماده سازد. در عین این که کشتن سلیمانی قرار است که بتواند موقعیت متزلزل ترامپ را استحکام بخشیده تا بار دیگر او را در راس هرم فاشیستی در آمریکا باقی بگذارد.

اوضاع منطقه به شدت بحرانی است و هر عملی می تواند شعله‌های جنگ را نه تنها در ایران بلکه در کل خاورمیانه گسترش دهد. هر جنگ ارتجاعی که رخ دهد بر علیه توده‌های مردم در خاورمیانه خواهد بود و قربانیان اصلی آن را مردم ستمدیده خصوصاً زنان و کودکان تشکیل

این روزها خبر کشته شدن قاسم سلیمانی و همراهانش به دستور ترامپ و حمله موشکی پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق توسط سپاه پاسداران، مورد توجه اکثر رسانه‌ها و محافل دولتی و غیر دولتی در سراسر جهان به خصوص کشورهای منطقه قرار گرفته است. اما در خیزش آبان ماه ۹۸، زمانی که صدها نفر از زنان و مردان جوان توسط نیروهای سرکوبگر، همان نیرویی که توسط قاسم سلیمانی‌ها تعلیم داده شده اند، قتل‌عام شدند و وقتی بیش از ده هزار نفر در خیزش آبان ماه توسط نیروهای امنیتی و لباس شخصی‌ها دستگیر و روانه زندان شدند، مدیای جهانی خصوصاً در غرب و در مرکز آن آمریکا به غیر از هارت و پورت‌های تو خالی، سکوت کردند و عملاً از جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب خونین مردم، حمایت کردند.

قصد ترامپ، فاشیست بزرگ از کشتن فاشیست کوچک تری بنام قاسم سلیمانی به نمایش گذاشتن نقش قلدرمنشانه امپریالیست‌های آمریکایی است و اعلام این موضوع که آن‌ها هیچ ارزشی برای قوانین و ضوابط بین المللی‌شان هم قایل نیستند. وی از یک طرف به ایران هشدار می دهد که آماده جنگ است. از طرف دیگر این حرکت در شرایطی که نارضایتی مردم ستمدیده در ایران و عراق به اوج خود رسیده، در خدمت به انحراف افکار عمومی و تضعیف خیزش‌های مردمی - که خود زنگ خطری است برای آمریکا و رژیم‌های دیکتاتور منطقه - عمل می کند. در عین حال ترامپ با کشتن سلیمانی و دار و دسته‌ش قصد دارد، اذهان عمومی جامعه آمریکا خصوصاً پس از موضوع استیضاح و ضربه خوردن به موقعیت‌ش را تحت تاثیر قرار داده و برای خود و انتخابات آتی موقعیت بهتری را فراهم کند.

رژیم جمهوری اسلامی که مشروعیت‌اش در اثر مبارزات مردم تهیدست و زحمتکش جامعه خصوصاً در جریان خیزش آبان ۹۸ ضربه مهلکی خورده بود، کشته شدن قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس را به دستاویزی برای تغییر این موقعیت بدل کرد. از روز کشته شدن قاسم سلیمانی تمام دم و دستگاه تبلیغاتی، روزنامه‌ها، تلویزیون و... برای خلق افکار عمومی و کشاندن مردم به پای تشیع جنازه یکی از قصابان مرگ هزاران هزار نفر در ایران، سوریه، عراق، لبنان، یمن و... به کار گرفته شد. اما به این نیز اکتفا نکردند و با ارسال بخش‌نامه سراسری به ادارات و مراکز دولتی از آنان خواسته شد که در تشیع جنازه شرکت کنند. اساس تبلیغات رژیم روی این موضوع متمرکز شد که قاسم سلیمانی در امنیت کشور نقش به سزایی داشته و کشته شدن او ضربه بزرگی به این امنیت وارد کرده است. این تبلیغات و توهمی که در جامعه در مورد نقش و جایگاه قاسم سلیمانی عمل می کرد باعث گردید بخشی از مردم در مراسم تشیع شرکت کنند. همین رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی که در طی دو سال گذشته بسیاری از زنانی که حجاب را در اماکن عمومی به دست خود لاف کردند را به شلاق و زندان‌های طولانی مدت محکوم کرد، در روز تشیع جنازه قاسم سلیمانی وجود زنان «بدحجاب» و بی حجاب را تحمل کرد؛ چرا که قرار بود رژیم در این برنامه نمایشی با نشان دادن حضور «گسترده» مردم موقعیت خود را هم در ایران و هم در منطقه با «ثبات» جلوه دهد.

اما آن چه را که سردار قسم خورده به حفظ نظام جنایتکار جمهوری اسلامی در بیش از بیست سال گذشته انجام داده، ایجاد دار و دسته‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه برای شکل دادن به جریانات

گرانی بنزین و خشم نوده ها!

در پی اعلام افزایش سه برابری قیمت بنزین، مردم در اهواز، بندرعباس، ماهشهر، خرمشهر، دزفول، تبریز، ارومیه، بهبهان، سیرجان، گچساران، اصفهان، شیراز، زاهدان، کرمانشاه، شهریار، کرج، قزوین، شوش، مرند، بروجن، کهگیلویه، کامیاران، سنندج، میوان، سقز، اراک، خرم آباد، نجف آباد، بویر احمد، تهران، سرپل ذهاب، رشت و... به خیابان ها ریختند و با سر دادن شعارهایی هم چون «بنزین گران تر شده، فقیر فقیر تر شده»، «مرگ بر دیکتاتور»، «جمهوری اسلامی نابود باید گردد»، «اسلام ورشکسته رو کول ما نشسته» و... خشم و انزجار خود را نه فقط نسبت به گرانی قیمت بنزین، بلکه نسبت به کل رژیم جمهوری اسلامی نشان دادند.

نیروهای سرکوبگر رژیم با حمله و کشتن جوانان مبارز و مصمم و دستگیری آن ها می خواهد از گسترش مبارزات مردم جلوگیری کند. برطبق آخرین گزارش ها تا کنون نیروهای سرکوبگر رژیم ده ها نفر از جوانان را کشته و بیش از هزار نفر را دستگیر کرده است. اما مبارزات خاموش نشده و کماکان ادامه دارد.

به آتش کشیدن پمپ بنزین ها، شعب مختلف بانک ها، بستن جاده ها و اتوبان ها، آتش زدن عکس های خامنه ای جلاد، حمله به نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی با سنگ و در مواردی به عقب راندن آنان و... خشم مردمی را نشان می دهد که زندگی شان تحت رژیم جمهوری اسلامی به نابودی کشیده شده است. این مبارزات، تنفر مردم خصوصا طبقات محروم شهر و روستا از کل رژیمی را نشان می دهد که هر روز تحت نامی به سفره محقرشان تعرض می کند. سفره ای که با کاهش سوبسیدهای دولتی بر نان و انرژی، این اولیه ترین نیازهای زندگی با توصیه نهادهای مالی امپریالیستی هم چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی به مرحله اجرا در آمده، هر روز خالی تر از روز قبل شده است.

سرمداران رژیم جمهوری اسلامی از بدو قدرت گیری خصوصا پس از پایان جنگ ایران و عراق تلاش کردند که هر چه بیشتر اقتصاد ایران را در شبکه اقتصاد جهان که در کنترل قدرت های امپریالیستی است، ادغام کنند. در واقعیت رژیم جمهوری اسلامی کل اقتصاد ایران را در یک رابطه ی خاص و در کنش و واکنش های معینی در وابستگی و در کنترل سرمایه های مالی امپریالیستی قرار داده است. بر این پایه است که اقتصاد ایران عمدتاً بر صدور نفت اتکا دارد و بر همین اساس هم، هر ساله قسمت عمده بودجه دولت، از این درآمد تامین شده است. حال در شرایطی که بخش اعظم صدور نفت با تحریم سفت و سخت امپریالیسم آمریکا متوقف شده است، قرار است این بودجه چگونه تامین شود؟ مسلماً رژیمی که بر پایه سرکوب، زندان و اعدام، سیستم ستم و استثمارش را پیش برده است، هرگز از بودجه نظامی که در خدمت به سرکوب مردم در ایران، عراق، سوریه و... قرار دارد نمی کاهد. هرگز از بودجه هنگفتی که صرف ساختن سلاح های هسته ای و موشکی در خدمت به حفظ نظام از یک طرف و استفاده از آن به مثابه اهرم فشاری برای ایجاد موقعیت بهتر در سیستم سرمایه داری امپریالیستی از طرف دیگر است، کم نمی کند. هرگز از بودجه های هنگفت برای تبلیغات مذهبی و اشاعه خرافه در بنیادها و آستان های قدس شان کم نخواهند کرد، مگر آن که به اولیه ترین مایحتاج توده های مردم مثل سوخت، نان... حمله کنند تا بقای زندگی فاسد و انگل وار رژیم را تامین کنند. اما مردم کارد به استخوان رسیده و به تنگ آمده از ظلم و ستم و استثمار در برابر تهدیدات سران رژیم و وحشی گری های نیروهای نظامی و لباس شخصی ها، کشتن و دستگیری ها هم چنان به مبارزات خود ادامه داده اند. در برابر این مبارزات مردم است که سردمداران مرتجع رژیم را چنان هراسان کرده که هر یک داستان «کی بود کی بود من نبودم» را سر داده اند.

ریشه و منشأ فقر و فلاکت بیش از حد بر مردم تهدیدست و استثمار وحشیانه آنان، ستم جنسیتی، ستم ملی و... ناشی از سیستم ستم و استثمار رژیم جمهوری اسلامی است. مبارزات مردم در کوچه و خیابان بنا بر گزارشات بیش از ۱۰۰ شهر و روستا علیه افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین، باز شدن دهانه آتشفشان خشم مردمی است که سودای سرنگونی این رژیم سر تا پا مرتجع را بیش از هر زمان دیگر در سر می پروراندند. بی شک پیشبرد متحدانه و سازش ناپذیر مبارزه علیه رژیم و کلیه امپریالیست ها و نیروهای وابسته به آنان، تنها راهی است که می تواند به ساختن آلترناتیو انقلابی کمک کند و این چنین مبارزات شورانگیز و خود به خودی را به مبارزاتی آگاهانه و هدفمند در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی هموار سازد.

خواهند داد. امپریالیسم آمریکا این بزرگترین دشمن بشریت، عامل اصلی کشتار مردم نه تنها در خاورمیانه بلکه در سراسر جهان است.

این حقیقتی انکار ناشدنی است که تحت رهبری امپریالیسم آمریکا، با تجاوز و اشغال نظامی، بمباران های بی رحمانه مردم و به راه اندازی جنگ های نیابتی، زمین خاورمیانه آن چنان مسموم و زهر آگین شد که حاصل آن سر بیرون آوردن انواع و اقسام نیروهای به شدت ارتجاعی و بنیادگرایان اسلامی شد.

یک روز ترامپ دستور کشتن قاسم سلیمانی و همراهانش را در عراق صادر می کند و چند روز بعد سپاه پاسداران رژیم جمهوری اسلامی در «تلافی» مرگ قاسم سلیمانی دو پایگاه نظامی آمریکا در عراق را هدف موشک های خود قرار می دهد. در واقعیت هر دو رژیم ایران و آمریکا، کشور عراق را به مکانی برای پیشبرد اهداف ارتجاعی خود بدل کرده و جان مردم این کشور را به خطر انداخته اند.

تضاد و دعوای بین رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا که امروزه شدت و حدت بی سابقه ای یافته است هیچ ربطی به منافع مردم ایران، عراق و آمریکا ندارد. در تحلیل نهایی هرگونه سمت گیری با رژیم جمهوری اسلامی و یا با امپریالیست های آمریکایی، به معنی تقویت هر دو ارتجاع پوسیده خواهد بود. مرزبندی دقیق و بدون ابهام بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیست ها و نیروهای طرفدار یکی از این دو قطب، وظیفه روشن همه نیروها، فعالین و تشکلاتی است که مدافع مردم ستم دیده و منافع آنان هستند.

وظیفه نیروهای مبارز و انقلابی در شرایط حساس کنونی - که هر دم حادثه ای می تواند شرایط آغاز جنگی خانمانسوزی را مهیا سازد - این است که اهداف و سیاست های رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیست های فاشیست حاکم بر آمریکا را برای مردم افشا کرده و آنان را در راه سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و قطع دست کلیه امپریالیست ها خصوصا امپریالیسم آمریکا، سازماندهی نمایند.

۸ ژانویه ۲۰۲۰

ادای احترام به جان باختگان، با ادامه مبارزه آنان در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی معنای واقعی می یابد!



بی‌شک خیزش آبان‌ماه ۹۸ به‌عنوان یکی از درخشان‌ترین و ماندگارترین مبارزات تهیدستان شهر و روستا علیه رژیم جمهوری اسلامی در تاریخ به ثبت رسید. خیزشی که ابعاد آن چنان گسترده و تعرضی بود که ارکان رژیم را بیش از هر زمان دیگری لرزاند. در این خیزش مردم خصوصاً جوانان زن و مرد با دست خالی اما جسور و بی‌باک چنان مبارزه‌ای را در مقابل نیروهای سرکوبگر رژیم پیش بردند که مرتجعین حاکم مرگ خود را به چشم دیدند.

نیروهای سرکوبگر رژیم علیرغم آمادگی از قبل، در برابر عزم مبارزاتی جوانان چنان غافل‌گیر شده بودند که جز تشدید سرکوب‌گری و به راه انداختن حمام خون در سنگ‌فرش‌های خیابان‌ها و دستگیری هزاران نفر یارای مقابله با جوانان زن و مرد عاصی و خشمگین را نداشتند. این سرکوب‌گری‌های وحشیانه کماکان ادامه دارد و هر روز شاهد این هستیم که جنازه‌های جوانان شکنجه شده در سدها و رودخانه‌ها در خیابان و بیابان رها می‌شوند. این رژیم از بدو قدرت‌گیری تا کنون تنها با تکیه بر زندان، شکنجه و کشتار توانسته است به زندگی انگلی خود ادامه دهد. اما امروزه و در شرایط کنونی، ورق برگشته است؛ چرا که در خیزش آبان‌ماه، مرتجعین حاکم فوران اولیه خشم جوانانی که در صحنه مبارزاتی مرگ را تحقیر کردند را به چشم خود دیدند. حضور گسترده و نقش تاثیرگذار زنان را در جنگ خیابانی دیدند.

با گذشت یک‌ماه از خیزش آبان‌ماه، رژیم جمهوری اسلامی قصد دارد تا با شکنجه‌های وحشیانه، اعتراف‌گیری‌های نمایشی و کشتار بی‌رحمانه دستگیر شدگان اخیر، رعب و وحشت در میان مردم ایجاد کند. اما این بار صحنه جامعه با سال‌های قتل‌عام دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ تفاوت کیفی پیدا کرده است. ابعاد انزجار و نفرت عمومی از رژیم در میان آحاد جامعه خصوصاً طبقات تهی‌دست، همان کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند، چنان عمیق و ریشه‌ای است که با این ترفندهای جنایتکارانه نمی‌تواند مهر خاموشی و بی‌تفاوتی را در میان مردم ایجاد کند. شعله‌ای که در مبارزات دی‌ماه ۹۶ روشن گردید در آبان‌ماه ۹۸ شعله‌ورتر شد و می‌رود تا به حریقی بدل شود که کل دودمان این سیستم ستم و استثمار را در خود ذوب کرده و به خاکستر بدل کند.

در روزهای اخیر با تمام تهدیدها و بگیر و ببندهای خانواده‌های جان‌باختگان و دستگیر شدگان، تعدادی از مادران دادخواه طی بیانیه‌ای از مردم خواسته‌اند که روز ۵ دی را به روزی برای افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی بدل کنند و این چنین ادای احترام به کشته شدگان آبان‌ماه نمایند.

ما ضمن حمایت از بیانیه مادران دادخواه بار دیگر بر این حقیقت انکارناپذیر پای می‌فشاریم که ادای احترام به همه جان‌باختگان که زندگی خود را سرفرازانه برای کسب رهایی انسان‌ها فدا کردند، تنها و تنها با ادامه و تشدید مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است که معنای واقعی به خود خواهد گرفت. خواست مادران جان‌باختگان در روز ۵ دی و همه روزهای پس از آن را به ادامه مبارزه برای «آزادی بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی و همه بازداشت شدگان دوره اخیر» که پیوند گسست‌ناپذیری با شعار «نه فراموش می‌کنیم و نه می‌بخشیم» دارد را در همه مبارزات و جنبش‌ها باید چنان گسترده و فراگیر طرح کنیم که هم بتوانیم ترفندهای رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را در هم شکنیم و هم این که بتوانیم راه را بر کلیه نیروهای طرفدار امپریالیست‌ها، هم چون سلطنت‌طلب‌ها، اصلاح‌طلبان رانده‌شده از قدرت و.. که امروزه آشک‌تمساح برای جان‌باختگان و دستگیر شدگان آبان‌ماه در خدمت به اهداف خود می‌ریزند، ببندیم.

21 دسامبر ۲۰۱۹ برابر با ۳۰ آذر ۱۳۹۸

آلمان - برمن



لندن





لندن

هلند



لندن



چکیده‌ای از فعالیت‌های

آلمان

- آکسیون حمایتی در شهر برمن از بزرگداشت کشته شدگان آبانماه ۹۸ در ایران - دسامبر ۲۰۱۹
- فعالیت‌های مبارزاتی در شهر برمن / دسامبر ۲۰۱۹
- مراسم روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان ۲۵ و ۲۹ نوامبر
- آکسیون اعتراضی به مناسبت ۳۱ امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران / برمن - سپتامبر ۲۰۱۹

لندن

- آکسیون در دفاع از مبارزات ضد رژیم جمهوری اسلامی در لندن ژانویه ۲۰۲۰
- اعتراضات سراسری در بزرگداشت کشته شدگان آبان در ایران ۵ دی / لندن - دسامبر ۲۰۱۹
- ۵ دی در همبستگی با مادران دادخواه و به یاد همه جان باختگان: مقابل سفارت در لندن - دسامبر ۲۰۱۹
- تظاهرات در لندن در حمایت از مبارزات مردم ایران - دسامبر ۲۰۱۹
- مراسم روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان / لندن - ۲۳ نوامبر ۲۰۱۹
- برگزاری مراسم روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان / لندن - ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹

هلند

- آکسیون در دفاع از مبارزات ضد رژیم جمهوری اسلامی / آمستردام ژانویه ۲۰۲۰
- مراسم روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان / روتردام نوامبر ۲۰۱۹
- آکسیون همبستگی با مبارزات مردم در ایران / دن هاگ نوامبر ۲۰۱۹
- آکسیون در حمایت از زندانیان سیاسی در ایران / مقابل دفتر امینستی آمستردام - ۱۸ دسامبر ۲۰۱۹

Aims of the US Imperialism in the Middle East:

The Middle East has always been of particular importance to US imperialism. For the past century, by controlling the Middle East and its energy resources, through all kinds of bloody repression, coups, and so on, the US has tried to control the world. With their military invasion and occupation of Afghanistan and Iraq, one of the most heinous crimes against humanity in world history took place. Hundreds of thousands of people were killed and millions were displaced. The only crime for the people of Afghanistan and Iraq was to be in one of the most strategically important areas of the world. The US-based fascist regime intends to use various tactics in the region, including the deliberate withdrawal of its troops from Syrian Kurdistan, sending warships and bombers to the Persian Gulf under the name of protecting the waters, political assassinations such as killing Suleimani and ... to advance the new order - that is, more exclusive control of the world itself. While killing Suleimani, is set to strengthen Trump's shaky position to keep him at the top of the fascist pyramid in the United States.

The situation in the region is extremely critical and any action could spread the flames of war not only in Iran but throughout the Middle East. If any reactionary war takes place, it will be against the masses of people in the Middle East and its main victims will be the oppressed people, especially women and children. US imperialism is the greatest enemy of humanity, the main cause of mass killing, not only in the Middle East but throughout the world.

It is an undeniable fact, that it was the aggression and military occupation of the US imperialism and its leadership, with all the brutal bombardment of the people and waging proxy wars that prepared the grounds of the Middle East for the emergence of the extremely reactionary Islamic fundamentalist forces.

The conflict between Islamic regime and US, with its intensity and severity, has nothing to do with the interests of the people in Iran, Iraq and so on. Any tendency toward either the Islamic regime or US imperialists would mean the strengthening of both rotten reactionaries. The precise and clear-cut demarcation against both of them and all the pro-Western forces, is one of the clear duties of all forces, activists and organizations that defend the oppressed and their interests.

The task of the revolutionary forces in the present critical situation is to expose the aims and policies of the Islamic regime and the fascist US imperialism, and organize the people to revolutionary overthrow the Islamic regime and cut all imperialists' hands (especially the US) off Iran and the whole region.

8 March Women's Organization (Iran- Afghanistan)

9 January 2020

The contradictions between the US fascist regime and the criminal Islamic regime of Iran, has nothing to do with the interests of the people!

These days, news of the death of Qasem Suleimani and his companions by Trump's order, and the missile attack on US military bases in Iraq by the Islamic Revolutionary Guards, have been the focus of most media around the world, especially in the region. But while in the uprising of November 2019 in Iran, when hundreds of young men and women were massacred by the regime's repressive forces, when more than 10,000 were arrested and imprisoned, The world media, especially in the West and the U.S, have been mainly silent and thus effectively supported the crimes of the Islamic Republic in this bloody suppression of the people.

The intention of Trump, the great fascist, by killing Suleimani, the little fascist, is to show the bullying role of US imperialism and to declare that they don't care about even their international laws and regulations. On the one hand he warns Iran they are ready for war. On the other hand, this killing, at the time when the oppressed peoples' protest in Iran and Iraq has reached its peak -which is a danger alarm to the US and regional dictatorial regimes- serves to divert public opinion and undermine these uprisings. At the same time, by killing Suleiman and his gang, Trump intends to divert the public minds in the US, especially from the impeachment matter and his shaking position, and prepare a better opportunity for himself and the upcoming election.

The Islamic regime, whose legitimacy was shattered by people's struggles especially during the uprising of November 2019, used Suleimani's killing scenario to change this situation. All its propaganda machine worked together to shape the public opinion and bring people to the funeral of one of the regime's butchers in Iran, Syria, Iraq, Lebanon, Yemen and.... The basis of the regime's propaganda focused on "Suleimani's major role in the security of the country" and that his death is "a major blow to this security." This propaganda and the illusion about Suleimani's role, caused some people to attend the funeral. This same regime, which has imprisoned and condemned many women for removing their Hijab in public places over the past two years, tolerated the existence of women with no Hijab or "Bad-Hijab" at this funeral. Because with this "widespread" presence of the people in this show, the regime was supposed to represent its "stable" position in Iran and in the region.

But what this Commander-in-Chief has done to preserve the Islamic Republic's criminal system over the past twenty years, is the creation of Islamic fundamentalist groups in the region in order to form militias in Iraq, Syria, Yemen, Lebanon to serve to stabilize the Islamic regime in the region. This position is of great importance for them from various angles. Such as Spreading Shiite Islam in the region in competition with Salafist Islamists of Saudi Arabia, having the upper hand and superior position to deal with the imperialists. But in recent months, Iran's position has weakened sharply due to the struggles of the Iraqi and Lebanese people. The regime's efforts and Suleimani's commute to both countries were to repair this shaking situation.

Soleimani was supposed to provide the militias in the region with the experiences of their brutal suppression on various campaigns and uprisings in Iran - the latest of which on November 2019 - to smash down the people's struggle. He announced shamelessly in Iraq that "if it was up to us, we would be ending the demonstrations in 3 days"! This means, to shoot and kill people and send tens of thousands to prisons.

The real tribute to those who lost their lives is to continue the struggle to revolutionary overthrow of the criminal regime of Iran!

Undoubtedly, the uprising of November 2019, was one of the most widespread, offensive and enduring struggles of the poor against the regime that shook its pillars more than ever. People especially young men and women, with empty hands but bold and fearless, waged such a struggle that the ruling reactionaries saw their death...

The regime's repressive forces, despite their preparations, were so taken aback by the determination of the youth, that left them with nothing but escalating repression and bloodshed and arrests of thousands of Angry and furious young men and women. These brutal repressions are still going on, and every day we see the tortured bodies of young people dumped in the dams, rivers and the streets. Since gaining power, this regime has been able to continue its parasitic life only by relying on imprisonment, torture and killing. But not anymore! As today, they have seen the outburst of anger of the youth who humiliated death on the battlefield and the widespread presence and role of women in street fighting.

Since the November uprising, the regime of Islamic Republic intends to create terror among the people by brutal torture, forced confessions and the brutal mass killing of recent detainees. But there is a qualitative difference between now and the massacres of the 1960s and the summer of 1967. The dimensions of public disgust and hatred of the regime, especially from the poor, are so profound and deep that these horrendous tricks cannot create a stamp of indifference and silence among the people.

In recent days, despite all the threats towards the families of those arrested or killed, a number of mothers have called on people in a petition to make December 26, a day to expose the crimes of the Islamic Republic and pay tribute to those killed in November uprising.

With support of their petition, we also reiterate the undeniable fact that, any tribute to all those who sacrificed their lives for human emancipation, will only be real by continuing and intensifying the struggle for the revolutionary overthrow of the Regime in Iran. We should connect the demands of the mothers in this day, to the continuation of the struggle for the 'unconditional release of all political prisoners and all recent detainee' and to the slogan 'we Neither forget nor forgive' and should widespread them In all the struggles and movements, so wide and far-reaching, that could both break the tricks of the repressive Islamic regime and block the way for all pro-imperialist forces, including monarchists, reformist and ... who are now shedding crocodile tears for those arrested and lost their lives in November.

8 March Women's Organization (Iran- Afghanistan)

21 December, 2019

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 49/ February 2020

جمهوری اسلامی

نبود باید گردد

www.8mars.com

youtube.com/8marsorg

facebook.com/8Marsorg

zan_dem_iran@hotmail.com

Telegram: @eightmars

Price: €5- £5